

تاریخ سیاسی اسکانیان

نوشته: محمود جعفری دامپی

بخشی از کتاب تاریخ جامع ایران - ج دوم

ناشر: مرکز دایره المعارف بزرگ اسلامی

چاپ اول: تهران، ۱۳۹۳

د. م ۱۳۹۷/۷/۲۳

تاریخ سیاسی اشکانیان

محمود جعفری دهقی

مقدمه

پژوهش در تاریخ اشکانیان دشواری‌های خاص خود را دارد. یکی از این دشواری‌ها، نبود داده‌های کافی است. به طوری که درباره برخی از دوره‌های تاریخ اشکانی هیچ گونه آگاهی در دست نیست. آگاهی‌های موجود از برخی دوره‌ها نیز بسیار مبهم یا غیرقابل اعتماد اند. به ظاهر مهم‌ترین منابع تاریخ اشکانی سفال‌نوشته‌هایی هستند که غالباً از نسای ترکمنستان به دست آمده‌اند. این کشف در نتیجه کاوش‌های باستان‌شناسان روس در سال‌های ۱۹۴۸ تا ۱۹۶۱ م صورت گرفت و طی آن نزدیک به ۲۷۵۱ سند به دست آمد (دیاکونف و لیفشیتس ۱۳۸۳: ۲). اما بیش از دو سوم این اسناد اقتصادی هستند و به محاسبات خزانه شاهی در نسا مربوط می‌شوند.

چرم‌نوشته اورامان سند دیگری است که به‌عنوان یکی از منابع تاریخ اشکانی به‌شمار می‌رود. این سند در سال ۱۹۰۹ م در روستای پلنگان، نزدیک اورامان کردستان به‌دست آمد و موضوع آن به‌ظاهر مربوط به فروش یک تاکستان است. افزون بر این،

مجموعه‌ای از چرم نوشته‌ها و پاپيروس‌های به دست آمده از دورا‌روپوس آگاهی‌های ارزنده‌ای دربارهٔ سیاست خارجی پارتیان به دست می‌دهند.

شماری از کتیبه‌های اشکانی که مربوط به دوران اشکانیان هستند، اندک و مختصرند. مهم‌ترین آنها کتیبه‌ای است که اردوان چهارم برای شهربان شوش نوشته است و اکنون در موزهٔ لور نگهداری می‌شود. دود دیگر کتیبهٔ نقش برجستهٔ سرپل‌ذهاب، در جادهٔ کرمانشاه به بغداد است. چندین کتیبهٔ آرامی مربوط به دوران پارتیان در مناطق مختلف کشف شده است. از جمله نقش برجسته‌های تنگ‌سروک در جنوب غرب ایران و کتیبه‌های آرامی از دو شهر پارتی هترا و آشور در میانرودان. دو نقش برجستهٔ اشکانی در بیستون دارای کتیبه‌های یونانی نیز هستند.

شاید مهم‌ترین اسناد مربوط به تاریخ اشکانی، نوشته‌های سکه‌های فرمانروایان آن دوران باشد. نوشته‌های سکه‌ها در آغاز به یونانی بود؛ اما از نیمه‌های دوران اشکانی به زبان پهلوی اشکانی دگرگون شد.

آثار برجای مانده از تاریخ‌نگاران دوران باستان نیز عبارتند از :

الف - *جغرافیای استرابو* (حدود ۶۴ق م تا ۲۰م) که برگرفته از اثر آپولودوروس آرتمیتی است و به توصیف جغرافیای پارت پرداخته است.

ب - *چکیدهٔ یونیانوس یوستینیوس* (سدهٔ سوم م؟) از کتاب تاریخ فیلیپی پومپوس تروگوس که در قرن نخست پیش از میلاد تألیف شد و از بین رفت.

ج - *کتاب‌نامه*، تألیف فوتیوس، اسقف اعظم قسطنطنیه در قرن نهم م است که در آن بخش‌هایی از مقدمهٔ کتاب *پارتیکا* تألیف فلاویوس آریانوس اهل آسیای صغیر (حدود ۹۵ تا ۱۷۵م) مربوط به اوایل شاهنشاهی اشکانی آمده است.

د - *زندگی‌نامه‌ها*، تألیف پلوتارک (۴۵ تا ۱۲۰م) به جنگ‌های ایران و روم پرداخته است.

ه - *تاریخ روم* از کاسیوس دیو (حدود ۱۵۵ تا ۲۳۵م) به برخی رویدادهای تاریخی اشکانیان و رومیان اشاره کرده است.

و - کتاب *ششم از تاریخ طبیعی* تألیف پولینیوس (۲۳ تا ۷۹م) که جغرافیای آسیا و پارت را شرح داده است.

ز - تواریخ اثر پولینیوس (۱۲۰ تا ۲۰۰م) به شرح نبرد آنتیوخوس سوم با پارتیان پرداخته است.

ح - سخنرانی‌ها تألیف سیسرو و سالنامه‌ها تألیف تاسیتوس به جنگ‌های پارتیان و رومیان پرداخته‌اند.

ط - منزلگاه‌های اشکانی اثر ایسیدور خاراکسی نیز راه‌های اصلی شاهنشاهی اشکانی را در دوران مهرداد دوم معرفی کرده است.

ی - کتاب باستان‌شناسی یهودی از یوزفوس فلاویوس (۳۷ تا ۱۰۰م) اشاراتی به پارتیان دارد.

ک - تاریخ‌نگاران چینی نیز به تاریخ اشکانیان پرداخته‌اند. برخی از آنها عبارتند از سوماچین (۹۸ق م)، معروف به هرودت چین در فصل ۱۲۳ کتاب یادنامه‌های تاریخی به گزارش سفر یک هیأت چینی به فرغانه، سغد و بلخ اشاره دارد. پان کو از تاریخ‌نگاران سلسله هان در کتاب سالنامه‌های هان پیشین فصلی به اشکانیان اختصاص داده است. فانیه (قرن پنجم میلادی) در کتاب هوهان‌شو «سالنامه‌های هان پسین» گزارش یکی از کارگزاران چینی را که از پارت تا خلیج فارس سفر کرده، آورده است.

معرفی خاستگاه اشکانیان

تاریخ‌نگاران دوران باستان درباره خاستگاه اشکانیان به «ماساگت‌ها»^۱، به‌عنوان شاخه‌ای از سکاها اشاره کرده‌اند. آنها گزارش داده‌اند که پارتیان پاره‌ای از قبیله «پرنی»^۲ و آنها نیز شاخه‌ای از سکاها بوده‌اند.^۳ آن‌طور که از این گزارش برمی‌آید، «پرنی»ها قبایلی بودند که در زمره اتحادیه «داهه»^۴ به‌شمار می‌رفتند. ظاهراً این قبیله که در صحراهای میان جیحون و دریای خزر از نقطه‌ای به نقطه دیگر کوچ می‌کردند، اساس دولت پارت را تشکیل می‌دادند. آنان در کرانه‌های آخوس^۵ (جیحون) یا

1. Massagetai 2. Paro

۳. نک: یوستی (کتاب جهل ویکم، ۱) و استرابو (کتاب یازدهم، ۵۱۵). درباره نام این قبایل نیز پژوهش‌هایی انجام یافته که برخی از آنها قابل

توجه‌اند. برای آگاهی بیشتر نک: بیلی ۱۹۷۰: ۲۰۲.

4. Dnx 5. Ochus

آمودریا می‌زیستند. در زمان اسکندر مقدونی «داهه»ها هنوز در دشت‌های یاد شده و به شیوهٔ صحرائشینی زندگی می‌کردند؛ اما از اواخر قرن چهارم پیش از میلاد قبیلهٔ پرنی از دیگر قبایل داهه جدا شدند و به سوی مغرب و ناحیهٔ خزر مهاجرت کردند (نک: فرای ۱۳۸۰: ۳۳۴؛ دیاکونف ۱۳۸۲: ۱۹۹ بی؛ همو ۱۳۷۸: ۵۶-۵۷).

اما بنابر منابع هخامنشی و یونانی، سرزمینی که خاستگاه اشکانیان بود؛ پیش از آمدن این قوم «پارتوا»^۱ خوانده می‌شد. ظاهراً از دوره‌های کهن، این سرزمین شهرت داشته و آشوری‌ها در حدود ۷۰۰ ق م از آن یاد کرده‌اند. از جمله در گزارشی که از یورش اسارهادون^۲ به این نواحی در دست است، از سرزمین پارتاکا^۳ نام برده شده است. این سرزمین بعدها، احتمالاً بخشی از ماد شد. ماد به وسیلهٔ کوروش کبیر، مؤسس شاهنشاهی هخامنشی فتح شد. هخامنشیان از ۵۵۰ تا ۳۳۰ ق م در ایران فرمانروایی کردند و قلمرو آنها از رود دانوب تا رود سند گسترش یافت. شهر پارتوا (پارت) یکی از شهرهای هخامنشی بود که به هنگام پیروزی کوروش کبیر در خلال سال‌های ۵۴۶ تا ۵۳۹ ق م مشتمل بر جنوب و شرق دریای خزر بود (دبواز ۱۹۶۸: ۴). در آن زمان شهر پارت منطقهٔ هیرکانی (فارسی باستان -varkana) را که در میان کوه‌های البرز و دریای خزر تا حدود رود تجن در شرق واقع بود، نیز در بر می‌گرفت (شیپمن ۱۳۸۶: ۳۷). در کتیبهٔ داریوش در بیستون و نیز در کتیبهٔ نقش رستم، سرزمین پارت از جمله شهرهای شاهنشاهی هخامنشی و بخشی از خاک ایران به‌شمار می‌رفته و بنا به گفتهٔ هرودت، شهربان آن شخصی به نام ارتاباز^۴ بوده است (دبواز ۱۹۶۸: ۲-۳). در میان پارتیانی که در نبرد خشایارشا با یونانیان کشته شدند؛ فرماندهی به نام ارشاک بوده است.

حدود واقعی و دقیق این سرزمین برای ما روشن نیست. احتمال می‌دهند که سرزمین پارت در دوران مهرداد دوم (۱۸۷-۱۲۳ ق م) شامل شهرهایی نظیر پارتیانه، هیرکانیه، نسا، استائونه، کومیسته و خوارنه بوده است (شیپمن ۱۳۸۶: ۳۸). جایگاه نسا امروزه به یاری کاوش‌های باستان‌شناسی مشخص شده است، همچنین بنابر گزارش ایسیدور خاراکسی، نسا در ایالت پارتیانه واقع بوده است (۱۳۹۲: ۲۸). این ایالت از سوی شمال

1. Parthawa 2. Esarhadon 3. Partakka 4. Artabazus

به دامنه کوه کوپت‌داغ و در شرق به دره گز امروزی محدود بوده است. کومسینه در حوالی جاده قدیمی خراسان قرار داشت. این ایالت از شمال به هیرکانیه و از جنوب به دشت لوت محدود بود. شهر صد دروازه (هکاتوم‌پلیس) در این ایالت واقع بود. شاید این شهر با ویرانه‌های قومس (کومش) یکی باشد (هانسمن ۱۹۶۸: ۱۱۱). استائونه از دیگر شهرهای پارتیان بود که احتمالاً در امتداد دره اترک واقع بوده و از شرق به قوچان امروزی و از غرب به شیروان و بجنورد محدود بود (شیپمن ۱۹۸۷: ۳۹). ایسیدور همچنین از شهرهای دیگر پارتی نام می‌برد که مطابقت آنها با جایگاه امروزی کاری بسیار دشوار است (برای آگاهی بیشتر درباره این نام - جای‌ها نک: ایسیدور خاراکسی ۱۳۹۲). پس از مرگ داریوش سوم سرزمین هیرکانیا از پارتوا جدا شد و خود به صورت ایالتی خودگردان درآمد؛ اما پس از چندی ایالت خوارزم به پارتوا پیوست و روی هم ایالت واحدی را تشکیل دادند. در حدود سال ۲۱۵ ق م اهالی هیرکانیا در پارتوا علیه ویشتاسپ هخامنشی سر به شورش برداشتند و از فرورتیش مادی حمایت کردند؛ اما شورش آنها به وسیله هخامنشیان سرکوب شد. سپس، در زمان یورش اسکندر مقدونی، ساکنان ایالت پارت در شمار سپاهیان ایران در منطقه اربلا جنگیدند. پارت به تصرف اسکندر درآمد و ساتراپ آن به نام فراتافرینیس تسلیم اسکندر شد. اسکندر ینک تن پارتی به نام امیناپسس^۱ را به سمت ساتراپ هیرکانیا تعیین کرد (دبوواز ۱۹۶۸: ۳-۸). پس از این که اسکندر بر این سامان تسلط یافت، امیناپسس از سوی اسکندر شهربان پارت شد. در سال ۳۱۸ ق م پیتون شهربان ماد، پارت را متصرف شد و برادر خویش ایوداموس را به جای او نشانید. اما دیگر شهربان‌ها با پوستاس^۲ پارسی متحد شدند و پیتون را به ماد بازگردانند (یوستی، کتاب سیزدهم، ۴. ۲۳).

پارت در سال ۳۱۶ ق م ظاهراً به باکتریای تحت فرماندهی استاسنور^۳ پیوست؛ اما پس از حدود یک سده فرمانروایی مقدونیان از سوی اسکندر و جانشینان سلوکی او، به واسطه جنگ‌های فرسایشی با مصر فرسوده شدند؛ تا جایی که دیودوت در باکتريا قیام کرد و در ۲۳۵ ق م خود را شاه خواند (یوستی، کتاب چهل و یکم، ۴. ۵).

1. Amminapses 2. Peucestas 3. Stasanor

پس از مرگ آنتیوخوس سوم (۱۸۷ ق م) آثار ضعف در فرمانروایی سلوکی آشکار شد. تا چندی پیش آگاهی‌های مربوط به حکومت سلوکیان در شرق، به‌ویژه در ایران و نیز فرمانروایی اشکانی به‌حدی ناچیز بود که جز چند گزارش ضد و نقیض هیچ سند موثقی در دست نبود. هنوز هم اخبار و آگاهی‌های ما از نیمه دوم قرن سوم و نیمه اول قرن دوم در پرده‌ای از ابهام قرار دارد. تاریخ‌نگاران همواره در انتظار دریافت شواهد و اسناد تازه، به‌ویژه در زمینه سکه‌شناسی و باستان‌شناسی به‌سر می‌برند. هنوز هم روایات و شواهد اندکی که از گذشته پارتیان در دست است؛ غالباً برگرفته از دو تاریخ‌نگار دوران باستان، یوستی و استرابو است.^۱ هر دوی این تاریخ‌نگاران و دیگر گزارشگران دوران باستان مغرضانه سخن گفته‌اند و هنگام اشاره به پارتیان، سخن از «بربرها» به میان می‌آورند. آگاهی‌های باقی مانده یونانی - لاتینی غالباً کوتاه و گسسته‌اند و غالباً دست‌اول به‌شمار نمی‌روند، بلکه بیشتر برگرفته از منابع پیشین‌اند و با وقایع مورد اشاره خود قرن‌ها فاصله دارند. با این ترتیب، با توجه به منابع موجود، به‌ویژه از لحاظ گاه‌شماری و زمان واقعی حوادث دوران اشکانی با اشکال روبه‌رو هستیم (نک: ولسکی ۱۳۸۳: ۴۹-۵۰).

آنچه که پیش از تحلیل داده‌های منابع مربوط به اوضاع سیاسی، اجتماعی و فرهنگی ایران در آستانه خیزش پارتیان حاصل می‌شود، چنین است که:

۱. برای شناخت بهتر اشکانیان، باید به بررسی شیوه‌های حکومتی پیش از آنان پرداخت. سلوکیان به همان اندازه که پیرو خط سیاسی و شیوه حکومتی اسکندر بودند، به همان اندازه نیز راه هخامنشیان را در پیش داشته‌اند. بنابراین، تاریخ‌نگار هوشیار نباید صرفاً به توصیف اوضاع کلی پادشاهی سلوکیان، آن هم در بخش غربی شاهنشاهی بپردازد؛ بلکه رویکردی به عناصر سازنده ایرانی و توجه به سیر رویدادها، به‌ویژه نقش پدیده‌های خارج از ایران که بر آن تأثیر داشته‌اند، از اهمیت خاصی برخوردار است (ولسکی ۱۹۵۷: ۳۵-۵۲).

۱. افزون بر این، بطلمیوس و یوستی نام این قبیله را بصورت Spami آوردند. نام «پارت» در متن پهلوی «بندش» نیز بارها آمده است. نک:

۲. پس از سقوط شاهنشاهی هخامنشی و یورش اسکندر مقدونی، مردم ایران و نیز سرزمین‌هایی که تحت سلطه ایران به سر می‌بردند برای چندین دهه متوالی بار مبارزه علیه اسکندر را بر دوش می‌کشیدند. شاید یکی از عوامل به‌پاخاستن پارتیان همین امر بوده است. همچنین، نقش مردمی که در این راستا بار سنگین مبارزه را بر دوش می‌کشیدند، حایز اهمیت است.

۳. پیش از مطالعه تاریخ اشکانیان دوباره تأکید می‌شود که آنچه بیش از همه در بررسی اوضاع ایران، پیش از دوران اشکانیان، حایز اهمیت است، عوامل ایرانی و مردم ایران است. در مطالعه تاریخ اشکانی، این پدیده بایستی حتی از دیگر عوامل پراهمیت، نظیر نقش هلنیسم یا یونانی‌مآبی^۱، مهم‌تر شمرده شود. درحالی‌که متأسفانه در پژوهش‌های مربوط به تاریخ اشکانی و نیز تاریخ سلوکی، به‌ویژه پژوهش‌هایی که به‌وسیله تاریخ‌نگاران غرب در سده نوزدهم صورت گرفته، وقایع تاریخی صرفاً از دیدگاه یونانی - مقدونی بررسی شده و بنابراین، خود ایران به‌کلی حذف شده است. افزون بر آن، بررسی شورش یونانیان در باختر نیز دارای اهمیت ویژه‌ای است. بدان جهت که این شورش‌ها پیش درآمد وقایعی است که در اواسط سده سوم پیش از میلاد در باختر/بلخ رخ داد. بدین ترتیب، تاریخ‌نگار آگاه باید ذهن خود را از نفوذ اندیشه‌های اروپامدار یا یونانی‌محور افراطی آزاد سازد. تنها در چنین شرایطی می‌توان به توجیه و تفسیر واقعی حوادث دوره سلوکی و اشکانی پرداخت (ولسکی ۱۳۸۳: ۴۲).

۴. اما مهم‌ترین عاملی که درباره پیدایی سلسله اشکانی حایز اهمیت است، گرایش به جنبش‌های استقلال‌طلبی و تجزیه‌طلبی است که همواره در ایالات گوناگون، به‌ویژه در مرزهای شمالی به چشم می‌خورد. بدین ترتیب، به‌نظر می‌رسد حکومت‌های ایرانی، حتی در دوران هخامنشی، اولاً همواره با این پدیده جدایی‌طلبی ایالات گوناگون مواجه بودند، و دوم این‌که برای نظارت مناطق مرزی شمالی ایران مشکل داشته‌اند. یکی از دلایل این ادعا که حاکی از پیچیدگی اوضاع مرزی ایران است، همانا چگونگی مرگ کوروش است. به‌دنبال این اوضاع و در حدود چند دهه پس از آن، تهاجم به مناطق

۱. در این باره به‌ویژه نک: ولسکی ۱۳۸۳: ۲۹.

شمالی در دوران سلوکی و ایجاد دولت اشکانی است. بنابراین، باید به حساسیت مرزهای گسترده شمالی ایران و نقش آن در شکل‌گیری تاریخ این سرزمین توجه خاص داشت (نک: فرای ۱۳۸۰: ۳۳۴؛ دیاکونف ۱۳۸۲: ۱۹۹؛ ولسکی ۱۳۸۳: ۲۷). تاریخ‌نگاران نخستین تهاجم پارتیان به قلمرو سلوکی را در حدود ۲۸۱ ق م می‌دانند. برخی این تاریخ را همان تاریخ مرگ سلوکوس یکم می‌دانند. اگر چه گروهی دیگر بر آنند که سلوکوس اول یک سال بعد، سپاه ویژه‌ای علیه مهاجمات پرنیان گسیل داشت و آنها را شکست داد.

۵. شرایط و اوضاع ایران در دوران سلوکی و نیز شرایطی که به هنگام روی کار آمدن اشکانیان در ایران حاکم بود، حاکی از آنست که در این گیر و دار آندروگوراس^۱ و دیودوت^۲، شهریان‌های دو ایالت پارت و باختر/ بلخ دست به شورش زدند. بدین ترتیب که در سال ۲۴۵ ق م شهریان پارت و در سال ۲۳۹ ق م شهریان باختر اعلام استقلال کردند. بنا به گزارش یوستی (کتاب چهل و یکم، ۴)، آندروگوراس، فرماندار پارت سرانجام به وسیله اشک یکم به قتل رسید (فرای ۱۳۸۰: ۳۳۶). لازم به یادآوری است که ولسکی، وجود آندروگوراس را در قرن چهارم پیش از میلاد انکار کرده است (ولسکی ۱۳۸۳: ۶۸).

در این زمان، دولت سلوکی به شدت گرفتار جنگ با مصر بود و این گرفتاری موجب شده بود تا تمام نیروی آنان متوجه جنگ با مصر باشد. همچنین، در نتیجه قیام آندروگوراس راه‌های اصلی ارتباطی دولت مرکزی سلوکی با شهرهای شرق ایران قطع شده بود. در پی این احوال، سلوکوس دوم (کالی‌نیکوس) نیز با برادر کوچک‌تر خود درگیر بود و همین امر موجب شد تا او نتواند لشکری برای سرکوب قیام‌های مذکور تدارک ببیند (دیاکونف ۱۳۷۸: ۵۷).

پارتیان در سال ۲۴۷ ق م علیه سلوکیان برخاستند. در این حال، دو برادر یکی به نام آرساس (اشک) و دیگری تیرداتس (تیرداد) شورشی را علیه سلوکیان به راه انداختند. در این زمان آندراگوراس از سوی آنتیوخوس دوم (تنوس) بر پارت حکومت می‌کرد.

1. Androguras 2. Diodotes

یک روایات دیگر چنین گزارش می‌دهد که به‌وسیله آریان نیز تأیید شده است؛ اما نمی‌توان به صحت آن کاملاً اطمینان کرد. به یکی از دو برادر مذکور بی‌حرمتی شد. به این سبب، آنان با پنج تن از یاران خود متحد شده و حکمران پارت را به قتل رساندند. همین حادثه موجب شورش شد (دبواز ۱۹۶۸: ۱۰).

از سوی دیگر گزارش استرابو مبنی بر آن است که نخستین شخصیت از خاندان اشکانی مردی سکایی از طایفه نیمه چادرنشین پرنی، بخشی از قوم داهه بود. این طایفه که در طول رودخانه تجن یا جیحون سفلی می‌زیست، سرزمین پارت را اشغال و تصرف کرد. وی همچنین بر آن است که ارشک یک باکتریایی/بلخی بود که از چنگ دیودوت گریخت (استرابو، کتاب یازدهم، ۵۱۵). یوستی با این نظر استرابو که ارشک از اهالی باکتریا/بلخ بود، موافق است. اما برخی پژوهشگران بر این باورند که هرچند می‌توان بر پرنی بودن این طایفه باور داشت اما ورود آنها به پارت به صورت مهاجرت بود نه به‌عنوان هجوم و اشغال این سرزمین (نک: فرای ۱۹۸۴: ۲۰۷).

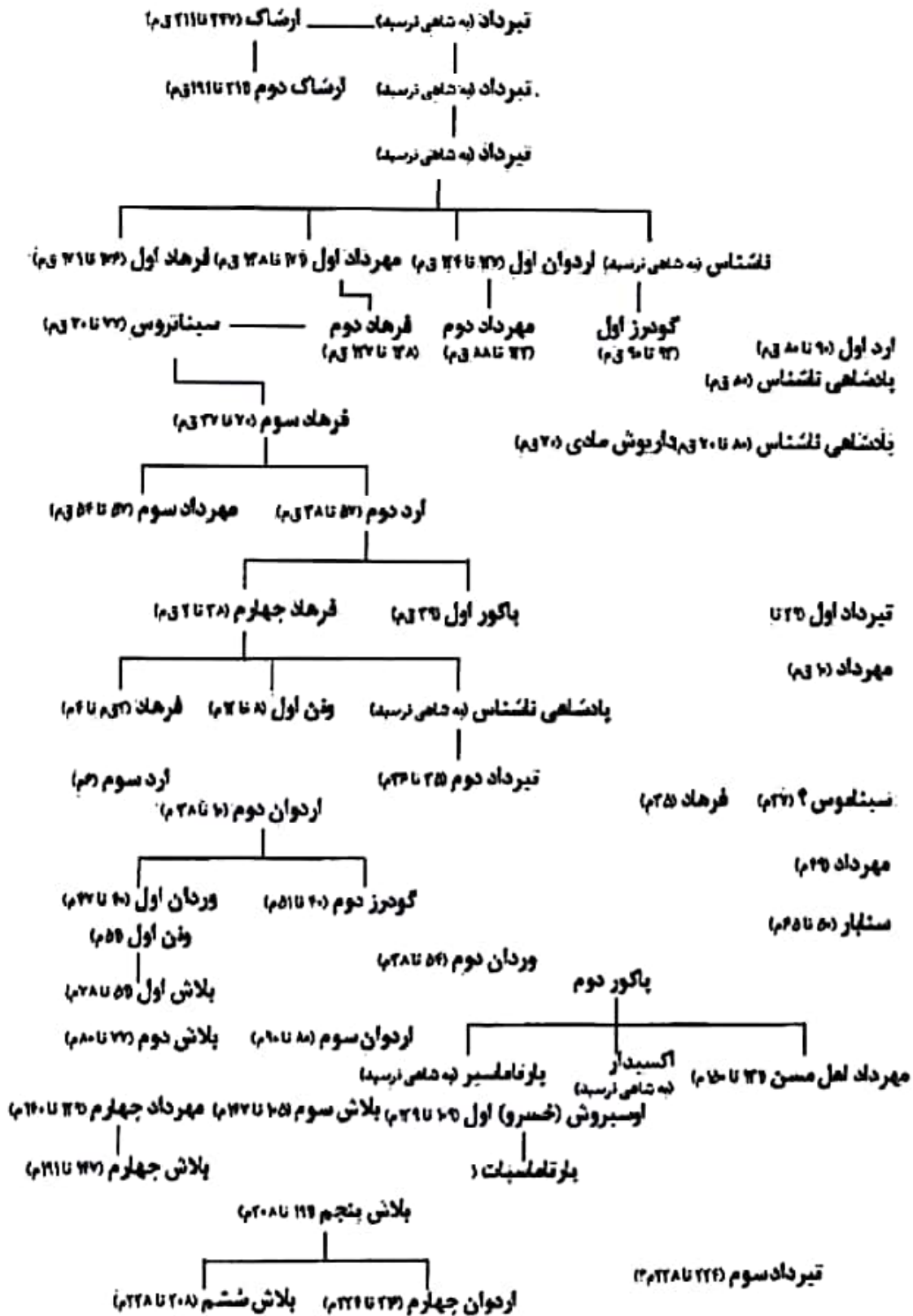
به هر حال این گروه در حدود ۲۵۰ ق م به پایگاه خود به سوی جنوب روانه شدند و وارد سرزمین پارت شدند و در آنجا سکنی گزیدند. به این ترتیب، هنگامی که هخامنشیان به پارتیان اشاره می‌کنند، منظور اشکانیان نیستند؛ بلکه اشاره به ساکنان نخستین این سرزمین است (دبواز ۱۹۶۸: ۲).

پارتیان به دنبال پیروزی دیودوت تشویق شدند و در سال ۲۴۷ ق م علیه آندروگوراس، شهربان پارت برخاستند. این تاریخ با کشف لوحی که به‌وسیله جرج اسمیت صورت گرفت، تأیید شده است.

این قیام از سوی دو برادر ارشک و تیرداد صورت گرفت ارشک به شاهی رسید و نام او به‌عنوان لقبی افتخاری برای دیگر شاهان این سلسله ادامه یافت. پارتیان در خلال سده دوم پیش از میلاد توانستند فرمانروایی خود را به باکتریا، بابل، شوش و ماد گسترش دهند و تحت فرمانروایی مهرداد دوم فتوحات پارتی از ارمنستان به هند رسید. پس از پیروزی‌های مهرداد دوم، پارتیان به سرزمین‌های هخامنشی و یونانی چشم دوختند. آنها به زبانی نزدیک به هخامنشیان سخن می‌گفتند، حروف پهلوی را به کار گرفتند و سازمان اداری مبتنی بر نظام اداری هخامنشی بنیاد نهادند. به نظر می‌رسد

این پیروی از سنت‌های هخامنشی به نوعی مخالفت با فرهنگ یونانی بوده است.

تبارشناسی شاهان اشکانی



فرمانروایی ارشک یا اشک یکم و تأسیس حکومت اشکانی ۲۴۷ ق م

در چنین اوضاع و احوالی در سال ۲۵۰ ق م، دومین نبرد اقوام پرنی به سرپرستی ارشاک، با سلوکیان آغاز شد. آنها در همان سال به شهر نسا^۱ واقع در دره رود اترک آمدند. بنا به گزارش یوستی (کتاب چهل و یکم، ۴) آندروگوراس فرماندار پارت بود و سرانجام به دست ارشک برکنار و کشته شد. پژوهشگران برآنند که نام او نشان از یونانی بودن وی دارد. چندی بعد در سال ۲۴۷ ق م پرنی‌ها در آن جایگاه در شهرکی به نام آساک گرد آمدند و ارشاک / اشک را به شاهی برگزیدند. پس از آن، جانشینان ارشاک این تاریخ را سرآغاز فرمانروایی ارشاکیان (اشکانیان) اعلام کردند (دیاکونف ۱۳۷۸: ۵۷؛ برای آگاهی از نظرات متفاوت نک: آریان، تواریخ، نقل شده در فوتیوس، ۵۸، ۱۵۶ نک: شیپمن ۱۹۸۰: ۴۶).

همان گونه که ملاحظه شد، غالب سال‌های مورد اشاره، فرضی‌اند و تاریخ‌نگاران نظرات گوناگونی دارند. یکی از پژوهشگران اخیر که آراء او به وسیله غالب تاریخ‌نگاران تأیید شده، آغاز حکومت اشکانی را ۲۳۸ ق م دانسته و گاه‌شماری زیر را برای آغاز حکومت اشکانیان اعلام کرده است: سال ۲۸۰ ق م نخستین حمله اقوام پرنی به قلمرو سلوکیان آغاز شد. سپس، در سال ۲۵۰ ق م پرنی‌ها به رهبری ارشک، شهر استائونه (قوچان) را اشغال کردند. ارشک در سال ۲۴۷ ق م در پایتخت استائونه تاج بر سر نهاد. این سال را ایسیدور خاراکسی نیز تأیید کرده است. بنابراین گاه‌شماری، درگذشت آندروگوراس و آغاز فرمانروایی ارشک در حدود ۲۳۸ ق م بوده است. اما این گاه‌شماری هنوز از سوی بسیاری از تاریخ‌نگاران، تأیید نشده است و بدین ترتیب، تاریخ‌نگاران تأسیس حکومت اشکانی را کماکان سال ۲۴۷ ق م می‌دانند (در این باره نک: ولسکی ۱۳۸۳: ۱۹۷؛ فرای ۱۳۸۰: ۳۳۶؛ شیپمن ۱۹۸۰: ۴۶).

لازم به یادآوری است که تا چندی پیش، نبود منابع کافی و بی‌طرف، به‌ویژه آغاز حکومت اشکانی را در ابهامی عمیق فرو برده بود. به گونه‌ای که برخی پژوهشگران حتی وجود تاریخی ارشک را به چالش کشیده بودند.

۱. این ناحیه بعدها استائونه (Astauena) خوانده شد و یکی از ایلات پارت به‌شمار رفت.

منابع یونانی و رومی غالباً به شرح عملیات نظامی پرداخته‌اند و اشارهای به حوادث واقعی دولت اشکانی نکرده‌اند. اما گنجینه عظیم سکه‌های دو اشکانی نخستین، یعنی اشک یکم و اشک دوم که چندی پیش در ساحل رود اترک در شمال ایران کشف شد؛ پرتو تازه‌ای بر وقایع دو تن از شاهان نخستین اشکانی افکند. این گنجینه که حاوی بیش از دوهزار دراخما (درهم) سکه است، دربرگیرنده سکه‌هایی است که پیش‌تر تنها چند نمونه منفرد از آنها به‌طور پراکنده شناخته شده بود و بنابراین نمی‌توانست اساس تعمیم قرار گیرد. این سکه‌ها به‌احتمال در نسا ضرب شده‌اند، اشک را به شکل یک جنگجوی سکایی یا کمانی در دست و کلاه بی‌لبه مشهور به «ساتراپال» بر سر نشان می‌دهند. نوشته‌های دو روی سکه‌ها نیز به دو زبان و خط یونانی و آرامی است. اما آنچه بیش از همه توجه بیننده را به خود جلب می‌کند، همانا گرایش به فرهنگ هخامنشی و ایستادگی در مقابل هلنیزم یا یونانی‌مآبی است. استفاده از خط آرامی نشانه ادامه سیاست فرهنگی هخامنشی است (ولسکی ۱۳۸۳: ۸۲).

با این حال تا زمانی که اسناد تازه‌ای پیدا شود، باید به همین آگاهی‌ها با احتیاط تکیه کنیم. براین اساس، فرمانروایی اشکانی که به‌وسیله ارشک و برادرش تیرداد در سال ۲۴۷ ق م در نواحی شمالی پرتوه بنیان گذارده شد، در حدود پانصد سال دوام یافت. در این مدت بیش از چهل تن از خانواده اشکانی فرمانروایی کردند در حالی که همگی خود را به نام بنیانگذار، ارشک / اشک نامیدند. نکته قابل توجه آن که، جایگاه فرمانروایی این سلسله ویرانه‌های شهرک‌های یونانی، یعنی نواحی نسا، ابیورد، دارا (درگز) و دیگر نواحی ایران شرقی بودند و همان نقشی را ایفا کردند که در حدود سیصد سال پیش‌تر از آن، شهرهایی همچون شوش، انشان و پاسارگاد در ایران غربی و در ایجاد شاهنشاهی هخامنشی ایفا کرده بودند (زرین کوب ۱۳۷۷: ۳۲۴).

سلوکیان یکی از رقبای قدرتمند اشکانیان به‌شمار می‌رفتند. در همین ایام سلوکوس دوم در سال ۲۴۶ ق م بر تخت پادشاهی نشست. اما گرفتاری‌های او با بطلمیوسیان در غرب، نظیر جنگ لاذقیه (لائودیکیه) مجال توجه به شرق را به او نداد. همین امر موجب شد که شهربان آنان به نام آندروگوراس در پارت دست به شورش زند و اعلام خودمختاری کند. چیزی نگذشت که دیودوت نیز در ۲۳۹ ق م در

بلخ اعلام خودمختاری کرد. به این ترتیب شرایط سقوط سلوکیان مهیا شد (شیپمن ۱۳۸۶: ۴۸). در این میان، ارشک توانست با ایجاد اتحاد میان خاندان خویش و قدرت‌ها و عناصر با نفوذ محلی به استحکام دولت اشکانی بیافزاید. سپس، با غلبه بر سلوکوس و دیگر عمال سلوکی بخش اعظم ایالت پرثوه را تصرف نمود. در همین جایگاه بود که ارشک توانست اساس فرمانروایی اشکانی را پی‌ریزی کند. اگرچه حدود قلمرو و مدت زمان فرمانروایی ارشک برای ما روشن نیست، برخی شواهد نظیر جایگاه تاجگذاری ارشک در آساک، در استاثونه بیانگر این نظریه است که قلمرو بنیانگذار سلسله اشکانی تا عمق استپ‌های شمالی ایران گسترده بوده است (ولسکی ۱۳۸۳: ۸۰). از سوی دیگر بنابر شواهد موجود می‌توان بخوبی دریافت که ارشک از محبوبیت فراوانی میان بستگان، طرفداران و فرماندهان خویش برخوردار بوده است؛ به طوری که توانست به ایجاد دولتی توانمند نایل آید. دولتی که بتواند به مدت دو سده (سده‌های سوم و دوم پیش از میلاد) با سلوکیان و دیگر مدعیان حکومت بستیزد و سرانجام از بوتۀ آزمایش پیروز بیرون آید. ظاهراً همین دلیری‌ها و تدابیر ارزشمند اشک یکم موجب شد تا جانشینان و شاهان پس از او با افتخار نام او را به دنبال نام خود بیافزایند (نک: زرین کوب ۱۳۷۷: ۳۲۶).



تصویر ۱- یکی از سکه‌های چهار درهمی منسوب به ارشاک / اشک یکم که احتمالاً در مهردادگرد نسا ضرب شده است. بر روی آن نام ارشاک به یونانی به صورت APΣAKOY حک شده است (سیل‌وود ۱۹۷۱: ۱۰۴، نقشه ۲۳، ۲/۳).

پس از ارشک یا اشک یکم زمام امور به فرزند ارشد او اشک دوم سپرده شد. بنابراین، علی‌رغم مشاجراتی که میان پژوهشگران بر سر جانشینی تیرداد صورت گرفته، پژوهش‌های اخیر این باور را رد کرده است و تردیدی بر جانشینی اشک دوم باقی نگذاشته است (ولسکی ۱۳۸۳: ۸۱؛ برای آگاهی از آرای مخالف، نک: زرین کوب ۱۳۷۷: ۳۲۶).

اشک دوم (۲۱۱-۱۹۱ق.م)^۱

وی پسر ارشاک یا اشک یکم و برادر زاده تیرداد و دومین شاه اشکانی بود. پژوهشگران پیشین به تاسی از یوستی او را اردوان یکم خوانده‌اند اما نام ارشک دوم پس از کشف و قرائت اسناد نسا^۲ به وسیله کوشلنکو تایید شد (فرای ۱۹۸۴: ۲۱۰). این که یکسانی عناوین شاهان اشکانی موجب پیدایی یک رشته مشکلات تاریخی شده، پژوهشگران را بر آن داشته تا پاره‌ای اظهار نظرهای متناقض ارائه دهند. گروهی بر آنند که این امر ممکن است ناشی از علاقه مفروطی باشد که ایرانیان و از جمله اشکانیان به پدران و اجداد خویش داشته‌اند. بنابراین، عنوان فرپاپت (پدر دوست)، نیز مؤید همین نظریه است. برخی دیگر این موضوع را ناشی از انتساب آن به نوعی آیین توتمی می‌دانند و شباهت لغوی نام‌واژه ارشک را نیز مؤید صحت این نظریه به‌شمار می‌آورند (نک: زرین کوب ۱۳۷۷: ۳۲۵).

باری، وجود دومین اشک را گنجینه سکه‌های مکشوفه اترک کاملاً تایید می‌کند. بنابراین، نظر آن دسته از پژوهشگران که درباره وجود خارجی اشک دوم شک داشتند، مردود اعلام شده است. اشک دوم به‌زودی توانست با گسترش ولایت پرثوه، به متصرفات اشکانی بیافزاید. شهرهای گرگان، استرکرت (زدره‌کرت، استرآباد)^۳ به تصرف وی در آمد و بدین ترتیب حوزه متصرفات اشکانی تا ولایت کومیسنا (قومس / کومش)

۱. لازم به یادآوری است که برخی پژوهشگران وجود اردوان را به جای اشک دوم تأیید می‌کنند برای مثال نک: زرین کوب ۱۳۷۷: ۳۲۵. فرای

(۱۳۸۰: ۳۲۸) هر دو فرضیه را مطرح کرده است. به هر حال حضور اردوان یکم را یوستی (کتاب چهار و دوم) تأیید کرده است

۲. Ostraca (خرده سفال‌های نوشته‌دار).

که بعدها به صدروازه شهرت یافت، پیش رفت (ولسکی ۱۳۸۳: ۸۰). استاد زرین کوب لقب اشک دوم را به تیرداد برادر اشک یکم نسبت می‌دهد (۱۳۷۷: ۳۲۶).

از جمله فعالیت‌های سیاسی اشک دوم، ایجاد توافق با دیودوت شاه باختر بود که بدین ترتیب، خطر سلوکی‌ها را از دولت نوبنیاد اشکانی دور ساخت. هنگامی که اشک در مقابل سپاه سلوکوس دوم قرار گرفت، متوجه اتحاد سلوکوس با دیودوت شد و به این نکته پی برد که آنان هر دو بر آن شده‌اند تا با تحت فشار قرار دادن شاه پارت از دو سوی شرق و غرب، وی را مجبور به پذیرش شرایط مصالحه کنند (فرای ۱۹۸۴: ۱۷۳). اما اشک پس از انعقاد قرار داد دوستانه با دیودوت، در مقابل شاه سلوکی، همانند پدرش از سیاست عقب‌نشینی استفاده کرد و به بیابان‌های شمالی عقب نشست (شیپمن ۱۹۸۰: ۵۰). ظاهراً وی می‌خواست مانند هخامنشیان دشمن را به بیابان بکشانند تا وی را در میان برف و سرما نابود سازد. در این میان دیودوت درگذشت و پسرش دیودوت دوم دست از مخالفت با اشک برداشت. بدین ترتیب، اشک دوم موفق شد شاه سلوکی را شکست دهد. شکست سلوکوس دوم به منزله پیروزی بزرگی برای مردم ایران به‌شمار می‌رفت. پوزیدونیوس گزارش داده است که در این جنگ سلوکوس حتی به اسارت درآمد. سرانجام نیز درگیری‌های سلوکوس با اعضای خانواده‌اش در سوریه بر سر کسب قدرت به او فرصت نداد تا این شکست را جبران کند (نک: زرین کوب ۱۳۷۷: ۳۲۸). شیپمن گزارش می‌دهد که اشک دوم پس از سال ۲۱۷ ق م به جای پدر نشست (۱۹۸۰: ۵۰). وی از سوی آنتیوخوس سوم، یکی از سرداران سلوکی مورد تعرض واقع شد. ارشک در برابر این تعرض موقتاً به استپ‌های شمالی عقب‌نشینی کرد. چندی بعد با انعقاد قراردادی، عنوان شاهی ارشک از سوی آنتیوخوس پذیرفته شد. شاهنشاهی سلوکی پس از شکست در برابر رومی‌ها در ماگنزیبا سقوط کرد و پارتیان توانستند در حدود سال ۱۵۵ ق م سرزمین‌های خود را از سلوکیان بازپس گیرند (همان: ۲-۵۱).

به نظر می‌رسد که اشک دوم فرمانروایی کاردان و لایق بوده است؛ زیرا توانست در میان سلوکی‌ها در غرب و یونانیان باختر در شرق قدرتی متوازن برقرار سازد و به مدت چند سده استمرار و دوام یابد. شاید همین امر موجب شده تا برخی تاریخ‌نگاران وجود

اشک یکم را به‌طور کلی به چالش بکشند و آغاز پادشاهی اشک دوم را مبدأ شاهنشاهی اشکانی تلقی کنند. دیگر آن که اشک دوم سپاهی منظم برای خود فراهم ساخت و برخی شهرها را تجدید بنا کرد. از جمله می‌توان به بنای شهر «دارا» در نزدیکی ابیورد کنونی پرداخت که بعدها دارا یا داربوم خوانده شد. سپس، پایتخت خود را در آن قرار داد (دبوواز ۱۹۶۸: ۱۵-۱۶). سرانجام اشک دوم در سنین پیری و پس از یک دوره فرمانروایی طولانی وفات یافت و جای خود را به نوه برادرش فریپت داد (ولسکی ۱۳۸۳: ۸۷). برخی پژوهشگران اردوان را به‌عنوان جانشین اشک دوم معرفی کرده‌اند (زرین کوب ۱۳۷۷: ۳۲۸).



تصویر ۲- ارشاک دوم (فرمانروایی ۲۱۱-۱۹۱ ق م)

فریپت (فرمانروایی ۱۹۱-۱۷۶ ق م)

وی نوه تیرداد برادر ارشاک (اشک اول) بود و به فریپت (پری‌یاپتوس)^۱ شهرت داشت. دوران فرمانروایی او احتمالاً از ۱۹۱ تا ۱۷۶ ق م بوده است. حتی از حوادث دوران حکومت او آگاهی چندانی در دست نیست. ظاهراً دو سفال نوشته در نسا کشف شده که نام فریپاتاک بر آن نوشته شده است؛ اما پژوهشگران درباره انتساب آن به فریپت تردید دارند (کمون ۱۹۷۱: ۱۴۵؛ شیپمن ۱۹۸۰: ۵۸). شواهدی مبهم

۱. Priapatios

در دست است که وی چندی با دولت یونانی باختر درگیر بوده و حتی مناطقی نظیر استوا و ایبورد را نیز به آنها سپرده است. با این حال، وی به منظور جلب دوستی همین یونانی‌ها برای نخستین بار از عنوان «فیل‌ه‌لن» (دوست‌دار یونان) بر روی سکه‌های خود استفاده کرده است (زرین‌کوب ۱۳۷۷: ۳۳۰). وی همچنین پدر سه تن از شاهان اشکانی فرهاد اول، مهرداد یکم و اردوان یکم بود. بر روی اسناد نسا مربوط به سال ۹۱ ق.م، از او با این عبارت یاد شده: «شاه ارشاک، نوه فریاپت، پسر برادرزاده ارشاک». افزون بر این، در یکی دیگر از این اسناد مخدوش نسا آمده است که ارشاک خلف فریاپت بود (فرای ۱۹۸۴: ۲۰۹). حکومت او به دنبال حمله آنتیوخوس سوم روی داد که به واسطه آن ارشاک دوم متواری شد. پس از عقب‌نشینی آنتیوخوس سوم، پارتیان ظاهراً توجه خود را به سوی شرق، علیه یونانی - باختریان / بلخیان معطوف داشتند. فریاپت جای خود را به پسرش فرهاد یکم داد.

درباره فریاپت یا اشک چهارم گفته‌اند که وی حتی پس از مرگ نیز مورد احترام و تکریم و تعزیز ایرانیان بوده و این بدان علت بود که وی فرمانروایی با تدبیر بود. انتخاب عنوان «فیل‌ه‌لن» بر روی سکه‌ها، خود تدبیر بسیار مناسبی بود که در موقعیتی حساس توانست قلمرو اشکانی را در مقابل دشمنان به خوبی حفظ کند و آنان را از دشمنی و کینه ورزی نسبت به ایرانیان باز دارد (زرین‌کوب ۱۳۷۷: ۳۳۰).

فرهاد یکم یا اشک پنجم (فرمانروایی ۱۷۶-۱۷۱ ق.م)

پس از فری‌یاپت (اشک چهارم)، نوبت فرمانروایی به پسر او، اشک پنجم یا فرهاد یکم رسید. فرهاد یکم مسن‌ترین پسر فریاپت بود؛ بنابراین، طبق سنت اشکانیان پس از مرگ پدر به جای او نشست (دبوواز ۱۹۶۸: ۱۸). وی به مدتی کوتاه از ۱۷۶ تا ۱۷۱ ق.م پادشاهی کرد. این مدت نیز به جنگ و ستیز با طوایف سرکش داخلی، نظیر طوایف امارد (مارد)^۱ در سواحل دریای خزر و دامنه‌های البرز سپری شد. این طوایف خود در صدد کسب استقلال بودند (یوستی، کتاب چهل و یکم، ۵. ۹).

اما این عمل در حکم تجزیه سرزمین‌های اشکانی بود؛ به همین جهت اشکانیان آن را نپذیرفتند. به هر حال این جنگ و ستیزها مدت زیادی به درازا کشید. سرانجام فرهاد آنها را آرام کرد و در نواحی مرزی میان قومس و ماد اسکان داد. نکته قابل ذکر آن که وی را بر روی سکه‌هایش به فیلا دلفوس (دوست‌دار برادر) ملقب کرده‌اند. وی به برادر خود علاقه فراوان داشته به همین سبب پس از مرگ او، برادرش مهرداد بر تخت نشسته است (زرین کوب ۱۳۷۷: ۳۳۰؛ ولسکی ۱۳۸۳: ۸۸).

مهرداد یکم (۱۷۱-۱۳۸ ق م) و تبدیل حکومت به شاهنشاهی

مهرداد یکم که از بنیان‌گذاران واقعی شاهنشاهی اشکانی به‌شمار می‌رود، از حدود ۱۷۱ تا ۱۳۸ ق م حکومت کرد. تاریخ‌نگاران و منتقدین تاریخ برآنند که وی قلمرو خاندان اشکانی را در حد یک شاهنشاهی گسترش داد. اگر چه از دوران او، به‌واسطه وجود پاره‌ای شواهد و گزارش‌های تاریخی، آگاهی‌های بیشتری در دست داریم، با این‌همه ترتیب تاریخی حوادث دوران او در سایه‌ای از ابهام قرار دارد. یوستی او را همزمان با اوکراتید^۱ باختری/ بلخی و آنتیوخوس چهارم اپیفان برمی‌شمرد (کتاب چهل و یکم، ۶). در اواخر دوران مهرداد مرزهای جغرافیایی شاهنشاهی اشکانی شامل پارت، هیرکانی، ماد، بابل، آشور، ایلام، و فارس و همچنین تپوریا و ورارود (ماوراءالنهر) بوده است (دبوواز ۱۹۶۸: ۲۷).

فعالیت‌های سیاسی مهرداد

مهرداد در آغاز پادشاهی با اوضاع نابه‌سامان باختر/ بلخ روبه‌رو شد و از همین موقعیت به‌خوبی بهره‌برداری کرد. بدین معنی که وقتی اوکراتید، فرمانروای باختر در سال ۱۶۵ ق م برای حفظ موقعیت خویش عازم نبرد با دمتریوس سلوکی بود، بخشی از ولایت باختر را متصرف شد. بدین ترتیب، هم مرزهای شاهنشاهی را از سوی شرق امنیت بخشید، و هم دست طوایف تورانی را از تجاوز به خاک ایران کوتاه کرد (دبوواز

(۱۹۶۸: ۱۹).

اما شیپمن معتقد است که نخستین نبرد مهرداد در سال ۱۶۰ تا ۱۵۵ ق م با فرمانروایی یونانی - بلخی بود. وی توانست در این نبرد سرزمین‌هایی را که پارتی‌ها در دوران اشک اول از دست داده بودند، بازپس گیرد (شیپمن ۱۹۸۰: ۶۰).

مهرداد سپس، در صدد تسخیر ولایت ماد برآمد. این سرزمین به وسیله یکی از شهربان‌های سلوکی به نام تیمارخوس اداره می‌شد. در حالی که سلوکیان گرفتار نواحی غربی کشور بودند، مهرداد در حدود سال ۱۴۸ ق م، نبرد سختی را برای تسخیر ماد آغاز کرد و پس از چندی تمامی ماد را تا حدود زاگرس تابع خویش ساخت و نیز فرمانروایی را به نام باکاسیس^۱ از سوی خویش بر آن ناحیه گماشت^۲. بنا بر گزارش یوستی (کتاب چهل و یکم، ۶)، مهرداد اول ناچار بود بارها با ماد بجنگد. فرای معتقد است که در سال ۱۴۸ ق م سلوکیان تنها شهر اکباتان و سرزمین‌های غرب آن را حفظ کردند (فرای ۱۹۸۴: ۲۱۰). به هر حال تسخیر ماد راه را برای پارتیان به سوی میانرودان و سرزمین‌های حاصلخیز آن گشود (دبوواز ۱۹۶۸: ۱۸-۱۹).

آن‌گاه چون مهرداد موقعیت را مناسب یافت، مصمم به تسخیر سلوکیه بابل شد. به‌ویژه آن‌که فتح ماد ورود به ورارود را میسر می‌ساخت. به هر حال شرایط این منطقه چنان بود که اولاً شوش و ایلام از سوی شاه سلوکی در دست حکام یونانی بود. دوم آن‌که سرزمین میانرودان برای ایرانیان از نظر سوق‌الجیشی حایز اهمیت بسیار بود. به‌طوری‌که این منطقه همواره به منزله سپر دفاعی ایرانیان در مقابل مهاجمان به‌شمار می‌رفت. بیشتر جنگ‌های ایرانیان با رومیان به‌منظور جلوگیری از نفوذ آنها به داخل خاک ایران در این سرزمین روی داد. باری، مهرداد دروازه بابل را بر روی خود گشوده دید و بدین ترتیب، آماده نبرد با فرمانروای سلوکی شد. در این احوال، دمتریوس نیکاتور فرمانروای سلوکیان که از پیشرفت اشکانیان نگران بود، خود را آماده مقابله با آنان نمود. اما عواملی چند موجب شکست دمتریوس شد: نخست این‌که

1. Bacasis

۲. برخی گزارش‌های پیشین، تاریخ این حمله را ۱۴۴ ق م و پارهای دیگر در فاصله میان سال‌های ۱۶۱ تا ۱۵۵ ق م ذکر کرده‌اند. نک: زرین کوب

دمتریوس سپاه خود را به سوی ماد حرکت داد تا با مهرداد روبه‌رو شود. در حالی که پارتیان از سوی دیگری وارد میانرودان شدند، دوم این‌که مهرداد قوای یکی از سرداران سلوکی را که ظاهراً از سوریه به یاری دمتریوس آمده بود در هم شکست. این امر سبب شد که دیگر ایالت‌های مجاور نیز امیدی بر پیروزی سلوکیان در بابل در سر نپرورند. سرانجام، مهرداد توانست به بابل که آخرین پایگاه سلوکیان در کنار فلات ایران بود، وارد شود و بدین ترتیب، با فتح آن سرزمین بساط حکومت سلوکی برای همیشه در ایران برچیده شد. در این میان، اهالی آشور (آدیابن) نیز که از تجدید قوای سلوکی ناامید بودند، نمایندگان خود را به منظور اظهار اطاعت، نزد شاه اشکانی گسیل داشتند. مهرداد در سال ۱۴۱ ق م بابل و سلوکیه را تصرف کرد و خود به‌عنوان شاهنشاه در سلوکیه بر تخت نشست. به این ترتیب، بار دیگر فرمانروایی ایرانیان بر میانرودان احیا شد (نک: دبوواز ۱۹۶۸: ۲۲-۲۳؛ ولسکی ۱۳۸۳: ۹؛ زرین‌کوب ۱۳۷۷: ۳۳۲). شیپمن نیز بر آن است که مهرداد یکم در سال ۱۴۱ ق م بخش قابل توجهی از میانرودان و بابل و سلوکیه را تصرف کرده بود (شیپمن ۱۹۸۰: ۶۱).

اما کار دمتریوس یکسره نشده بود. وی در انتظار پاسخ گروه‌های مخالف با مهرداد به فراخوان خویش بود. برخی از این مخالفین نظیر مادی‌ها و مزدوران ساکن شهرک‌های یونانی بودند که همراه با دمتریوس خود را آماده مبارزه‌ای تازه کرده بودند. در این حال خبر یورش اقوام سکایی از سوی شمال موجب شد تا مهرداد به سرعت میانرودان را رها کند و عازم گرگان (هیرکانیا) شود. این قوم ظاهراً از سال ۱۶۵ ق م سرزمین خود را رها کرده و اکنون به شمال ایران رسیده بودند. مهرداد به‌ناچار بخشی از سپاه خویش را برای جلوگیری از حمله دوباره دمتریوس در میانرودان باقی گذاشت و خود با بخش دیگر عازم شمال و رویارویی با سکاها شد (نک: ولسکی ۱۳۸۳: ۹۵-۹۶؛ دبوواز ۱۹۶۸: ۲۴).

چندی بعد، دمتریوس نیکاتور قوای خود را برای استرداد بابل گردآورد. در این حال الیمایی، پارس و باختر نیز همراه با گروهی از جنگجویان خود به او پیوستند. با این همه، شاید دست تصادف به مهرداد یاری رساند. زیرا پادشاه سلوکی در میدان جنگ از محافظان خود جدا شد و به دست دشمن افتاد. مهرداد فرمان داد تا او را در

بیشتر شهرها بگردانند تا طرفدارانش از وجود او ناامید شوند. سپس برای آن که در مقابل سلوکی‌های سلوکیه نیز سلاحی مؤثر داشته باشد، هنگامی که دمتریوس را در گرگان نزد او بردند، نسبت به او احترام بسیار کرد و دختر خود رودگونه^۱ را نیز به او داد (شیپمن ۱۹۸۰: ۶۲). در این حال الیمایی به سزای همکاری با دشمن غارت شد و ده هزار تالان از معبد آرتیمیس و آتنا به چنگ مهرداد افتاد (استرابو، کتاب شانزدهم، ۱. ۱۸). مهرداد روی به سوی جنوب، یعنی ایلام، شوش و پارس آورد. وی در اندیشه مجازات کسانی بود که در غیاب او با دشمن هم‌آواز شده بودند. نقش برجسته خنک‌نوروزی یکی از منابع ارزشمند از این دوران است که فرمانروای سابق شوش را در حال فرمان‌برداری از مهرداد نشان می‌دهد. این سنگ‌نگاره احتمالاً متعلق به سال ۱۴۰ ق م است. افزون بر آن چه گذشت، گزارش‌هایی در دست است حاکی از آن که مهرداد به معابد ایلام نیز دست برده و از این طریق خزانه مملکت را که در اثر جنگ‌های متوالی خالی شده بود، ترمیم کرده است. گفته شده که غنایمی که از معبد آتنا و آرتیمس به چنگ او افتاده، مقارن ده هزار تالان زر بوده است. باری مهرداد چندی بعد به بستر بیماری افتاد و درگذشت (حدود ۱۳۸ ق م) (نک: زرین کوب ۱۳۷۷: ۳۳۳؛ ولسکی ۱۳۸۳: ۹۶)^۲.

صفات اخلاقی مهرداد

مهرداد یکم دولت پارت را تا حد یک نیروی جهانی به اوج اعتلا و عظمت رسانید. تاریخ‌نگاران باستان، از جمله دیودور، به گونه‌ای از مهرداد و صفات او سخن می‌گویند که یادآور صفات کورش هخامنشی است. همین تاریخ‌نگاران وی را قابل مقایسه با اسکندر مقدونی دانسته‌اند. وی جنگجویی شجاع و سیاستمداری با تدبیر بود و در سایه همین صفات توانست مرزهای جغرافیایی ایران را تا حدود دوران هخامنشی گسترش دهد. هنگامی که موفق شد برای دومین بار تسلط شاهنشاهی اشکانی را بر

I. Rhodogunc

۲. دیویز تاریخ درگذشت مهرداد، ۱۲۸۱ تا ۱۲۷۲ ق م می‌دهد. (۱۹۶۸: ۲۴).

بابل مسجل سازد، عنوان «شاه شاهان» را که یادگار دوران هخامنشی بود، برای خود انتخاب کرد. وی همچنین نخستین شاه اشکانی است که نام خویش را منتسب به الهه میترا می‌داند. ظاهراً به فرمان او پرستش الهه مهر در ایران رسمیت یافت (دبوواز ۱۹۶۸: ۲۷). از جمله القابی که بر روی سکه‌های او دیده شده، افزون بر دوست‌دار یونان، عناوینی نظیر نیکوکار و عادل است. مهرداد به واسطه این ویژگی‌ها موفق به طرح قوانین تازه‌ای به نفع جامعه شد. وی ظاهراً با به‌کارگیری سیاست تسامح در سراسر شاهنشاهی پهناور ایران موفق شد گونه‌ای وحدت میان اقوام و گروه‌های گوناگون با آداب و سنن مختلف ایجاد کند و بدین وسیله اعتماد و اطمینان آنها را نسبت به شاهنشاهی جلب کند (شیپمن ۱۹۸۰: ۶۳).

دیگر آن که مهرداد یکم در اندیشه جدایی و دوری از سیاست یونانی‌مآبی و پیوند بیشتر با شرق بود. حتی ظاهر او با جامه با شکوه شاهانه، ریش انبوه، و گیسوان بلند به‌گونه‌ای بیانگر آرایش شرقی است. دلیل دیگر مبنی بر این که وی در صدد گرایش به فرهنگ ایرانی و دوری از فرهنگ یونانی بوده؛ این که وی نخستین شاه از شاهان اشکانی است که به پیروی از شاهان هخامنشی، خود را شاهنشاه نامیده است. بدیهی است که دلایل دیگری نظیر استفاده از زبان اشکانی به جای یونانی در دربار و در نگارش کتیبه‌های آن زمان، همچون کتیبه‌های نسا، این اندیشه را که مهرداد در سیاست‌های خویش از فرهنگ ایرانی پشتیبانی می‌کرد، بیشتر تقویت می‌کند (شیپمن ۱۹۸۰: ۶۱). برخی گزارش‌ها حاکی از آنست که مجلس مهستان که نوعی مجلس مشورت میان سران عشایر پرنی به‌شمار می‌رفت، در دوران او از رونق بیشتری برخوردار بود. همین مجلس در واقع عامل وحدت در حکومت اشکانی بود. باری تاریخ‌نگاران اهمیت مهرداد را پس از اشک یکم از همه بیشتر می‌دانند (زرین کوب ۱۳۷۷: ۳۳۴؛ ولسکی ۱۳۸۳: ۱۱۱ ب). در زمان درگذشت مهرداد سرزمین‌های هیرکانی، ماد، بابل، آشور، الیمایی، پارس(؟)، و ناحیه تپوریا و تراکسیانا در زمره قلمرو اشکانی بود. از آنجا که پارتیان در شوش مستقر شدند، این شهر نیز پس از مرگ مهرداد به شاهنشاهی اشکانی پیوست (دبوواز ۱۹۶۸: ۲۶).

پژوهشگران برآنند که مهرداد اول در سال ۱۳۷ یا ۱۳۸ ق م درگذشت. این تاریخ

با زمان مندرج بر آخرین سکه او (سال ۱۷۴ سلوکی) یکسان است. با این همه پاره‌ای پژوهش‌های اخیر، تاریخ درگذشت مهرداد را ۱۳۲ ق م اعلام کرده‌اند. با توجه به نام مهرداد می‌توان با اطمینان اذعان کرد که ستایش ایزد مهر در این زمان در میان مردم پارت رواج داشته است (دببواز: ۱۹۶۸: ۲۷).



تصویر ۳- سکه مهرداد یکم ضرب هکاتوم پلیس

فرهاد دوم (۱۳۸-۱۲۹ ق م)

فرهاد دوم پس از درگذشت پدرش مهرداد اول در ۱۳۸ ق م به تخت نشست (یوستی، کتاب چهل و سوم، ۱. ۱). شیمن دوره فرمانروایی او را از ۱۳۹/۸ تا ۱۲۸ ق م می‌داند (۱۳۸۶: ۶۳). دوران حکومت او کوتاه و همراه با آشوب و فتنه بود. زیرا به هنگام مرگ پدر، فرهاد دوم هنوز به سن قانونی نرسیده بود. بنابراین، به‌ناچار با کمک مادرش رینو^۱ به‌عنوان نایب‌السلطنه فرمانروایی می‌کرد. نام رینو در گل‌نوشته‌های بابلی آمده است.

حوادث دوران حکومت فرهاد دوم

فرمانروایی ناتوان فرهاد دوم از دو سو تهدید می‌شد: یکی از سوی شمال شرقی یعنی آسیای مرکزی، که محل استقرار اقوام صحرائشین بود، دیگر از سوی بابل.

۱. Rinu

افزون بر این، برادر دمتریوس، یعنی آنتیوخوس هفتم ملقب به سیداتس^۱ سلوکی فرمانروای سوریه به انگیزه استرداد سرزمین‌هایی که پارتیان متصرف شده بودند، و نیز به بهانه‌رهایی برادر خود در سال‌های ۱۲۹ و ۱۳۰ ق م بار دیگر به سرزمین پارت حمله برد و طی سه حمله آنها را مغلوب کرد. در این میان آنتیوخوس هم از قوای نیرومند خود و هم از استحکامات شهرک‌های یونانی برخوردار بود. بدین ترتیب، بابل و ماد به چنگ آنتیوخوس افتاد. فرهاد درخواست آستی کرد اما شرایط پیشنهادی آنتیوخوس بسیار سنگین بود. از جمله این شرایط یکی آن بود که فرهاد دست‌نشانده سلوکیان شود و به آنها خراج بپردازد. دودیدگر آن که تمامی مناطق پارتیان به جز پارت و هیرکانی در تصرف سلوکیان باشد، و سرانجام این که شاه پارت دمتریوس دوم را به آنتیوخوس تحویل دهد. هیچ‌یک از این شروط پذیرفته نشد. اما در این میان فرهاد از بخت خویش یاری جست: مردم ماد را علیه یونانی‌ها به شورش فراخواند و در این راه نیز پیروز شد. علت پیروزی او شاید بدین سبب بود که آنتیوخوس برای تأمین آذوقه سپاه خود، ناچار آنها را در شهرهای مختلف پراکنده کرد؛ اما تحمل بار سنگین نیازمندی‌های سربازان ناآرام آنتیوخوس امری بس دشوار بود. فرهاد از این فرصت سود جست و به یاری این موقعیت تبلیغات گسترده‌ای علیه آنتیوخوس تدارک دید. وی همچنین، طی نقشه‌ای دقیق، حمله‌ای همزمان علیه نیروهای آنتیوخوس طراحی کرد. سرانجام، در برخورد میان فرهاد با سپاه سلوکی، آنتیوخوس به هلاکت رسید یا خودکشی کرد و سپاه او پراکنده شد. آنگاه فرهاد به سهولت ماد و بابل را به تصرف درآورد (درباره این گزارش‌ها نک: زرین‌کوب ۱۳۷۷: ۳۳۴؛ دبوواز ۱۹۶۸: ۲۹-۳۱؛ ولسکی ۱۳۸۳: ۹۸؛ شیپمن ۱۳۸۶: ۲۷).

سپس، فرهاد به طرح نقشه‌ای برای تصرف سوریه پرداخت. به همین منظور دمتریوس را همراه سپاه پارت به آن منطقه گسیل کرد. اما این طرح، توفیقی کسب نکرد و فرهاد که با نگرانی تازه‌ای از سوی قبایل آسیای مرکزی روبرو شده بود، ناچار به سوی شرق روانه شد. پیش از حرکت، فرهاد یکی از افراد خود بنام هیمروس^۲ را

1. Sidates 2. Himerus

به حکومت بابل گماشت. هیمرس تمامی کسانی را که به فرهاد خیانت کرده و با آنتیوخوس سازش کرده بودند، به عنوان برده به اهالی ماد فروخت (دبوواز ۱۹۶۸: ۳۵؛ ولسکی ۱۳۸۳: ۹۹). این افراد احتمالاً یونانیان بابل و سلوکیه بودند.

یادآوری چند نکته قابل توجه، می‌تواند خواننده را در تحلیل مسایل تاریخی دوران فرهاد دوم اشکانی یاری کند. یکی این که فرهاد به پیروی از شیوه هخامنشی، پس از چیرگی بر آنتیوخوس، آن چه را از سپاه او باقی مانده بود، به سپاه خویش منضم کرد. بنابراین، نقش سربازان مزدور در سپاه پارت حایز اهمیت است. برای نمونه، هنگامی که فرهاد در برابر آنتیوخوس هفتم از مزدوران سکایی بهره برد، پس از پیروزی بر آنتیوخوس ظاهراً از پرداخت دستمزدی که به آنان وعده داده بود، سرباز زد. اما چون این مزدوران صرفاً به امید دستمزد آمده بودند، همین که از دریافت آن ناامید شدند، سر به شورش برداشتند و حتی به میانرودان آمدند. همین واقعه در سال ۱۲۸ ق.م در جنگ فرهاد با سکاها نیز اتفاق افتاد، وقتی مزدوران یونانی جانب سکاها را گرفتند، فرهاد در میدان نبرد به قتل رسید. ممکن است در آن شرایط نیز فرهاد از پرداخت دستمزد آنان خوداری کرده بود. در این حال یکی از قبایل جنگجوی سکایی به نام یوئه - چی در سال ۱۳۰-۱۳۵ ق.م به دولت باختر / بلخ حمله کرد و این سرزمین را برای همیشه اشغال کرد. حتی اردوان یکم پسر فرهاد نیز نتوانست مانع این نبرد شود (ولسکی ۱۳۸۳: ۱۰۱).

پس از این واقعه سلوکیان و بازماندگان آنها به منظور احیای شاهنشاهی، حرکاتی را آغاز کردند: سلوکوس، پسر آنتیوخوس به واسطه بی‌احتیاطی فرهاد و به فرمان او در سوریه بر جایگاه پدر نشست. اما حرکات او بی‌نتیجه ماند و پس از او دمتریوس نیز که از بند رهایی یافته بود، نتوانست کاری از پیش ببرد و چندی بعد کشته شد (زرین کوب ۱۳۷۷: ۳۲۵؛ ولسکی ۱۳۸۳: ۱۰۱؛ شیپمن ۱۳۸۶: ۴-۶۳).

ویژگی‌های اخلاقی فرهاد دوم

تحلیلگران تاریخ برآنند که فرهاد دوم دارای پاره‌ای ویژگی‌های اخلاقی بود که برای اداره امور مملکت مناسب نبود. وی در واقع جوانی خام و بی‌تجربه بود. هنگامی که

آنتیوخوس را به هلاکت رساند، فرمان داد تا جسد او را با احترام بسیار تشییع کنند. سپس دستور داد تا پسر او، سلوکوس را که اسیر شده بود فرا خوانند و بر مسند پدر نشانند. بدین ترتیب و با این بی‌احتیاطی‌ها، خطر تقویت دشمن و حمله دوباره او را فراهم ساخت. اگر چه سلوکوس نیز از این موقعیت سودی نبرد؛ حتی دمتریوس نیز که از سوی سلوکی‌ها آخرین کوشش را برای احیای پادشاهی سلوکی به کار بست، طرفی نبست و بدین ترتیب، سلوکیان آخرین فرصت‌ها را از دست دادند. اما نتیجه تمام این بی‌توجهی و عدم تدبیر در امور مملکت، آزدگی مردم و بدنامی فرهاد دوم را در پی داشت (زرین کوب ۱۳۷۷: ۳۳۴-۳۳۶).

نمونه‌ای از بی‌تدبیری‌های فرهاد چنین بود که وی در جنگ با آنتیوخوس از طوایف سیستانی یاری جسته بود و به آنها قول پاداش فراوان داده بود. آنها براساس وعده‌ای که داده بودند به یاری فرهاد آمدند. اما جنگ بدون کمک آنها خاتمه یافت. بنابراین، فرهاد به وعده خود عمل نکرد و وجهی را که به آنان قول داده بود نپرداخت. این واقعه مایه آزدگی طوایف سیستانی مذکور شد و بدین سبب، در نواحی مرزی دست به شورش زدند. فرهاد که در این زمان به‌منظور تسخیر سوریه به میانرودان و بابل آمده بود، در مقابل برای دفع آنها دست به اقداماتی عجولانه زد: نخست این‌که بابل را به سرداری جوان، بدنام و بی‌تجربه سپرد. این سردار جوان برای فرونشاندن شورش دست به خشونت زد و مردم این منطقه را به‌شدت از حکومت اشکانی آزرده ساخت (همان: ۳۳۵).

خام‌اندیشی دیگر فرهاد آن‌که وی به گروهی از یونانیان مزدور که در لشکر آنتیوخوس می‌جنگیدند، اعتماد کرد و در نظر داشت تا بدون پرداخت پاداشی به آنها، از وجودشان در جنگ با سکاها سود جوید. اما آنها که از این درگیری طرفی نمی‌بستند، به دشمن پیوستند. نتیجه این ساده‌لوحی به مرگ فرهاد دوم منجر شد (۱۲۸ ق.م). بدین ترتیب، حاصل تندخویی و بی‌تجربگی فرهاد دوم موجب تزلزل ارکان شاهنشاهی جوان اشکانی شد. از آنجا که منابع اشاره‌ای به حضور فرهاد در میانرودان نمی‌کنند؛ این امر ممکن است بیانگر آن باشد که فرهاد در سال ۱۳۰ ق.م سرگرم مبارزه با سکاها بوده باشد. سکاها جاده ابریشم را که به

مرو، هکاتوم پلیس و اکباتان منتهی می‌شد اشغال کرده بودند. اما پس از برخورد با مقاومت فرهاد به سوی جنوب و سیستان و هند حرکت کردند (تارن ۱۹۳۰: ۱۷۷). سپاه فرهاد شامل گروهی از سربازان یونانی بود و همان‌طور که گفته شد به‌عنوان خطر بزرگی برای او به‌شمار می‌رفتند و سرانجام در نبرد سال ۱۲۷-۱۲۸ ق م پارت را درهم‌شکستند و در این میان فرهاد دوم به قتل رسید.

سرانجام مجلس مهستان، به‌سرعت تشکیل جلسه داد و موفق شد اردوان یکم را که پسر فریابت بود، به‌عنوان جانشینی مناسب برای فرهاد دوم معین نماید و با این اقدام شاهنشاهی اشکانی از نابودی حتمی نجات داده شد. زرین‌کوب به پیروی از یوستی (کتاب چهل و دوم، ۲، ۱) اردوان دوم را جانشین فرهاد می‌داند (زرین‌کوب ۱۳۷۷: ۳۳۶؛ دبوواز ۱۹۶۸: ۳۷). اما ولسکی و شیپمن جانشین فرهاد دوم را اردوان یکم می‌دانند و می‌گویند که وی به احتمال زیاد پسر فریابت و برادر فرهاد یکم و مهرداد یکم بوده است (ولسکی ۱۳۸۳: ۱۰۱؛ شیپمن ۱۹۸۰: ۶۵).

بیشترین نوع سکه‌های فرهاد درهم بود که احتمالاً در ضرابخانه‌های شرق ضرب شده بود. پیش از این اظهار شده بود که هیچ سکه‌ای از فرهاد دوم در سلوکیه یافت نشده است.



تصویر ۴- سکه فرهاد دوم ضرب شوش

اردوان اول^۱ (فرمانروایی ۱۲۷-۱۲۴ق.م)

اردوان اول هفتمین شاه اشکانی پسر فریپت، برادر فرهاد اول، مهرداد اول، عموی فرهاد دوم بود. وی برادری داشت که از نام او آگاهی‌ای در دست نیست. اما گروهی از پژوهشگران از جمله زرین کوب، ترتیب دیگری را در تبارشناسی اشکانی ارائه می‌دهند (در این باره نک: زرین کوب ۱۳۷۷: ۳۳۶؛ دبوواز ۱۹۶۸: ۳۷). به هر حال تاریخ‌نگاران کهن از جمله یوستی (کتاب چهل و دوم) گزارش کرده‌اند که این اردوان پسر سوم فریپت^۲ بود. آغاز فرمانروایی اردوان با آشوب در بخش‌های مختلف قلمرو حکومت اشکانی همراه بود. به طوری که در این ایام نشانه‌هایی مبنی بر تجزیه سرزمین اشکانی مشاهده می‌شود. باری در حالی که شاهنشاهی اشکانی در حال تجزیه بود، اردوان که ظاهراً دوران کهنوت را پشت سر می‌گذاشت دیگر توانایی اداره مملکت را نداشت (زرین کوب ۱۳۷۷: ۳۳۶؛ ولسکی ۱۳۸۳: ۱۰۱).

بنابر گزارش برخی کتیبه‌های بابلی، در این ایام حتی ماد نیز از تصرف ایرانیان خارج شده و به دست یکی از ایلامیان افتاده بود. همچنین، یکی از امرای عرب به نام هیسپاسینس^۳ با استفاده از نارضایتی عمومی از حکومت هیمروس، در حدود سال ۱۲۷ق.م، شهر قدیمی اسکندریه را در جنوب میانرودان، در مصب دجله و فرات، که سلوکیان انطاکیه می‌خواندند، تبدیل به ناحیه مستقلی به نام خاراسن (کرکا) کرده بود و آنرا خاراکس هیسپاسینس می‌خواندند. بدین ترتیب، تاریخ‌نگاران، ایجاد حکومتی در کنار شاهنشاهی اشکانی را نشانه تسلط رو به افزایش عناصر سامی در منطقه می‌دانند. فرمانروای خاراسن در این گیرودار به بابل می‌تاخت و درصدد کسب امتیازهایی از این منطقه بود. افزون‌براین، خشونت‌های هیمروس، که پیش از این به وسیله فرهاد به عنوان حکمران بابل برگزیده شده بود، بر این دشواری‌ها می‌افزود به طوری که این خشونت‌ها منجر به شورش بزرگ در این ناحیه شده بود. سرانجام شورشیان، هیمروس را دستگیر کرده و به قتل رساندند. با این اقدام تسلط اشکانیان بر این ناحیه از میان رفت و نیز به وخامت اوضاع افزوده شد (زرین کوب ۱۳۷۷: ۳۳۶؛ ولسکی ۱۳۸۳: ۱۰۱).

1. APTABANOΣ 2. Phriapati 3. Hyspases

واقعه دیگری که در این ایام (۱۲۸ ق م) رخ داد، هجوم طوایف هون به حدود سغد و سمرقند و حتی باختر و پرثوه بود. افزون بر این، در بخش شرقی، سکاهاى مجاور ایران نیز آغاز به دست اندازی به درون خاک ایران کردند. به طوری که گروهی از آنان بر گرگان و قومس تسلط یافتند و پس از تصرف بخش‌هایی از هرات و هیرمند، سرزمینی را که تا آن زمان درنگیانا خوانده می شد، از آن پس سکستان (= سیستان، جایگاه سکاها) نامیدند. منابع موجود درباره حوادث این زمان آگاهی چندانی به دست نمی دهد. برخی منابع احتمال می دهند که اردوان جان خود را در این وقایع از دست داده باشد. با این حال وی توانست از اتحاد میان آنها با یونانی‌های ساکن آن مناطق جلوگیری کند. همچنین، وی اهالی بابل را که پس از واقعه هیمرس به عذرخواهی آمده بودند، تهدید کرد. در این حال، پیش از آن که موفق به تنبیه شورشیان ایلام، بابل و دیگر ساکنین ولایات غربی شود، در جنگ با طوایف تخاری که موجب ناامنی مرزهای شرقی ایران شده بودند، به سختی مجروح شد و در این جریان درگذشت (۱۲۳/۱۲۴ ق م). پس از او، فرمانروایی اشکانی در دستان پسرش، مهرداد دوم قرار گرفت (زرین کوب ۱۳۷۷: ۳۳۷؛ ولسکی ۱۳۸۳: ۱۰۲).

سکاها و تخارها

سرزمین ایران با اقوام ساکن در شرق خود روابطی دیرینه داشتند. سکاها در دوران هخامنشیان نقش سازنده‌ای در جنگ‌های ماراتن و سالامیس (۴۸۰ ق م) ایفا کردند. داریوش بزرگ در کتیبه خود از سکاها یاد کرده است. وی برای تنبیه این مهاجمین که به ماد تاخته بودند، سفری را تدارک دید. هرودت نیز به سکاها اشاره کرده است. وی آنان را آریایی ایرانی دانسته است. سرزمین‌های شرق ایران را ملت‌های گوناگونی اشغال کرده بودند. در سپاه خشایارشا در یونان، باکتریایی‌ها تحت فرماندهی هیستاسپس^۱، پسر داریوش به سر می بردند؛ فرمانده هراتی‌ها سیسامنس^۲ بود. همچنین، آرتابازوس بر پارتیان و خوارزمیان فرمان می راند. در واقع خوارزمیان و

1. Hystaspes 2. Sisamnes

سغدیان خود شاخه‌ای از ایرانیان بوده‌اند که همراه با قبایل صحراگرد می‌زیستند و غالباً تحت تأثیر مادی‌ها و پارسیان به‌سر می‌بردند. بعدها نیز این ایرانیان توانستند استقلال خویش را به‌دست‌آورند. سکاها نیز در سدهٔ نخست پیش از میلاد به استقلال خویش دست یافتند. در همین زمان، سکاها بیابانگرد موفق به برپایی شاهنشاهی وسیعی تا شمال هند شدند (بیوار ۱۳۷۳: ۲۷۷).

سپس در دورهٔ اسکندر نیز علی‌رغم توصیه‌های بسیار مؤکد سردارانش که او را از عبور از رود سیحون برحذر داشتند، وی به تعقیب آنان پرداخت و بدون کسب نتیجه‌ای روشن به ایران بازگشت. بعدها نیز نیروهای اسکندر مقدونی بیشتر در بخش غربی ایران متمرکز شدند. بنابراین، سپاهیان ولایات شرقی از جمله سواران پارت، باکتریایی، سغدی و آراخوزیایی در نبرد گوگمل نقش چشمگیری در سپاه ایران در دفاع مقابل اسکندر ایفا کردند. اسکندر پس از فتح شرق به‌منظور حفظ پایگاه‌های خود به بنای چندین شهر پرداخت. نخستین آنها شهر اسکندریه آریه/هرات بود. افزون بر این، وی اسکندریه‌های دیگری نیز در درنگیانا، آراخوزیا و اسکندریهٔ دیگری نیز در قندهار و قفقاز برآورد. با این‌همه در دوران اسکندر شورش‌هایی علیه او از سوی ساکنین سرزمین‌های شرقی صورت گرفت تا هنگامی که اسکندر موفق به ازدواج با رکسانه شد و به کمک او با فرمانروایان محلی، آشتی برقرار شد. رکسانه دختر اوکسارتس^۱، سرکردهٔ محلی و رهبر مقاومت این ناحیه در مقابل اسکندر بود. در دورهٔ سلوکیان سلسلهٔ قدرتمند مائوری بر سراسر منطقهٔ شرق تسلط داشت. با وجود این، شاهان سلوکی نیز تاحدی تسلط خود را بر این نواحی حفظ کردند (بیوار ۱۳۷۳: ۲۷۹).

بنابر گزارش‌های باقی مانده از دوران باستان، به‌ویژه سفرنامه‌هایی که احتمالاً موثق‌ترین اسناد مربوط به این حوادث هستند، اقوام هون (هیاطله) در فاصلهٔ زمانی ۱۷۴ تا ۱۶۵ ق م طایفهٔ یوئه - چی^۲ را که هستهٔ اصلی آنها را قبیلهٔ طخاری^۳ تشکیل می‌داده و رؤسای آنها نیز آرسی^۴ نامیده می‌شدند، در ناحیهٔ کانسو^۵ مورد هجوم سختی قرار دادند. این هجوم، ظاهراً بازتاب گسترده‌ای در میان اقوام ساکن در منطقه

1. Oxyartes 2. Yueh- Chi 3. Tochari 4. Arsi 5. Kansu

داشته؛ به طوری که آثار آن در میان قبایل دیگر در غرب نیز احساس شده است. در نتیجه این برخورد، طوایف یوئه - چی نیز در نواحی رود سیحون با سکاها درآویختند و آنها را به سوی غرب، یعنی ناحیه باکتريا / بلخ راندند. آنگاه، سکاها نیز به نوبه خود به سوی بلخ هجوم آوردند (دبواز ۱۹۶۸: ۵۵).

سرزمین ایران از این تاریخ به بعد، یعنی از دوران اردوان اشکانی با هجوم پی در پی طوایف بدوی ساکن در آسیای میانه نیز به درون خاک خود روبه‌رو شده است. نخستین اشاره‌ها به این مهاجمان از سوی منابع چینی است. یکی از امپراتوران چینی از سلسله هان در سال ۱۲۶ ق م سفیر خود، چانگ چین را به این ناحیه گسیل داشت. وی گزارش مفصلی از سفر محرمانه خود ارایه داد (فرای ۱۳۸۰: ۳۱۰).

پس از این تاریخ، گزارش دیگری از این قوم در دست نیست. در دوران آنتیوخوس سوم سلوکی (۲۲۳-۱۸۷ ق م) بار دیگر سخن از آنان به میان می‌آید. وی برای پیشگیری از حملات آنان دولت باختر / بلخ را تجهیز کرد. این هجوم از پشت دیوار چین به درون فلات ایران آغاز شد. تا این زمان، طی چهار سال دو پادشاه اشکانی به واسطه هجوم سکاها جان خود را از دست داده‌اند. ظاهراً درگیری اشکانیان با این طوایف بدوی تا پایان دوره فرمانروایی آنان ادامه یافت. این درگیری‌ها حتی پس از دوره پارتیان نیز استمرار داشت. نتیجه این درگیری‌ها آن بود که ارتباط تجاری میان چین با غرب که از سوی باختر می‌گذشت، به وسیله طوایف یوئه - چی و عشایر هون قطع شد (زرین کوب ۱۳۷۷: ۳۳۷؛ دبواز ۱۹۶۸: ۳۷).

همان‌طور که پیش از این اشاره شد، فرهاد دوم در سال ۱۳۰ ق م گروهی از سکاها را به استخدام سپاه خویش درآورد. پس از این تاریخ گروهی از سکاها به خاک ایران هجوم آوردند. پارتیان در برابر آنان مقاومت کردند. همان‌گونه که ملاحظه شد، در اثر این برخوردها دو تن از شاهان اشکانی، فرهاد دوم و جانشین او، اردوان یکم به قتل رسیدند. سرانجام، پارتیان با سکاها روابط دوستانه برقرار کردند و در اثر همین حسن ارتباط، توانستند فرهنگ ایرانی را در شهر تکسیلا^۱ رواج دهند. آثاری که از کاوش‌های

مناطق تکسیلا، سلوکیه و دوراروپوس به دست آمده همگی مؤید تأثیر فرهنگی ایرانیان بر این سرزمین‌ها است. گروهی از سکاها در درنگیانا (زرنگ) ساکن شدند و این سرزمین از آن پس سیستان خوانده شد (ولسکی ۱۳۸۳: ۱۰۱).

افزون بر این، تاریخ‌نگاران از این زمان به بعد نام یک سلسله شاهان را که همراه با پارتیان به‌طور مشترک در هند فرمان می‌راندند، به کمک سکه‌های مکشوفه استخراج کرده‌اند. براین اساس می‌توان این‌گونه استنباط کرد که در سازمان شاهان هند و سکایی و ارتباط آنها با ملوک الطوائف و امرای محلی جنوب شرقی ایران، به‌طور عادی سه حکمران معاصر با یکدیگر با عنوان شاهی در ایران و شمال غربی هند فرمان می‌راندند.



تصویر ۵- اردوان اول

یکی از این شاهان وُنن بود. وی را می‌توان همان وُنن یکم پادشاه اشکانی دانست (۱۱-۸ق م). پس از وی، ازلیسس، در پنجاب به حکمرانی پرداخته است. بدین ترتیب،

فهرست اسامی این شاهان را می‌توان بدین ترتیب ذکر کرد:

شاهان ایرانی	محل حکومت	شاهان هندی	محل حکومت
وُنن	ایران	آزیس یکم / ازلیسس	هند (پنجاب)
اسپالی ریزس	ایران	آزیس دوم / ازیلاس	هند
ارتاگانس	ایران	گوندوفارس / گودا	هند
		پاکورس	هند
		سنبارس	جنوب شرقی ایران

کانیشکا (نک: دیوواز ۱۹۶۸: ۶۸؛ بیوار ۱۳۷۳: ۲۷۷).

مهرداد دوم (۱۲۳-۸۷ ق م)

اوج نیروی پارتی

مهرداد دوم، فرزند اردوان در حدود سال ۱۲۳ ق م به جای پدر بر تخت نشست. وی در آغاز فرمانروایی با دشواری‌های فراوانی مواجه بود: تجاوز طوایف بیگانه طی چهار سال گذشته که سبب کشته شدن دو پادشاه اشکانی شده بود؛ ادامه نابسامانی‌ها در شرق و غرب شاهنشاهی که، به گفته استرابو و ایسیدور خاراکسی، مهرداد سرانجام با تصرف بخش‌هایی از باختر و سکستان که شاید لازمه ایجاد آرامش در این نواحی بود، توانست آرامشی نسبی در آن ناحیه برقرار سازد. ظاهراً طوایف شورشی گروهی به نواحی سغد و بخارا، و برخی به هند رفتند (زرین کوب ۱۳۷۷: ۳۳۸).

مهرداد فرمانروایی بزرگ و کاردان بود. وی بر سنت‌های ایرانی و جهان‌بینی فرمانروایان بزرگ ایران تکیه داشت. همین نکته عاملی بود که توانست سرزمین‌هایی را که شاهان ناتوان پیشین از دست داده بودند، به خاک ایران بازگرداند. وی در طول زمان فرمانروایی خویش کوشید تا شاهنشاهی وسیع هخامنشی را دوباره بازسازی کند. همین امر سبب شده بود تا او را همانند مهرداد یکم «کبیر» و «شاهنشاه» بخوانند (یوستی، کتاب چهل و دوم، ۲).^۱

یکی از ویژگی‌های سیاسی مهرداد این بود که با جذب خاندان‌های بزرگ ایرانی در بدنه شاهنشاهی اشکانی به اهداف عالی خود در زمینه تحکیم اساس حکومت اشکانی توفیق یابد. مهرداد از همین طریق توانست به ایجاد ارتش پارت و استحکام آن بپردازد و به کمک آن به پیشبرد اهداف نظامی خود دست یابد.

مشروح حوادث دوران مهرداد

گزارش یک سفیر چینی که به دربار مهرداد سفر کرده بود؛ نشان می‌دهد در حدود هشت سال پس از آغاز حکومت، حدود قلمرو مهرداد تا جیحون و آرال ادامه داشته است. وی همچنین موفق شد نواحی بابل و ایلام را که در پی یورش سکاها و حوادث

۱. اگاهی‌های بیشتری درباره مهرداد و اوضاع فرهنگی دوران اشکانی در اثر زیر وجود دارد: هارماتا ۱۹۸۴: ۱۵۹-۱۶۶.

مربوط به ماجرای هیمروس به شدت دچار ناآرامی شده بود، آرام سازد. سپس، بابل و خاراسن را نیز به متصرفات اشکانی افزود. همچنین موفق شد پس از یک نبرد موفقیت‌آمیز، پسر پادشاه ارمنستان را به‌عنوان گروگان نزد خویش برد. افزون بر این، بر میانرودان نیز تسلط یافت. مهرداد شاهان آدیابن و کردوبن را نیز مطیع ساخت (زرین‌کوب ۱۳۷۷: ۳۴۰). مهرداد دوم یکی از بزرگ‌ترین شاهنشاهان اشکانی بود. وی همه تلاش‌های سلوکیان را در جهت بازپس‌گیری سرزمین‌های شرقی از دست‌رفته خود در هم شکست و شاهنشاهی اشکانی را به شاهنشاهی یکپارچه و قدرتمندی تبدیل کرد. وی با روم تماس برقرار کرد و سکه تازه‌ای با شکل تازه برای خود زد. وی لقب اپیفانس، به معنی «تجلی خداوند»، برای خود انتخاب کرد. مهرداد دوم در اواخر دوران فرمانروایی، نفوذ خود را بر دولت ارمنستان افزایش داد.



تصویر ۶- سکه مهرداد دوم ضرب سلوکیه دجله

مشروح حوادث دوران فرمانروایی مهرداد به شرح زیر است:

الف - مهرداد در آغاز فرمانروایی خود، متوجه بابل شد. این سرزمین که همواره مورد علاقه ایرانیان بود، اینک در دست امیری عرب به نام هیسپاسینس بود. مهرداد در سال ۱۲۲ یا ۱۲۱ ق م به این شهر لشکر کشید و فرمانروای آن را شکست داد، هرچند بعدها وی را در سمت خود ابقا کرد. از آن پس، وی به‌عنوان دست‌نشانده شاهنشاهی اشکانی به‌شمار می‌رفت. سکه‌های برنجی بازمانده از این ایام متعلق به هیسپاسینس با

تصویر و القاب مهرداد نمایانگر و مؤید این وقایع و پیروزی مهرداد بر اعراب است. مهرداد، آنگاه در میانرودان تا فرات پیشروی کرد و شهر مرزی دورا - اروپوس و برخی دولت‌های کوچک در شمال میانرودان، نظیر شهرهای آدیابن^۱، اسروئن (خسروان)^۲ و گوردین^۳ همگی به تصرف دولت اشکانی درآمدند. این شهرها از لحاظ ارتباط تجاری با کشورهای روم و سوریه حایز اهمیت بسیار بوده‌اند (نک: ولسکی ۱۳۸۳: ۱۰۷-۱۰۸؛ شیپمن ۱۳۸۶: ۶۷؛ دبوواز ۱۹۶۸: ۴۰). شواهد سکه‌شناسی نشان می‌دهند که در این ایام شهر نینوا، پایتخت آشور دارای ضرابخانه‌ای برای ضرب سکه‌های پارتی بوده است (شیپمن ۱۳۸۶: ۶۷).

ب - مهرداد سپس از پیشروی سکاها جلوگیری کرد و آنها را به سوی جنوب راند. پیش از این اشاره کردیم که این اقوام در شرق و شمال شرقی ایران مستقر شده و بخشی از خاک ایران را اشغال کرده بودند. مهرداد موفق شد نواحی از دست رفته را بازپس گیرد. احتمال دارد که گروهی از این سکاها تحت فرماندهی سورن سردار نام‌آور اشکانی بوده باشد. اما تشکیل یک حکومت مستقل در سال ۱۱۰ ق م در سیستان و آراخوزیا تحت فرمان خاندان سورن چندان مسلم نیست (شیپمن ۱۳۸۶: ۶۷). به این سردار و آگاهی‌های موجود درباره وی و این که اجازه داشت تاج شاهی را بر سر شاه گذارد در آینده اشاره خواهد شد (درباره سورن نک: جعفری‌دهقی ۱۳۹۱: ۱۶۵).

ج - یکی دیگر از حوادث مهم دوران مهرداد دوم جنگ ارمنستان و برخورد او با سولا، سردار روم و استاندار کلکیه بود. ظاهراً انگیزه این برخورد در آغاز مربوط به اتحاد تیگران، پادشاه ارمنستان با میتریداتس، شاه پونتوس بود. همان گونه که پیش از این ملاحظه شد، تیگران تاج و تخت خود را به کمک مهرداد به دست آورده بود و بدین سبب همواره خود را مدیون او می‌دانست. تیگران حتی برای جبران محبت‌های مهرداد بخشی از اراضی «هفتاد دره» را که در نوار مرزی ایران و ارمنستان واقع بود به مهرداد واگذار کرده بود (استرابو، کتاب یازدهم، ۱۴، ۱۵). اینک اتحاد تیگران با مهرداد، که با روم دشمنی می‌ورزید؛ مایه نگرانی رومی‌ها شده بود. به‌ویژه آن که

1. Adiabene 2. Osrhoenc 3. Gordyene

تیگران با همدستی مهرداد فرمانروای مستقل ناحیه کاپادوکیه یعنی آریوبرزن را که دست‌نشانده رومی‌ها بود، از قلمرو خویش در حدود شرقی آسیای صغیر بیرون کرد. در این حال، سولا برای حمایت از آریوبرزن عازم کاپادوکیه شد (۹۲ ق م) و دوباره او را به فرمانروایی کاپادوکیه نشانده مهرداد دوم در آغاز برای بررسی نیت رومی‌ها یکی از سفیران خود را ظاهراً تحت عنوان عقد قرارداد مودت نزد سولا گسیل داشت. اما رفتار اهانت‌آمیز سولا خشم مهرداد را برانگیخت به طوری که سفیر خود را به جهت آن که تن به چنین رفتار اهانت‌آمیزی داده بود، به هلاکت رساند. سپس، با تیگران و میتريداتس، شاه پونتوس نیز طرح دوستی ریخت و دختر تیگران را نیز به عقد خویش درآورد تا بدین‌وسیله به دشمنان سولا و رومی‌ها بیشتر نزدیک شود (نک: زرین‌کوب ۱۳۷۷: ۳۴۰). با این همه احتمال داده‌اند که سولا با نماینده مهرداد درباره تعیین فرات به‌عنوان خط مرزی دو کشور به توافق رسیده بودند (شیپمن ۱۳۸۶: ۶۸).

مهرداد دوم در همین ایام (۸۷ ق م) درگذشت و فرصت نیافت تا پاسخ دندان‌شکنی را که در اندیشه داشت، به سولا بدهد (ولسکی ۱۳۸۳: ۱۰۷-۱۰۸؛ دبوواز ۱۹۶۸: ۴۰). مهرداد فرمانروایی بزرگ و کاردان بود و همین امر سبب شده بود تا او را کبیر بخوانند (یوستی، کتاب چهل و دوم، ۲). پژوهش‌های باستان‌شناسی تازه‌ای که به‌ویژه به‌وسیله دانشمندان ایرانی صورت گرفته، چهره واقعی این فرمانروای لایق و نیرومند را بیشتر نمایان ساخته است. این پژوهش‌ها نشان می‌دهند که تا چه پایه افق اندیشه‌های مهرداد گسترده و فراخ بوده است. مهرداد در سال ۱۵ ق م با هیأتی از چین که از سوی خاندان هان به ایران سفر کردند؛ ملاقات نمود. در اثر این دیدار توافقاتی بر سر جاده ابریشم میان دو کشور صورت گرفت و در نتیجه کاروان‌های تجاری توانستند از آن پس از طریق ترکستان چین و پارت به غرب بروند. پارتیان بدین ترتیب امنیت این راه مهم تجاری را دست‌کم از بلخ تا میانرودان تأمین کردند (شیپمن ۱۳۸۶: ۶۸). مهرداد در طول زمان فرمانروایی خویش کوشید تا شاهنشاهی وسیع ساسانی را در غرب و شرق ایران تحکیم بخشد. وی همچنین، در تحقق آرمان‌های نیاکان خود بسیار کوشید. از جمله ساخت یا توسعه مجموعه کاخ‌های نسا را به او نسبت می‌دهند. یکی از پدیده‌های قابل توجه که در افول ستاره شاهنشاهی

اشکانی نقش عمده‌ای داشت، پیدایش خاندان‌های بزرگ ایرانی بود که گاهی خود مدعی تاج و تخت شاهی بودند. این افراد غالباً دارای ارتش خصوصی بودند. از سوی دیگر، وسعت قلمرو حکومت اشکانی سبب شده بود تا مهرداد به برخی از شهریان‌ها اختیارات بیشتری بدهد. این امر موجب شد تا برخی از آنها فرصت یابند دم از استقلال بزنند. یکی از این قبیل شهریان‌ها، گودرز (=گوترزس) (۹۵-۹۰ ق.م) برادر شاه بود. به گواهی کتیبه‌های بابلی و سکه‌های موجود، وی در زمان حیات مهرداد، در بابل قدرت یافت و همانند یک پادشاه به نام خود سکه زد و همراه با همسرش در کتیبه‌های محلی ظاهر شده است. وی پس از وفات مهرداد نیز با جانشینان او به ستیزه برخاست. گودرز در نقش برجسته اشکانی در بیستون با عنوان ساتراپ ساتراپ‌ها ظاهر شده است. در این نقش، وی همراه با تنی چند، نسبت به برادرش، مهرداد دوم تجدید دوران می‌کند. در یکی از سفال‌نوشته‌های کشف‌شده در نسا مربوط به سال ۹۱ ق.م از نام ارشک یاد شده و پژوهشگران آن را با گودرز یکی دانسته‌اند. پس از وفات مهرداد، گودرز خود را «اشک» نامید. وی در سال ۸۱ ق.م وفات یافت (شیپمن ۱۳۸۶: ۶۹).

افزون بر این، کسان دیگری نیز به رقابت با شاه اشکانی در این مرحله از تاریخ ظاهر شدند. به طوری که ظاهراً علاوه بر گودرز، افرادی نظیر ارد یکم در حدود ۷۶/۷۷ ق.م به رقابت با شاه اشکانی برخاسته است. به هر حال، پس از وفات مهرداد دوم برای مدتی چند، مدعیان پادشاهی به اشکال گوناگون به معارضة برخاستند تا سرانجام با روی کار آمدن سنتروک^۱ در سال ۷۶ ق.م به این هرج و مرج خاتمه داده شد (زرین کوب ۱۳۷۷: ۳۴۲؛ ولسکی ۱۳۸۳: ۱۱۰).

اوضاع اشکانیان پس از مهرداد

دوران تاریک شاهنشاهی اشکانی (۹۵-۵۷ ق.م)

تاریخ‌نگاران گزارش روشنی از حوادث مربوط به اواخر دوران فرمانروایی مهرداد دوم تا روی کار آمدن ارد دوم (۵۷ ق.م) به دست نداده‌اند. پژوهشگران سکه‌شناس بر این

باورند که دست کم دو تن از شاهان اشکانی، گودرز اول (۹۵-۹۰ ق.م) و ارد اول (۹۰-۸۰ ق.م) در این مدت سکه ضرب کرده و همزمان فرمانروایی کرده‌اند. یعنی هنگامی که مهرداد دوم هنوز بر تخت پادشاهی بود، ارد اول و گودرز اول نیز سکه ضرب می‌کردند. افزون بر این، پس از مهرداد دوم سکه‌های ارد اول، دو تن از شاهان گمنام، یکی در (۸۰ ق.م)، و دیگری در (۸۰-۷۰ ق.م) و همچنین سنتروک (۷۷-۷۰ ق.م) و داریوش، شاه ماد آتروپاتن به‌طور همزمان به‌دست آمده است. در اینجا اشاره‌ای کوتاه به هریک خواهد شد.

سنتروک (= سیناتروس) در حدود سال ۷۶ ق.م در سن هشتاد سالگی با حمایت و یاری طوایف سکایی به فرمانروایی رسید و با این عمل موقتاً به هرج و مرج موجود در قلمرو اشکانی خاتمه داد. احتمال داده‌اند که وی از بستگان خاندان اشکانی بوده است. نام او را در کتیبه‌های بابلی ایشوبارزا^۱ آورده‌اند. حکومت وی علی‌رغم ضعف و ناتوانی او، ده سال به‌طول انجامید. این نظر از سوی کامون بر اساس سفال‌نوشته‌های نسا از ۷۸ تا ۶۸ ق.م ابراز شده است؛ اما شیپمن مدت حکومت سنتروک را هفت سال می‌داند (شیپمن ۱۳۸۶: ۷۶) از این دوره کوتاه گزارش‌هایی در دست است که به برخی از آنها اشاره می‌شود.

سنتروک با تیگران، شاه ارمنستان درگیر بود و این در حالی بود که تیگران خود در دربار مهرداد دوم پرورش یافته بود. با وجود این که سنتروک پیر از بستگان او به‌شمار می‌رفت، با این حال، این دو همواره با یکدیگر در حال مبارزه بودند. تیگران همچنان خود را شاهنشاه می‌خواند، درحالی که این لقب ویژه شاهان اشکانی بود که خود را از وارثان شاهان هخامنشی می‌دانستند. وی همواره به خاک ایران حمله می‌کرد، به‌طوری که منطقه هفتاددره را از مهرداد دوم پس گرفت، تا حوالی ماد آتروپاتن پیشروی کرد و حتی ماد را غارت کرد و تا سوریه و فنیقیه پیش رفت (زرین‌کوب ۱۳۷۷: ۳۴۳؛ ولسکی ۱۳۸۳: ۱۴۰؛ شیپمن ۱۳۸۶: ۷۶؛ دبوواز ۱۹۶۸: ۵۱).

در سال ۷۲ ق.م مهرداد ششم پادشاه پونتوس که با تیگران متحد شده بود از

سنتروک خواست تا در جنگ با روم وی را یاری کند و در این باره وعده‌هایی نیز به او داد. اما سنتروک پیر که از دوراندیشی و احتیاط بسیار برخوردار بود، از پذیرش این پیشنهاد سرباز زد. پژوهندگان تاریخ علت عدم پذیرش این پیشنهاد را به گونه‌های مختلف بررسی کرده‌اند. از جمله این که معمولاً اشکانیان از شرکت در جنگ‌هایی که بیرون از مرزهای شاهنشاهی رخ می‌داد، پرهیز می‌کردند. همچنین احتمال دارد که سنتروک به پیمان دوستی میان مهرداد دوم با سولا امپراتور روم پایبند بوده است. چندی بعد، تیگران دوباره با اشاره مهرداد کوشید تا همکاری سنتروک را علیه روم جلب کند؛ اما در این زمینه توفیقی کسب نکرد. در عوض، لوکولوس، سردار روم وعده داد تا در صورت استیلای روم بر ارمنستان، شهرهایی را که تیگران از پارتی‌ها گرفته بود به آنها بازگرداند. به هر حال، در این جنگ هردو، مهرداد ششم و تیگران شکست قطعی یافتند (نک: زرین کوب ۱۳۷۷: ۳۴۳؛ ولسکی ۱۳۸۳: ۱۴۱، شیپمن ۱۹۸۰: ۳۴).

مجموعه‌ای از ۷۰۰ سکه درهم پارتی مربوط به سده نخست میلادی که توسط ویسکوف (۱۹۸۱) منتشر شد شواهدی را به دست داد که به کمک آنها می‌توان به درک بهتری از اوضاع سیاسی اشکانی نایل شد. شواهد به دست آمده از مجموعه‌های سکه‌شناسی به مراتب بهتر از سایر منابع بوده است. ویسکوف به این نتیجه رسید که نباید به منابع بابلی در این باره تکیه کرد. برخی سکه‌های تاریخ‌دار شواهد بیشتری درباره حکومت سنتروک و فرزندش فرهاد سوم به دست داده‌اند.

فرهاد سوم (فرمانروایی ۷۰-۵۷ ق م)

فرهاد سوم پسر سنتروک بود. پس از فوت سنتروک، پسرش فرهاد سوم (۷۰/۷۱ تا ۵۷/۵۸ ق م)، معروف به تئوس (خداوند) به عنوان اشک جدید به پادشاهی رسید. بنابر شواهد موجود، ظاهراً در این دوره نیز اوضاع سیاسی آشفته پیشین همچنان ادامه یافت. تیگران، مهرداد ششم و روم همچنان در رقابتی سخت در صدد جلب حمایت پارت به سر می‌بردند و فرهاد نیز به هر دو طرف وعده مساعدت می‌داد. سرانجام در نبردی که میان روم و تیگران در گرفت، لوکولوس، سردار روم بر تیگران

پیروز شد و بدین ترتیب، دیگر اتحاد با ایران برای او سودی نداشت. در این زمان تحولات مهمی در روم اتفاق افتاده است. ظاهراً فرهاد پیشنهاد اتحاد با روم را نپذیرفت و صرفاً با تعیین رود فرات به عنوان خط مرزی ایران با غرب موافقت کرد. این که چرا فرهاد بدون کسب امتیازی با چنین پیمانی موافقت کرده برای پژوهشگران روشن نیست. آن چه که شواهد نشان می دهند آن است که در این زمان، روابط ایران و روم رو به تیرگی نهاده بود و دلایل این تیرگی احتمالاً آن بود که روم همواره چشم طمع به ارمنستان داشت و این سرزمین را به عنوان سدی در برابر پارت می خواست. اکنون به این خواست، دست نیافته بود. عامل دیگری که موجب تیرگی روابط ایران و روم شده بود این که پومپئوس، امپراتور روم، لقب شاهنشاه را برای فرهاد نپذیرفته بود و او را صرفاً شاه خطاب می کرد. به هر حال، فرهاد با پذیرش رود فرات به عنوان مرز ایران، سرزمین های بسیاری را تا سوریه از دست داده بود. این مشکلات را تنش های درونی شاهنشاهی نیز دوچندان می کرد. چنان که فرهاد نیز پس از یک دوره کوتاه و پر از آشوب در سال ۵۷-۵۸ (ق م) به وسیله پسران خود، مهرداد و ارد مسموم شد و زندگی را به درود گفت. ظاهراً این گونه نزاع های خانوادگی بر سر قدرت، تأثیری نامطلوب و مخرب در روند شاهنشاهی پارت برجای گذاشت (زرین کوب ۱۳۷۷: ۳۴۴؛ ولسکی ۱۳۸۳: ۱۴۲، ۱۴۴؛ شیپمن ۱۳۸۶: ۷۸؛ دبوواز ۱۹۶۸: ۷۱)



تصویر ۷- سکه فرهاد سوم

مهرداد سوم (فرمانروایی ۵۷-۵۴ ق م)

سپس، دو برادر برای کسب قدرت در برابر یکدیگر ایستادند. نکته ای که در این دوران تمسخر آمیز به نظر می‌رسد: هر دو برادر در سکه‌های خود، خود را فیلوپاتر (پدر دوست) خوانده‌اند. به زودی مهرداد سوم جای پدر نشست؛ اما با مخالفت بزرگان و اشراف پارتی روبه‌رو شد و از سوی برادرش از تخت شاهی برکنار شد. سرانجام پس از کشمکش‌های بسیار، یکی از سرداران مشهور به نام سورن^۱ توانست مهرداد را از شاهی برکنار کند و با یاری سپاه خویش ارد را که مورد قبول همگان بود به شاهی بنشانند. پس از این، مهرداد به کنسول روم در سوریه پناهنده شد و در این باره از او یاری خواست. کنسول روم در آغاز قصد حمایت از مهرداد داشت؛ اما هنگامی که در راه میانرودان به سوی مهرداد در حرکت بود، پیامی از سوی پومپه، امپراتور روم به او رسید و او را از ادامه این مأموریت منع کرد. امپراتور روم، سفیر خود را به حمایت از بطلمیوس، پادشاه مصر فرا خواند که در این میان رشوه‌های بسیاری را به امپراتور تقدیم کرد و بدین ترتیب، سود بیشتری عاید آنان ساخت. سفیر روم که گابینیوس نام داشت، به سوریه رفت و تاج و تخت بطلمیوس را برای او احیا کرد. اما به واسطه آن که مجوزی برای این اقدام خویش از مجلس روم دریافت نکرده بود، پس از چندی از سوی سنای روم مورد تعقیب قرار گرفت. مهرداد با اندک سواران خود برای کسب تاج و تخت از دست‌رفته‌اش با ارد برخورد کرد. وی موفق شد سلوکیه را فتح کند و حتی در این شهر سکه پیروزی به نام خویش زد. اما بخت با او یار نشد. سورن او را محاصره و اسیر کرد و سرانجام به فرمان ارد به قتل رسید (۵۵ ق م). به این مناسبت، سکه‌ای زده شد که در آن تصویر شهر سلوکیه به صورت گناهکار نادمی نقش شده و در مقابل ارد زانو زده است. بدین ترتیب، فرمانروایی ارد آغاز شد و از این تاریخ شاهنشاهی اشکانی به دوران نوینی گام نهاد که برای آن تجربه‌ای تازه و افتخارآمیز به‌شمار می‌رفت (زرین کوب ۱۳۷۷: ۳۴۶؛ ولسکی ۱۳۸۳: ۱۴۵؛ شیپن ۱۳۸۶: ۷۹).

غالب سکه‌های مهرداد سوم در زمان پدرش، فرهاد سوم ضرب شد و این امری

۱. Sūrēn درباره سورن‌ها و اقتدار آنها در دوران اشکانی نک: جعفری دهقی ۱۳۹۱.

رایج بود (نیکیتین ۱۹۸۸: ۱۷).



تصویر ۸- سکه مهرداد سوم

توسعه نیروی شاهنشاهی

تحلیلگران تاریخ، توسعه نیروی شاهنشاهی اشکانی را از جمله مربوط به نظام حکومتی سران طوایف پرنی می‌دانند که در شرایط عدم تمرکز و در عین حال، احساس مسئولیت مشترک به سر می‌بردند. ایجاد شرایط فوق‌الذکر موجب همزیستی عناصر و اقوام گوناگون در درون حوزه حکومتی واحد شده بود. افزون بر این، نظام زندگی رؤسای طوایف پرنی که گونه‌ای از نظام عشیره‌ای بود و آداب و رسوم این جامعه و ویژگی‌های اجتماعی آن، ضمن آن که بر شیوه فرمانروایی اشکانیان تأثیر به‌سزایی داشت، اداره امور کشور را نیز تضمین می‌کرد. بدین ترتیب، به نظر می‌رسد که موضوع اتحاد هفت تن از بزرگان پرنی علیه شهر پرنه، افسانه‌ای بیش نباشد. افسانه‌ای که برای شنونده یادآور همبستگی هفت تن از سران قبایل پارسی با داریوش هخامنشی و ایجاد تحول در درون آن فرمانروایی است. ظاهراً رؤسای بدوی عشایر پرنی پس از زود به فلات ایران تحت تأثیر اشراف و نجبای ایرانی، به خاندان‌های بزرگ اشراف اشکانی تبدیل شدند. با این همه خلق و خوی جنگجویی و پهلوانی در این سلسله باقی ماند. به طوری که اشراف و بزرگان اشکانی فرمانروایان جنگجو را بر آرامش‌طلبان ترجیح می‌دادند. با این همه بنا بر گواهی منابع تاریخی جنگجویی

اشکانیان به مفهوم تجاوز و تعدی به حقوق دیگر ملت‌ها نبوده است. اگرچه منابع کافی به‌منظور توصیف جامعه پارتی، جز پاره‌ای منابع ارمنی و نوشته‌های اوایل دوران اسلامی در دست نیست؛ اما از مجموع داده‌های مذکور می‌توان دریافت که در کنار شاه اشکانی زمین‌داران و اشراف، اراضی گسترده‌ای در اختیار داشتند و گاه در مقام شهربان (ساتراپ) ایالتی را اداره می‌کردند. ظاهراً خاندان سورن از همین جمله بودند. پس از اشراف و آزادان، گروه دهقانان و سپس افراد وابسته‌ای که شامل مستأجران خرده‌پا و روستاییانی بودند که در روستاها به سر می‌بردند. شیپمن از طبقه بردگان نیز نام می‌برد هرچند به نظر او این برده‌ها حقوقی بیش از آنچه طبق عادت از این واژه استنباط می‌شود، داشتند.

با این همه، اشکانیان فاقد یک نیروی نظامی منظم و ثابت بودند. تنها گروهی از سپاهیان، کاخ‌های سلطنتی را نگاهبانی می‌کردند و عده‌ای از سربازان نیز در مرزها و نقاط سوق‌الجیشی مستقر بودند. اما به‌هنگام جنگ، هر یک از سران و اشراف مستقر در ایالات گوناگون موظف به ارسال سپاه به مرکز و حمایت از دولت مرکزی بودند. همان‌گونه که پیش از این اشاره شد، یکی از ویژگی‌های ساختار دولت اشکانی حضور طبقات مهم اشراف زمین‌دار و دخالت مستقیم آنها در امور سیاسی و نظامی کشور بود. از جمله این اشراف، خاندان بزرگ سورن بودند که همواره در تعیین سرنوشت سیاسی مملکت نقش سازنده و مهمی داشتند. خاندان سورن خود سپاهی آماده جنگ در خدمت داشتند و هرگاه ضرورت ایجاب می‌کرد، سپاه خود را به یاری شاهنشاه اشکانی گسیل می‌کردند (زرین کوب ۱۳۷۷: ۳۴۷؛ شیپمن ۱۳۸۶: ۱۵۲).

خاندان سورن و اعضای وابسته به آن

نام سورن که به اشکال سورنا و سورین نیز ضبط شده، احتمالاً از واژه *oūra* به معنی «نیرومند» آمده است (ژینیو ۱۹۸۶: ۱۶۰). تاسیتوس (*سالنامه‌ها*، کتاب ششم، ۴۲) و آپیان (پارت، ۱۴۱) گزارش داده‌اند که این خاندان در دوران اشکانی وظیفه گذاردن تاج بر سر شاهان را به‌هنگام تاجگذاری داشتند (دبوواز ۱۹۶۸: ۱۶۱). یوستی بر آن است که سورن نام منصب نیست بلکه صرفاً نام خانوادگی این خاندان است

(یوستی ۱۹۶۳: ۳۱۶) اما اعتمادالسلطنه معتقد است که سورنا منصبی معادل سپهسالار است. این منصب پس از مقام شاه بالاترین مقام در دربار اشکانی بوده است. سورناها در عصر اشکانی، افزون بر سپهسالاری کل سپاه اشکانی، خود نیز دارای سپاه و تشکیلات مفصل بودند و به هنگام جنگ، سپاهی در حدود ده هزار نفر به جبهه گسیل می‌داشتند. جایگاه خاندان سورن در سیستان بود و این منطقه از سوی شاه به‌عنوان اقطاع در اختیار آنها قرار داده شده بود. افزون بر این، خاندان سورن اقطاعاتی نیز در خراسان و میانرودان داشتند (اعتمادالسلطنه ۱۳۷۱: ۴۷۱-۵۰۸؛ نلدکه ۱۳۷۸: ۴۶۴).

موسی خورنی در «تاریخ ارمنستان» گزارش می‌دهد که دو تن از دودمان پارتیان که پهله سورن و اسپهبد نام داشتند، بر شاهان پارت شوریدند و اردشیر را یاری کردند (لوکونین ۱۳۷۲: ۵۸) پس از انقراض فرمانروایی اشکانی، خاندان سورن به حمایت از اردشیر بابکان، سردودمان سلسله ساسانی برخاستند و نقش مهمی در استقرار حکومت ساسانی داشتند. به‌همین سبب همواره مورد توجه شاهان این خاندان بودند. این ادعا را وجود کتیبه پایکولی به اثبات می‌رساند. در این سنگ‌نوشته نام خاندان سورن در میان اسامی ویسپوهران مشاهده می‌شود (هرتسفلد ۱۹۲۴: ۱۵۷). همچنین، در کتیبه شاپور در بیشابور از خاندان سورن پس از خاندان وراز^۱ نام برده شده است. مارکوارت مدعی است که خاندان مشهور نیهورکان^۲ یا نخوارگان/نخارجان، شاخه‌ای از خاندان سورن در دوران ساسانی بوده‌اند (مارکوارت ۱۹۰۱، ۲۴؛ فرای ۱۳۷۳: ۳۳۸). متون تاریخی ایران باستان و کتیبه‌ها و دیگر داده‌های تاریخی نام گروهی از افراد وابسته به خاندان سورن را یاد کرده‌اند. از جمله:

۱. سورن پارسی: یوستی گزارش می‌دهد که وی در جنگ با ارشک سوم، سپهسالار بود. سورن پارسی سرانجام دستگیر و سنگسار شد (نک: یوستی ۱۹۶۳: ۳۱).
۲. سورنا: پلوتارک درباره سورنا چنین گزارش داده است: سورنا فردی عادی نبود، بلکه از حیث نژاد و ثروت و نام، بعد از پادشاه، مقام اول را داشت. از جهت شجاعت و

حزم در میان پارتی‌ها اول کس بود و از حیث قد و قامت از کسی عقب نمی‌ماند. وقتی که مسافرت می‌کرد هزار شتر بار و بنه او را حرکت می‌داد. دویست ارابه حرم او را حمل می‌کرد و هزار سوار غرق در آهن و پولاد و بیش از آن سپاهیان سبک‌اسلحه همراه او بودند؛ زیرا دست‌نشانندگان و بردگانش می‌توانستند ده هزار سوار برای او تدارک ببینند. نجابت خانوادگی‌اش این حق ارثی را به او داده بود که در روز جشن تاجگذاری پادشاهان پارت، تاج شاهی بر سر آنان گذارد و کمر بند شاهی را ببندد. هنگامی که ارد را از تخت شاهی به زیر کشیدند، این سردار، تاج و تختش را به او باز گرداند و حال آن‌که او را رانده بودند. او شهر سلوکیه را گرفت و اول کسی بود که بر دیوار شهر برآمده با دست خود اشخاصی را که مقاومت می‌کردند به زیر افکند. او در این وقت سی سال نداشت و با وجود این، حزم و عقل او باعث نامی بزرگ برای او شده بود (پلوتارک، کراسوس، ۲۶).

احتمالاً نام اصلی او «مونونه‌سس»، همان «مانگهه» اوستایی و «ماه» فارسی کنونی است. وی دارای منصب تاجگذارنده بر سر پادشاه و در مرتبه شخص دوم، پس از پادشاه بوده است (امیان، ۲. ۵. ۳۰). زوسیموس این نام را که با رتبه‌ای موروثی مربوط بوده است «آرخه» (رییس) می‌داند (یارشاطر ۱۳۶۸: ۱۵۲، ۱۵۳؛ نلدکه ۱۳۷۸: ۴۶۶).

نام سورنا نخستین بار در جریان مبارزه میان ارد و برادرش مهرداد سوم ذکر شده است. در این گیرودار سورنا به حمایت از ارد برخاست و به او در کسب شهریاری یاری رساند. بار دوم در سال ۵۳ ق م در جنگ با کراسوس از وی یاد شده است. در این جنگ، سورن که سردار بسیار جوانی بود و هنوز به سی سالگی نرسیده بود، از سوی ارد به‌عنوان سپهسالار به همراه ده هزار سپاهی مأمور جنگ شد. سواران شخصی او همه مسلح و زره‌پوش بودند. وی حتی تمامی همسران و بستگان خویش را به‌همراه داشت. جنگ در جنوب شهر کرخه در حران در گرفت. کراسوس در این جنگ شکست خورد و کشته شد. شرح این جنگ خونین و علل شکست کراسوس را دبوواز در تاریخ سیاسی پارت آورده است (۱۳۴۲: ۶۲ ب). سورنا که از این جنگ پیروز بازگشته بود، به‌واسطه این‌که مردم به‌شدت به او علاقه و توجه نشان دادند، به‌دست ارد کشته شد. بعدها ارد

نیز به دست دیگران کشته شد (نک: دبوواز ۱۳۴۲: نلدکه ۱۳۷۸: ۴۶۵).

شهرت وی به عنوان یکی از وابستگان خاندان سورن در آن است که تاج شاهی را بر سر تیرداد گذاشت. مراسم تاجگذاری تیرداد زمانی بود که وی توانسته بود با حمایت روم تخت شاهی را از رقیب خود، اردوان سوم بازگیرد. سورنا را پسر سراسپادانس^۱ معرفی کرده‌اند (بیوار ۱۳۷۳: ۱۶۱).

۳. سورن: وی آخرین کسی است که در دوران اشکانی بر سر اردوان اشکانی تاج نهاد (زرین کوب ۱۳۷۷: ۳۷۶).

۴. مونوئسس^۲: وی را با تردید از خاندان سورن دانسته‌اند. در دوران فرهاد چهارم به سوریه که در تصرف رومی‌ها بود، گریخت و به آنتونیوس رومی پناهنده شد. آنتونی درآمد چند شهر را به او اختصاص داد و در نظر داشت تا بعدها از او در تسخیر شرق استفاده کند. فرهاد برای ممانعت از این سوءاستفاده، به مونوئسس پیغام فرستاد که از گناه او چشم پوشیده و او را به بازگشت به ایران تشویق کرد. مونوئسس به ایران بازگشت و بعدها در حمله آنتونیوس به ایران به مقابله با او پرداخت (بیوار ۱۳۷۳: ۱۶۱).

۵. گندوفر: نام وی را به گونه‌های گوندوفارس و کاسپار نیز ضبط کرده و آن را به معنی «سردار فرهمند» گرفته‌اند. وی که از خاندان سورن شناخته شده، در حدود سده اول پیش از میلاد، در زمان اردوان سوم از اشکانیان جدا شد (فرای ۱۳۷۲: ۲۹۹) و سلسله مستقل سکا‌های سیستان را به وجود آورد. حوزه فرمانروایی او از جنوب شرقی ایران تا شمال غربی هند و دره کابل بود. وی در اثر تبلیغات یکی از حواریون مسیح به نام سن توماس، به مسیحیت روی آورد. هرتسفلد شخصیت او را با رستم مقایسه کرده و این دو را یکی دانسته است، اما این تطابق را برخی ایران‌شناسان تأیید نکرده‌اند. دو اثر باستانی به گندوفر نسبت داده شده است: یکی کتیبه‌ای در تخت‌بهی در شمال پیشاور که مربوط به بیست و ششمین سال فرمانروایی اوست و دیگری، بقایای کاخی در کوه خواجه که در سده اول میلادی به وسیله او بنا شده است (نک:

1. Seraspadancs 2. Monaescs

هرتسفلد ۱۹۲۴: ۱۱۹، ۲۹۱-۲۹۲).

۶. اناک^۱: نخستین کسی است که در دوران ساسانی در خدمت آنان درآمدند. اردشیر پس از فتح ارمنستان یکی از خاندان سورن را به نام اناک به فرمانروایی آنجا انتخاب کرد. اناک پس از چندی دم از استقلال زد و در جنگی به فرمان شاپور کشته شد (یوستی ۱۹۶۳: ۱۵؛ مارکوارت ۱۹۰۱: ۷۱).

۷. سورن: وی پسر اناک بود که از ارمنستان به ایران گریخت (یوستی ۱۹۶۳: ۳۱۷؛ نلدکه ۱۳۷۸: ۴۶۶).

۸. سورن پهلوی^۲: وی سپهسالار شاپور دوم در یکی از جنگ‌های او بود (یوستی ۱۹۶۳: ۳۱۷).

۹. سورن پهلوی: تاریخ‌نگاران باستان از جمله موسی خورنی از شخصی دیگر به همین نام یاد کرده‌اند که در دوران بهرام پنجم می‌زیست و عنوان هزارپت داشت (نلدکه ۱۳۷۸: ۴۶۶).

۱۰. سورن دست برهم: وی در دوران یزدگرد دوم حاکم آدیابن و جرمایه بود (همانجا).

۱۱. سورن: وی پدر ماهبوذ بود و در سال ۵۷۲ م به دست ارامنه کشته شد (همانجا).

۱۲. ماهبوذ^۳: وی از رجال بزرگ دوران ساسانی و معاصر قباد و خسرو انوشیروان بود. نام وی به صورت مهبود (Mahbūd)، مهابود (Mahābūd)، مابود (Māhbud) و مبدوس (Mebedos) نیز ضبط شده است. یوستی این نام را به معنای «کسی که ایزد ماه را در ضمیر خود دارد» و «کسی که روح و روانش با تفکر به سوی ایزد حرکت می‌کند» آورده است (۱۹۶۳: ۱۸۵). وی همراه با سیاوش، یکی از سرداران وابسته به خاندان مهران از سوی قباد مأمور گفتگوی صلح با روم بود تا درباره ناحیه لازیکا با آنان به مذاکره بپردازد. اما در این باره توفیقی کسب نکرد. وی از سیاوش که به قولی طرفدار مزدکیان بود، نزد قباد سعایت کرد و با این عمل موجب اعدام وی شد. ماهبوذ

1. Anāk 2. Suren Pahlaw 3. Māhbūd

که لقب سرنخویرگان داشت، در سرکوبی مزدکیان، قباد را یاری کرد. ماهبوذ همچنین خسرو انوشیروان را در کسب تاج و تخت یاری کرد تا به قول ثعالبی خود به وزارت او رسید (ثعالبی: ۶۲۵-۶۲۹). صاحب مجمل‌التواریخ وی را از دانایان و حکیمان و موبدان دوران کسری می‌داند. ماهبوذ با یکی از بزرگان زمان خود به‌نام زبرگان یا زروان رقابتی سخت داشت و سرانجام با توطئه او و به فرمان خسرو اعدام شد.

۱۳. ماهویه^۱: یا ماهوی سوری نیز از خاندان سورن به‌شمار آمده است. به گزارش بیرونی ماهویه عنوان پادشاهان مرو بود. به قول طبری، وی پسر مافنا، پسر فیدو و مرزبان مرو بود. مارکوارت او را ماهوی ابراز^۲ پسر مه‌ناهد^۳ نامیده است (مارکوارت ۱۹۰۱: ۷۵؛ طبری: ۲۱۴۹). پس از حمله عرب به ایران، یزدگرد ساسانی به وی پناه برد و او به‌واسطه بدگوهری به یزدگرد خیانت کرد. در این باره ثعالبی، طبری و فردوسی گزارش‌های متفاوتی به دست داده‌اند. افزون بر شخصیت‌هایی که به آنها اشاره شد، خاندان‌های با نفوذ دیگری نیز در سایر ولایات ایران فرمان می‌راندند، در حالی که گاه به‌واسطه رقابتی که میان آنها وجود داشت، موجب تقویت و توسعه و گاه نیز مایه تضعیف حکومت اشکانی بودند. برخی از این خاندان‌ها عبارت بودند از: مهران در حدود ری، اسپهبد در گرگان، کارن در حدود نهاوند و اسپندیاذ در ری (زرین کوب ۱۳۷۷: ۳۵۰).

مجلس مهستان

ویژگی دیگر ساختار فرمانروایی اشکانی که در توسعه نیروی شاهنشاهی نقش حیاتی داشت وجود مجلسی متشکل از اشراف و زمین‌داران بزرگ و سران طوایف و گروهی از روحانیون بود که استرابو آنرا مجلس مهستان خوانده است (استرابو، کتاب یازدهم، ۹؛ شیپمن ۱۳۸۶: ۱۵۶). گاه تصمیم‌گیری درباره مسائل سیاسی را بر عهده داشت. این مجلس احتمالاً یادگار دوران زندگی عشایری پرنی‌ها بود. احتمالاً مجلس مذکور تحت‌تأثیر فرهنگ و تمدن یونانی و سلوکی در این زمان گسترش بیشتری

1. Māhhōi ; Māhuyeh 2. Māhōi Abrāz 3. Mah-Nāhid

یافته بود؛ به طوری که در امور حساس و مهم حکومتی مانند تعیین پادشاه یا مسائل نظامی و اداری نیز دخالت داشت. مجلس مهستان شامل مجمع شاهزادگان و اشراف، سران خاندان‌های بزرگ، مجمع روحانیون و صاحب‌منصبان نظامی و اداری کشور بود. وجود این مجلس ممکن بود از سویی موجب توسعه و گسترش نیروی شاهنشاهی شود و از سوی دیگر سبب محدود کردن نیروی شاهنشاه و تضعیف وی گردد.

نکته دیگری که اشاره به آن ضروری به نظر می‌رسد؛ این که حضور نمایندگان خاندان‌های مختلف از نقاط گوناگون با آداب و رسوم متفاوت در مجلس مهستان موجب می‌شد که شاهان اشکانی نسبت به فرهنگ‌ها و ادیان گوناگون نگرشی همراه با تسامح به کار برند. این سیاست ضامن ایجاد صلح و امنیت در سرزمین پهناور شاهنشاهی و تمامی منطقه بود (زرین کوب ۱۳۷۷: ۳۵۲). با این همه شیپمن به پیروی از ولسکی درباره کیفیت این مجلس تردیدهایی مطرح کرده است (شیپمن ۱۳۸۶: ۱۵۶).

پادشاهی ارد دوم^۱ (۵۷-۳۸ ق م)

ارد از همان آغاز بر سر جانشینی با برادرش مهرداد سوم درگیر شد. این گونه درگیری‌ها بر سر کسب قدرت از دوران فرهاد سوم رواج یافته بود. گروهی از صاحبان قدرت که هوادار ارد دوم بودند؛ مهرداد را که به تازگی حکومت را به دست گرفته بود، برکنار کردند و ارد دوم را به جای او نشانند. نکته قابل توجه این که وجود کشمکش‌های درون حکومت موجب تضعیف آن و دخالت بیگانگان در امور داخلی شاهنشاهی می‌شد. مهرداد در آغاز از گابینیوس، حاکم سوریه استمداد جست؛ اما به نتیجه‌ای نرسید و به تنهایی دست به کار بازپس‌گیری پادشاهی شد. بابل و سلوکیه را تسخیر کرد؛ اما در مقابل سپاه ارد به سرداری سورنا تاب نیاورد و دستگیر شد و سرانجام به فرمان ارد به دار آویخته شد. در اینجا نقش سورنا و سکا‌های سیستان و حمایت آنها از ارد قابل تأمل است (ولسکی ۱۳۸۳: ۱۴۵؛ شیپمن

۱۳۸۶: ۷۹). آیا هدف از قتل مهرداد ایجاد یک دولت مرکزی نیرومند پارتی بود؟ (همان: ۱۴۶).

به هر حال فرمانروایی ارد به منزله دوران ایستادگی ایرانیان در مقابل هجوم ابرقدرتی دیگر به جز اسکندر مقدونی، به نام شاهنشاهی روم بود. در این راستا، اشکانیان قهرمان آسیا به شمار رفته‌اند؛ زیرا در برابر روم با شجاعت بسیار از آبروی مشرق زمین دفاع کردند. در واقع، تعرض شاهنشاهی روم به مشرق زمین امری بود که از این پس تا سده‌های متوالی، حتی پس از افول فرمانروایی اشکانی و یا تجزیه شاهنشاهی روم نیز ادامه یافت.

باری در دوران فرمانروایی ارد شاهنشاهی روم در آسیای صغیر و سوریه از برتری فوق‌العاده‌ای برخوردار بود. بر سرزمین‌های پرگام، بیتونیه و کلیکیه غلبه یافته بود، بلکه حکومت‌های ارمنستان و فرمانروایی‌های کوچک آسیای صغیر را نیز تحت نفوذ خویش آورده بود. در این میان، سه قطب نیرومند آن سامان، پومپه، قیصر و کراسوس^۱ قلمرو فوق‌الذکر را میان خود تقسیم کرده بودند (زرین کوب ۱۳۷۷: ۳۶۳؛ دبوواز ۱۹۶۸: ۸۰).

کراسوس که در گذشته به واسطه خاموش کردن آتش طغیان اسپارتاکوس، شهرت بسیاری در میان رومی‌ها داشت، هنگامی که در سال ۵۵ ق.م دوباره عنوان کنسولی به دست آورد، در حالی که حکومت سوریه را در دست داشت؛ بر آن شد تا در سنین پیری نیز قدرت خود را بیازماید و با پیروزی بر پارتیان زمام قدرت در روم را به دست گیرد. بدین ترتیب، بر خلاف نظر سنای روم و شاید به تحریک از سوی سزار و به طمع جلب ثروت و شهرت، جنگ با پارتیان را آغاز کرد. به نحوی که پلوتارک شرح داده است؛ از همان آغاز جنگ با لاف و گزاف خود را فاتح شرق می‌خواند. ویژگی کار او چنین بود که به غارت شهرها و معابد می‌پرداخت و مالیات‌های سنگینی به شهرهای تازه‌گشوده وضع می‌کرد. مشروح این ماجرا چنین بود که: کراسوس علی‌رغم مخالفت سنای روم، در اواسط ماه نوامبر سال ۵۵ ق.م به قصد تعرض به پارت، از روم

1. Crassus

عازم شرق شد. پس از ورود به شام، به طراحی نقشه حمله به قلمرو اشکانی پرداخت و در این میان پسر او و چند تن از سرداران رومی، همراه با هفت لشکر او را یاری می‌کردند. افزون بر این، کراسوس از برخی شاهان مشرق همچون آبگار، پادشاه اوسروئن (ناحیه اورقه)، پادشاه ارمنستان و یکی از امرای عرب نیز انتظار مساعدت داشت. ظاهراً قرار بر این بود که آنان با سپاه سواره سبک اسلحه وی را یاری کنند. وی در سال ۵۴ ق م از رود فرات عبور کرد و پس از کسب فتوحاتی چند و دریافت لقب امپراتور گرفتار غرور شد (زرین کوب ۱۳۷۷: ۳۶۶؛ ولسکی ۱۳۸۳: ۱۴۶-۱۵۰؛ شیپمن ۱۳۸۶: ۷۹).

گویند پس از چندی عده‌ای از فرستادگان امپراتور پارت نزد او آمدند و پیام ارد را مبنی بر تخلیه شهرهای ایران به او ارایه دادند. اما کراسوس با غرور خاص خویش می‌گفت که پاسخ شاه پارت را در سلوکیه بابل خواهد داد. مشهور است که سفیر ارد نیز پاسخ دندان شکنی به کراسوس داد و گفت هرگاه کف دست من مو درآورد، تو هم رنگ تیسفون را خواهی دید. سرانجام در جنگی که در نزدیکی حران بین کراسوس و سپاه پارت به سرپرستی سورن روی داد، کراسوس و رومی‌های همراه او به‌سختی شکست خوردند. پسر کراسوس به قتل رسید و خود او نیز همراه با عده‌ای اندک از سپاهیان از صحنه جنگ گریخت. حدود بیست‌هزار تن از سپاه او به قتل رسیدند و در حدود ده‌هزار تن نیز به اسارت درآمدند که آنها را به‌مرور بردند و در آنجا مستقر کردند. حدود ده‌هزار تن نیز به‌سختی گریختند و درفش‌های رومی به دست پارتیان افتاد. پس از چندی خود کراسوس نیز کشته شد. سپس سورن، سر او را به نشانه پیروزی سپاهیان اشکانی به ارمنستان نزد ارد فرستاد. شاه اشکانی در حال تماشای نمایشنامه مشهور باکانه^۱ اثر مشهور اوریپید، شاعر پرآوازه یونان بود که این هدیه را دریافت کرد. در اینجا ذکر چند نکته ضروری به‌نظر می‌رسد؛ نخست این که پیروزی پارتیان بر شاهنشاهی روم سبب ایجاد هراس در دل رومی‌ها و در نتیجه موجب نوعی تعادل قوا در منطقه شد و حکومت‌های کوچک‌تر منطقه تا مدتی از تعرض شاهنشاهی

۱. Bacchae

روم در امان بودند. دودیگر آن که پیروزی سردار بزرگ ایرانی سورنا بر کراسوس و سپاه بی‌شمارش، اگرچه به دریافت پاداشی جز مرگ از سوی شاه اشکانی نیانجامید؛ اما به احتمال بسیار در تشکیل طرح تازه‌ای از حماسه ملی ایرانیان نقش به‌سزایی داشت. شخصیت‌هایی نظیر سورنا که از خاندان‌های بزرگ به‌شمار می‌رفتند، به‌زودی تبدیل به قهرمان‌های بزرگ تاریخ حماسی ایران شدند. لازم به یادآوری است که بیشترین گزارش‌ها از نبرد کرهه را پلوتارک (کراسوس، ۱۸. ۳) و دیوکاسیوس (کتاب چهارم، ۱۶. ۳) به‌دست داده‌اند. شیپمن عامل شکست رومیان را در دو نکته می‌داند. یکی عدم آشنایی با جغرافیای ایران و دیگری شیوه‌های جدید نظامی و تجهیزات نظامی ایرانیان (زرین کوب ۱۳۷۷: ۳۶۶؛ ولسکی ۱۳۸۳: ۱۵۰-۱۴۶؛ شیپمن ۱۳۸۶: ۸۳-۸۱).

اما ارد در طول مدت حکومت خود نتوانست از فرصت به‌دست آمده به‌خوبی سود جوید. یکی از اقدامات نابه‌جا و بلکه دردناک ارد، فرمان او بر قتل سورن، سردار رشید و با کفایت خود بود. آیا این جنایت به‌واسطه ترس از دست دادن قدرت بود؟ افزون بر این، گزارش‌های تاریخ‌نگاران حاکی از آنست که ارد بیشتر اوقات خود را در حرمسرا میان همسران رنگارنگ خود می‌گذرانید. در این راستا وی صاحب سی فرزند ذکور بود و شاید به همین میزان اولاد اثباتاً هرچند که امپراتور روم نیز گرفتاری‌هایی نظیر ارد داشت و افسانه آنتونیوس و کلئوپاترا شهرت جهانی یافته بود، با این‌همه ارد نتوانست از این اوضاع به‌خوبی سود برد. دوباره رود فرات به‌عنوان مرز میان ایران و روم تثبیت شد. ارد پس از چندی در سال ۵۱ ق‌م دوباره به کلیکیه و سوریه یورش برد. فرماندهی سپاه او این بار بر عهده پاکور بود. در این جنگ سودی نصیب اشکانیان نشد. از آن پس سزار روم همواره در صدد ایجاد فرصتی برای گرفتن انتقام جنگ کرهه و طرح لشکرکشی بزرگی به ایران بود، تا بدین‌وسیله ننگ شکست گذشته را بزدايد. ارد نیز خطر این حمله را حس کرده بود و خود را آماده می‌کرد. اما مرگ سزار و جنگ‌های داخلی روم نقشه‌های آنها را زایل کرد و خطر حمله به ایران منتفی شد.

ارد که همانند شاهان پیشین اشکانی همواره در صدد بازسازی اقتدار گذشته

و شوکت ایران هخامنشی بود، دوباره در بهار سال ۴۰ ق م با سپاهی به فرماندهی پاکور و لابینوس به سوی سوریه روان شد و پس از دو نبرد سخت سوریه را متصرف شد. سپس سپاه ایران به دو بخش تقسیم شد. بخشی به فرماندهی پاکور به آسیای صغیر رفت و لیدی و ایونی را تسخیر کرد و بخش دیگر به فنیقیه و یهودیه رفت و آنجا را متصرف شد. بدین ترتیب پارتیان بر روم شرقی تسلط یافتند (شیپمن ۱۳۸۶: ۸۶). سال بعد رومی‌ها به نبرد گسترده‌ای با سپاه اشکانی دست زدند و در این جنگ لابینوس دستگیر و اعدام شد. پاکور نیز در جنگ سال بعد (۳۸ ق م) با سپاه روم شکست خورد و بدین ترتیب برنامه اشکانیان برای احیای اقتدار نظامی و سیاسی گذشته به موفقیتی دست نیافت (ولسکی ۱۳۸۳: ۱۵۳-۱۵۷؛ شیپمن ۱۳۸۶: ۸۷).

سرانجام، در اواخر دوران حیات ارد، سپاه او سوریه را ترک کرد و بدون کسب امتیازی ارزشمند به ایران بازگشت. درحالی که حاصل این کشمکش‌ها، اختلاف میان ارد و پسرش، پاکور بود. اگرچه مرگ پسر (۳۸ ق م) که چندی بعد به وقوع پیوست آنچنان او را متأثر کرد که دچار اختلال حواس شد و به زودی وفات یافت و تاج و تخت شاهی به فرزند دیگرش فرهاد چهارم رسید (ولسکی ۱۳۸۳: ۱۵۷؛ شیپمن ۱۳۸۶: ۸۷). برخی سکه‌های ارد دوم در زمان پدرش فرهاد سوم ضرب شد و ظاهراً این امری رایج بوده است (نیکیتین ۱۹۹۸: ۱۷)



تصویر ۹- سکه ارد دوم

پادشاهی فرهاد چهارم^۱ (۳۷-۲ ق م)

فرهاد چهارم پسر ارد دوم و برادر پاکور بود. ظاهراً توطئه‌های دایمی اشراف و بزرگان به حدی ادامه کار را دشوار می‌ساخت که فرهاد ناچار دست به تسویه حساب در خانواده خود پرداخت (ولسکی ۱۳۸۳: ۱۵۹). شیپمن نیز این عمل را بازتاب در مخاطره قرار داشتن پادشاهی فرهاد می‌داند (۱۳۸۶: ۸۷). زرین کوب فرهاد را مردی بی‌رحم و خونخواره می‌شمرد که در اثر ابتلا به بیماری سوءظن به کشتار بی‌رحمانه‌ای در خانواده خود دست می‌زند. عقده حقارت وی را بر آن داشت تا در آغاز دوره شاهی خود، پدر و برادران را به خاک و خون کشد. فرهاد حتی به اعضای مجلس مهستان نیز رحم نکرد و عده‌ای از آنها را به هلاکت رسانید. گروهی نیز ناچار به ترک مملکت شدند (۱۳۷۷: ۳۷۲).

جنگ‌های فرهاد چهارم

الف - جنگ با آنتونی: روم از دیرباز در فکر انتقام شکست خود در جنگ کرهه بود. از این زمان جنگ‌هایی به مدت یک‌صد سال در پیش بود. رومی‌ها از این جنگ‌ها طرفی نبستند و علی‌رغم آن که دولت اشکانی از چند جهت در فشار بود و این فشارها موجب ناتوانی بیشتر آن می‌شد؛ اما تدابیر فرهاد چهارم این فشارها را خنثی می‌کرد. فشارها به دولت اشکانی را می‌توان به چند دسته تقسیم کرد. شورش‌ها و دسیسه‌های گروهی از اشراف و خاندان‌های ناراضی، مشاجرات و درگیری‌های خاندان شاهنشاهی، ظهور مدعیان تازه برای پادشاهی از جمله موانعی بودند که کار اداره مملکت را برای اشکانیان دشوار می‌کرد (ولسکی ۱۳۸۳: ۱۵۹-۱۶۰). ظاهراً بهانه این جنگ تازه عدم پذیرش درخواست آنتونیوس مبنی بر استرداد پرچم و اسرای رومی بود که در جنگ کرهه به دست ایرانیان افتاده بود. بدین ترتیب، جنگ بزرگی میان ایران و روم آغاز شد که مشروح آن از سوی بسیاری از تاریخ‌نگاران گزارش شده است. آنتونیوس با لشکری صد هزار نفری شامل شصت هزار سواره‌نظام، سی هزار پیاده نظام و ده هزار

۱. ΦΡΑΑΤΗΣ ΙV

سوار اسپانیایی و سلتی به سوی مرزهای ایران حرکت کرد. پلوتارک می‌گوید تعداد سپاهیان آنتونی به حدی زیاد بود که آسیا را به لرزه درآورد. آنتونیوس ظاهراً از ساحل رود ارس گذشت و به ناحیه‌ای در شمال شرقی دریاچه ارومیه به پایتخت ماد آتروپاتن رسید. پژوهشگران هنوز انطباق این ناحیه را با تخت سلیمان کنونی تأیید نکرده‌اند (شیپمن ۱۳۸۶: ۸۹).

زرین‌کوب اظهار کرده است که آنتونی که در تاریخ افسانه‌های عاشقانه به واسطه عشق او نسبت به کلثوپاترا شهرت بسیار داشته است؛ در آغاز به پیشرفت‌هایی چشمگیر نایل شد و ماد و آذربایجان را گشود. اما به زودی جاذبه عشق کلثوپاترا او را بی‌تاب کرد و با تعجیل راه عقب‌نشینی را درپیش گرفت و در این میان شیوه جنگ و گریز پارتیان تلفات بسیار به سپاه او وارد ساخت به طوری که در حدود یک چهارم سپاه خود را از دست داد تا به سوریه بازگشت و در جایی میان صیدا و بیروت به معشوق رسید (زرین‌کوب ۱۳۷۷: ۳۷۰). اما سرنوشت جنگ بزرگی از این‌سان را نمی‌توان به این سادگی تفسیر کرد. ظاهراً فرهاد در اداره امور نظامی از نبوغ خاصی برخوردار بود. افزون بر این دولت اشکانی از دستگاه جاسوسی گسترده و مجربی برخوردار بود و حرکات دشمن را به دقت زیر نظر داشت. بخشی از سپاه آنتونیوس که به سوی ارمنستان گسیل شده بودند در ماد آتروپاتن در هم شکست. رومی‌ها بیست‌هزار پیاده و چهارهزار سواره نظام را از دست دادند. از سوی دیگر زمستان فرامی‌رسید و تهیه آذوقه برای سپاه بزرگ روم به آسانی میسر نبود؛ ناچار آنتونیوس تصمیم به عقب‌نشینی گرفت (ولسکی ۱۳۸۳: ۱۶۱). به هر حال این لشکرکشی که با الهام و پیروی از اسکندر کبیر آغاز شد، به نتیجه‌ای نرسید. در این جنگ رومی‌ها شکست خوردند و بخشی از سپاه آنها دستخوش بیماری شد. در این میان غنایم بسیار به ایران و ارمنستان رسید. فرهاد دستور داد بر روی سکه‌هایی که تصویر آنتونیوس و کلثوپاترا به دست آمده بود، نقش خودش را حک کنند (همان: ۱۶۲). اما تقسیم غنایم باعث ایجاد کدورت میان طرفین شد. به طوری که ارتاواز، پادشاه ارمنستان احساس شکست می‌کرد و برای جبران آن ضمن اتحاد تازه با آنتونیوس وی را واداشت تا دوباره به جنگ با ایران برخیزد. اما این لشکرکشی دوم به زیان ارمنستان تمام شد.

آنتونی نیز از این جنگ سودی نبرد. ارمنستان نیز دوباره با پارت متحد شد. بدین ترتیب، ایرانیان توانستند کماکان سیادت خود را به عنوان قدرتی بزرگ در منطقه حفظ کنند. اگرچه این جنگ سودی برای مردم ایران در پی نداشت لطمه‌ای نیز به فرهاد نزد (زرین کوب ۱۳۷۷: ۳۷۰). با این همه نزاع داخلی در میان پارتیان موجب شد که بهره‌اندک این پیروزی نیز هرچه کمرنگ‌تر شود و شاهد این پیروزی را به کام آنان تلخ سازد (شیپمن ۱۳۸۶: ۸۹).

ب - فرهاد اینک با شورشی روبه‌رو بود که از سوی تیرداد یکم صورت می‌گرفت. وی احتمالاً یکی از سرداران جنگ ایران با روم بود و در این شورش از حمایت برخی اشراف و نیز دولت روم برخوردار بود. بنابراین در این مبارزه پیروز شد (۳۰ ق.م). فرهاد برای فرونشاندن این شورش به نزد سکاها سکستان رفت و با سپاهی از آنان برای سرکوبی تیرداد بازگشت. در این میان، نکته قابل توجه، حمایتی است که سکاها همواره از دولت اشکانی به‌جا می‌آوردند. در مقابل، تیرداد که پسر فرهاد را گروگان گرفته بود، با گروگان خویش و گروهی از مخالفان فرهاد به نزد قیصر اوکتاویوس گریخت. هنگامی که فرهاد به پادشاهی بازگشت پسر خود و تیرداد را از او خواست. قیصر بر آن شد تا پسر فرهاد را به او بازگرداند؛ اما از استرداد تیرداد امتناع ورزید. تیرداد دوباره در سال ۲۶ ق.م به نحوی غافلگیرکننده در میانرودان بر فرهاد تاخت؛ به طوری که بنا بر گزارش ایسیدورخاراکسی، فرهاد دستور داد افراد حرمسرایش را قتل عام کنند تا به دست تیرداد یاغی نیفتند. تهاجم تیرداد این بار نیز به جایی نرسید و دوباره به روم گریخت و از آن پس دیگر نامی از او در منابع نیامده است. شورش دیگری نیز در سال ۲۵ ق.م از سوی شخصی به نام مهرداد روی داد که تا سال ۹ ق.م ادامه داشت (ولسکی ۱۳۸۳: ۱۶۵؛ زرین کوب ۱۳۷۷: ۳۷۱؛ شیپمن ۱۳۸۶: ۹۱).

ج - استرداد درفش‌های رومی: در جنگی که پیش از این در دوران کراسوس میان ایران و روم روی داد و به شکست فزاینده بار رومیان انجامید، تعدادی از درفش‌های رومیان به دست سپاهیان ایران افتاد. بنابراین، درفش‌های مذکور برای ایرانیان نشانه و یادگار پیروزی و برای رومیان خاطره رسوایی به‌شمار می‌رفت. اینک که فرهاد استرداد پسر خود و نیز تیرداد را از قیصر اوکتاویوس درخواست کرد؛ برای

رومیان فرصت مناسبی جهت تقاضای استرداد درفش‌های رومیان به‌شمار می‌رفت. در این حال اکتاویوس به سوریه حمله کرد و پسرخوانده‌اش نیز به ارمنستان یورش برد. در این میان ارمنستان به دست رومیان افتاد. فرهاد شرایط را برای جنگ تازه مناسب نمی‌دید. سرانجام پس از تهدید و اصرار فوق‌العاده اکتاویوس، فرهاد با استرداد درفش‌ها به روم موافقت کرد. قیصر نیز در ازای این شادی موزا^۱، کنیز زیبای رومی را برای فرهاد فرستاد که بسیار مورد توجه او واقع شد. اگرچه بنا بر گزارش تاریخ‌نگاران حضور او در دربار اشکانی عاقبتی شوم داشت (دبوواز ۱۹۶۸: ۱۴۳؛ شیپمن ۱۳۸۶: ۹۰). موضوع بازگشت پرچم‌ها و اسرای رومی موجب شادی و برپایی جشنی بزرگ در میان رومیان شد و به این مناسبت هوراس شاعر مشهور، قیصر اکتاویوس را ستود (ولسکی ۱۳۸۳: ۱۶۶؛ زرین کوب ۱۳۷۷: ۳۷۲؛ شیپمن ۱۳۸۶: ۹۱). چند رویداد دیگر کفه موازنه قوا را به سود رومیان نشان داد. یکی این که آرتاکس، شاه رومی ارمنستان به دست مخالفانش به قتل رسید و برادر او تیگران دوم که سیاستی کاملاً متفاوت در قبال روم داشت و مورد تأیید آنها بود، به جای او برگزیده شد. دودیدگر آن که آگوستوس توانست شاه جدیدی به نام آریوبرزن برای ماد آتروپاتن برگزیند. همه این حوادث افزون بر حضور موزا در دربار اشکانی موجبات تضعیف فرهاد را فراهم ساخت. وی ناچار بر خواسته‌های روم گردن نهاد و فرات به‌عنوان مرز ایران و روم معین شد. رومی‌ها از طریق این راه آبی به گسترش تجارت دریایی خود می‌پرداختند و می‌توانستند از دریای مدیترانه به آسیای میانه و بالعکس به حمل کالا بپردازند (شیپمن ۱۳۸۶: ۹۲).

پایان کار فرهاد

در اواخر عمر فرهاد، روابط ایران و روم روی به تیرگی نهاد. وی به‌منظور رفع کدورت‌ها، چهار تن از پسران خود را به روم نزد قیصر فرستاد تا زمینه را برای رفع مشکلات بر سر راه جانشینی فرهادک آماده سازد. ظاهراً این اقدام با تحریک موزا

صورت گرفته است. به هر حال این اقدام نتیجه‌ای نداشت و نزد رومی‌ها این گونه تلقی شد که گویی فرهاد آنها را به نشانه وفاداری خویش فرستاده بود. در این میان مرگ فرهاد که ظاهراً با رضایت فرهادک و به دست موزا صورت گرفت، به همه این ماجراها خاتمه داد (زرین کوب ۱۳۷۷: ۳۷۲؛ شیپمن ۱۳۸۶: ۹۳).



تصویر ۱۰- فرهاد چهارم

فرهاد پنجم (۲م-۴م)

فرهاد پنجم معروف به فرهادک که پسر فرهاد از موزا بود، در حدود ۶ سال حکومت کرد. گزارش شده که او با موزا، مادر خویش ازدواج کرد اما صحت این گزارش به اثبات نرسیده است. فرهادک در همان آغاز حکومت، برادران خود را از قیصر اوکتاویوس درخواست کرد. اما قیصر ضمن امتناع از استرداد برادران فرهادک، در پاسخ از شاه اشکانی خواست که در کار ارمنستان دخالت نکند. در این ایام شاه ارمنستان در گذشته بود و ارتاواز دوم، برادر شاه در گذشته که از سوی رومی‌ها منصوب شده بود با تحریک پارتیان برکنار شد. فرهادک که مورد نفرت و انزجار بزرگان خاندان اشکانی بود و نمی‌توانست به کمک آنها متکی باشد، ناچار تسلیم دستورهایی قیصر روم شد و همین امر موجب شد تا اعضای مجلس نجبا نسبت به فرهادک خشمگین شوند و با شورش به پادشاهی او خاتمه دهند. از سرنوشت او نیز آگاهی چندانی در دست نیست. احتمالاً در اثر فشار بزرگان به سوریه گریخت و در آنجا درگذشت (ولسکی ۱۳۸۳: ۱۶۸؛ زرین کوب ۱۳۷۷: ۳۷۳؛ شیپمن ۱۳۸۶: ۹۴).



تصویر ۱۱- فرهاد چهارم و ملکه موزا

ارد سوم (۴-۶م)

تاریخ‌نگاران این دوره را به‌عنوان دوران سیاه حکومت اشکانی به‌شمار آورده‌اند. پس از فرهادک یکی از شاهزادگان اشکانی به نام ارد سوم از سوی مجمع نجبا به شاهی انتخاب شد و بر تخت نشست (۴-۶م). وی احتمالاً از شاخه‌ای فرعی از خاندان اشکانی بود. چیزی نگذشت که ارد سوم به تعدی و تجاوز به خانواده نجبا متهم و از سوی آنها خلع شد و اندکی بعد به قتل رسید. احتمال داده‌اند که او نسبت به نفوذ بیش از حد نجبا ناخرسند بوده است (ولسکی ۱۳۸۳: ۱۶۸؛ زرین کوب ۱۳۷۷: ۳۷۳؛ شیپمن ۱۳۸۶: ۹۴).

ونن یکم (۸-۱۲م)

پس از قتل ارد، مجلس نجبا از قیصر اوکتاویوس خواست تا پسر ارشد فرهاد چهارم، به نام ونن^۱ را به ایران بازگرداند تا به تخت شاهی بنشیند. این درخواست مایه غرور رومی‌ها شد و از سوی آنها پذیرفته شد. ونون با ساز و برگی مجلل به ایران بازگشت و برتخت پادشاهی نشست. اما اگرچه وی در خلال سال‌های ۸ تا ۱۲م برای

1. Vonons

چند سال حکومت کرد؛ اما اقامت او در روم و عدم آشنایی او با سنن ایرانی موجب شد تا رفتار او برای نجبا قابل تحمل نباشد. ظاهراً وی رفتاری ساده و به دور از نخوت و تکبر داشت و همین امر موجب شد که حیثیت انجمن مهستان خدشه دار شود. تاسیتوس، تاریخ‌نگار مشهور روم گزارش داده که نجبا از این که یک شاهزاده دست‌نشانده روم را به تخت نشانده بودند، رضایت نداشتند (ولسکی ۱۳۸۳: ۱۶۸؛ زرین کوب، ۱۳۷۷: ۳۷۳؛ شیمن ۱۳۸۶: ۹۴).



تصویر ۱۲- سکه ونن یکم ضرب اکباتان

اردوان دوم (۱۰-۳۸م)

سرانجام یکی دیگر از خانواده شاهزادگان اشکانی که فرمانروای ماد آتروپاتن بود و با طوایف داهه ارتباط داشت، از آذربایجان به دعوی شاهی برخاست. بدین ترتیب، جنگی تازه میان ونن و اردوان دوم در گرفت که در آن جنگ، نخست پیروزی با ونن بود. حتی ونن سکه زد؛ اما به زودی ورق برگشت و مجلس نجبا با حمایت از اردوان رسماً ونن را خلع و سپس به سوریه تبعید کرد. اردوان در سال ۱۲م در تیسفون تاجگذاری کرد.

دوران فرمانروایی اردوان دوم با تحولی وسیع در ارکان حکومتی و نیز نوعی دگرگونی اجتماعی همراه بود که هدف از آن حذف اندیشه‌های هلنیزم (یونانی‌مآبی) و فرهنگ رومی بود که در این دوران با نفوذ سیاسی موزا گسترش یافته بود. این دوره

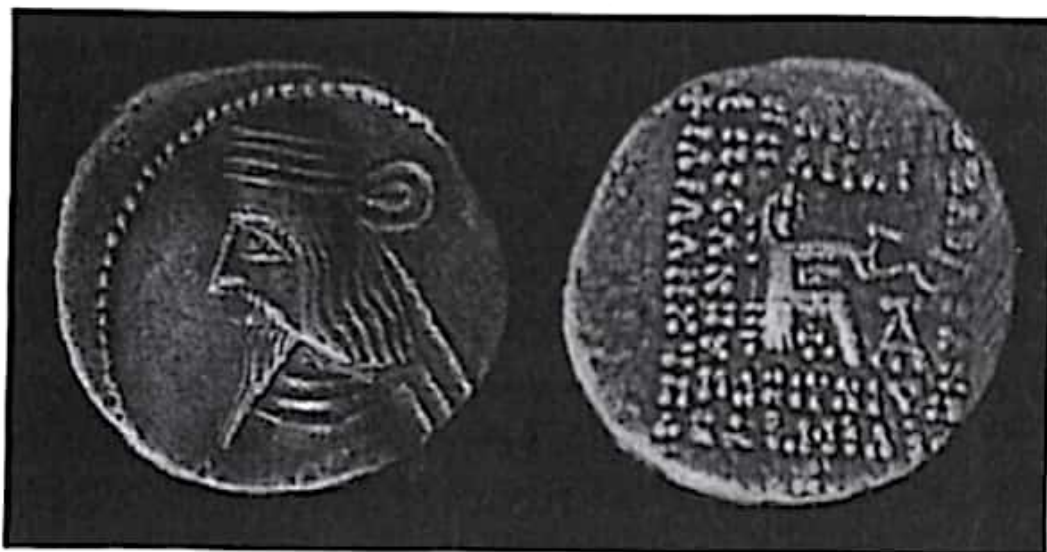
که در حدود یک‌سده به طول انجامید از ارزش‌های خاصی برای تاریخ ایران برخوردار بود. بنابر بیشتر گزارش‌های تاریخ‌نگاران یونانی - رومی، این عصر با نوعی مبارزه میان اشرافیت و شاهنشاهی روبه‌رو است. در میان اشراف ظاهراً دو گرایش عمده وجود داشت که یکی هوادار اشکانیان و دیگری پیرو دستورات روم بود. از جمله پدیده‌های ارزشمند این عصر یکی تولد حماسه ملی ایران است که در جای خود باید به آن پرداخت. دودیدگر پیدایی هنر اشکانی است که نمایانگر این واقعیت است که دوره ایران‌گرایی جای خود را به یونان‌گرایی داده است. این هنر بعدها در عصر ساسانی ادامه یافت (ولسکی ۱۳۸۳: ۱۷۱؛ زرین کوب ۱۳۷۷: ۳۷۳). بنابراین، جایگاه اردوان دوم در ایجاد بستر مناسب برای ظهور و تجلی هویت ایرانی از اهمیت خاصی برخوردار است. ولسکی برخلاف تاریخ‌نگارانی که شاهان اشکانی را ناتوان و بی‌لیاقت معرفی می‌کنند؛ بر آن است که اردوان همانند جانشین بزرگش بلاش یکم و بسان اسلاف ارجمندش مهرداد یکم و مهرداد دوم، پادشاهی بسیار بزرگ و قابل توجه و لایق بود. وی همانند اسلافش در صدد بازگرداندن و احیای شکوه و عظمت عصر هخامنشی بود. احیای ارزش‌های فرهنگی در دوران او و جانشینش به مراتب مهم‌تر از پیروزی‌های او در برابر روم به‌شمار می‌رود (ولسکی ۱۳۸۳: ۱۷۲).

روم همواره در صدد انتقام شکست خود در نبرد کرهه بود. این تفکر را دست‌کم در دوران سه امپراتور، یعنی یولیوس سزار (ژولیوس سزار)، آنتونیوس و تریانوس (تراژان) شاهد بوده‌ایم. پس از شکست و ننگ از اردوان و گریز او به ارمنستان، حمایت‌های تیبریوس نیز نتوانست کاری از پیش ببرد. اردوان یکی از پسران خود به نام اشک را به ارمنستان اعزام کرد؛ اما وی نتوانست تاج و تخت ارمنستان را به دست آورد. سرانجام تیبریوس زنون را بر این مسند نشانید. از سوی دیگر و ننگ به کلیکیه رفت و در همانجا درگذشت (شیپمن ۱۳۸۶: ۹۴). حذف او برای اردوان امری مهم بود. زیرا این نگرانی وجود داشت که خاندان‌ها و اشراف دوباره وی را تحریک به شورش کنند. همان‌گونه که پیش‌تر اشاره شد؛ گروهی از اشراف همواره در صدد نفاق و ایجاد دشواری در روند حکومت اشکانی بودند. اردوان به‌منظور کاهش توانایی آنها اقدام به استخدام گروهی مزدور و تشکیل گارد شاهنشاهی کرد.

شیوه‌ای که در دوران هخامنشی نیز رایج بود. در عین حال، اردوان در جلب توجه آن دسته از خاندان‌ها و اشراف و بزرگان که حسن نیت داشتند؛ در احیای سنت‌های ایران باستان و توجه به هویت ایرانی هیچ‌گونه کوتاهی نکرد. تدابیر اردوان در کاهش نفوذ یونانیان و طرفداران یونانی‌گری نیز قابل تأمل است. وی افزون بر سیاست مدارا و مبارزه به‌هنگام با ستیزه‌جویان یونانی نسبت به کاهش طرفداران آنها در بابل و میانرودان اقدام کرد. یهودیان منطقه نیز با سیاست سلطه‌جویی یونانی مخالف و با اشکانیان توافق بیشتری داشتند و از آنها حمایت می‌کردند. باری داوری درباره اردوان نیازمند به توجه بیشتر، به‌ویژه توجه به تحولات فرهنگی در دوران این پادشاه است. گزارش غیرمنصفانه و اغراق‌آمیز تاریخ‌نگاران یونانی - رومی نمی‌تواند در این داوری ملاک واقعی باشد (ولسکی ۱۳۸۳: ۱۶۹-۱۷۹؛ برای قضاوت‌های متفاوت نک: زرین کوب ۱۳۷۷). اردوان دوم در خلال فرمانروایی‌اش نامه‌ای به شوش نوشته و فرستاده است که متن آن اکنون بر روی سنگ مرمر باقی است و در موزه لور نگهداری می‌شود (جعفری دهقی ۱۳۹۱: ۱۷۷-۱۷۸). گزارش‌ها همچنین حاکی است که در این ایام مشکلاتی نیز از سوی شرق نمایان بود. خاندانی با عنوان پهلُو که ممکن است از خاندان سورن بوده باشند در آن ناحیه فرمان می‌راندند. این خاندان تا پنجاب نیز پیش رفتند و بساط حکومت سکایی هند را برچیدند. مهم‌ترین فرمانروای این خاندان گوندوفارس/گندوفر (۲۶ تا ۶۴م) برخی نواحی شرقی پارت را نیز تصرف کرد (شیپمن ۱۳۸۶: ۹۶).

اردوان در سال ۳۵م با توجه به درگذشت شاه ارمنستان پسر بزرگ خود ارشک را به حکومت ارمنستان نشانده. اما این امر موجب ناخشنودی قیصر روم شد و او فرهاد پسر فرهاد چهارم را به‌عنوان رقیب به پارت اعزام کرد. اما وی در راه سوریه درگذشت. رومی‌ها که همواره برگی در آستین داشتند اینک تیرداد نامی را که از نوه‌های فرهاد چهارم بود به سوی پارت گسیل داشتند. وی در تیسفون ادعای شاهی کرد. رومی‌ها از سوی دیگر ایبری را وادار به فتح ارمنستان کردند. پارتیان در بازپس‌گیری آن توفیقی نیافتند. در همین حال فرمانروای سوریه نیز به حمایت از تیرداد برخاست و خود را به کنار فرات رساند. اردوان ناچار از تصرف ارمنستان چشم

پوشید و به هیرکانیه بازگشت. چندی بعد عهدنامه صلح میان اردوان و فرمانروای سوریه برقرار شد. با این وجود شورش تازه‌ای که در سلوکیه درگرفت مدت هفت سال به درازا کشید. حتی چندی بعد مدعی تازه‌ای به نام کیناموس پسر خوانده اردوان ظهور کرد. به هر حال اردوان در سال ۳۸ م درگذشت و فرمانروایی او که بیست و هشت سال طول کشید، گاه با آرامش و گاه با خشونت همراه بود (شیپمن ۱۳۸۶: ۹۸).



تصویر ۱۳- سکه اردوان دوم ضرب اکباتان

گودرز دوم (۴۰-۵۱ م) و وردان یکم (۴۰-۴۷ م)

پس از اردوان دوم یک دوره کوتاه هرج و مرج در پادشاهی اشکانی پیش آمد. این واقعه احتمالاً به واسطه عدم وجود توافق میان اعضای مجلس مهستان بوده است. از جمله دو تن از شاهزادگان اشکانی، به نام گودرز دوم برادرزاده اردوان دوم، و وردان اول پسر اردوان دوم برای مدتی حکومت اشکانی را دست‌به‌دست گرفتند. در این میان، گودرز پسر گیو که برگزیده مجلس نجبا بود، به شاهی انتخاب شد؛ اما به‌زودی در اثر خشونت‌های بیش از حد و رفتار ناپسند معزول و وردان به جای او برگزیده شد (زرین کوب ۱۳۷۷: ۳۸۰؛ شیپمن ۱۹۸۷: ۹۸). اگرچه پژوهش‌های تازه‌تر نشان داده‌اند که وردان یکم جانشین واقعی اردوان بوده و گودرز صرفاً مدعی مقام پادشاهی بوده است (ولسکی ۱۳۸۳: ۱۸۲). وردان با سرعت خود را به پایتخت

اشکانی رسانید و گودرز برای تدارک نیرو به گرگان رفت. در این میان، گزارش‌ها بیانگر آن هستند که مجلس نجبا میان این دو برادر مرتباً به تحریک پرداخته و برای مدتی گاه وردان و گاه گودرز را به تخت شاهی برکشیده است. نتیجه این که کشور به دو بخش تقسیم شد. غرب و میانرودان در اختیار وردان و شرق ایران در دست گودرز قرار گرفت. به هر حال، در پایان این دوره سرانجام وردان بر گودرز پیروز شد و به یاد این پیروزی نیز بنای یادبودی برپا کرد. اما رفتار خشونت آمیز و تندرروی‌های او سبب شد تا سرانجام در حدود سال ۴۵ م به تحریک انجمن نجبا به قتل رسد (شیپمن ۱۳۸۶: ۹۹). یکی از ویژگی‌های وردان یکم تشویق ایرانیان و گرایش به فرهنگ ملی و بومی ایران است. نشانه‌هایی در دست است که به‌ویژه در ولایات ماد و پارس اندیشه‌ها رنگ زردشتی به‌خود گرفته‌اند. پس از او گودرز برای دومین بار به پادشاهی رسید. دوره دوم فرمانروایی او از ۴۳ تا ۵۱ م بود. اما وی نیز اسیر خلق و خوی ناهنجار خود بود. این ویژگی اخلاقی موجب شد تا هم مردم و هم مجلس نجبا از او گریزان شوند. به همین سبب گروهی از مخالفان او در مجلس از امپراتور روم خواستند تا مهرداد، نواده فرهاد چهارم را که در روم به‌سر می‌برد برای حکومت به ایران اعزام کنند. گودرز که از این توطئه با خبر شده بود، سپاهی گردآورد و بر سر راه او ایستاد تا سرانجام او را در جنگی که در راه ماد و میانرودان در کردستان روی داد، مغلوب کرد. برای این مرحله گزارش‌های متناقضی در دست است؛ یکی از این گزارش‌ها مبنی بر آن است که گودرز برای اثبات گذشت و بزرگواری خویش از کشتن وی صرف‌نظر کرد. بلکه تنها او را رومی و بیگانه خطاب کرد. این گزارش ادامه می‌دهد که شرح پیروزی گودرز بر مهرداد بر نقش برجسته بیستون درج شده است (زرین کوب ۱۳۷۷: ۳۸۰). گزارشی دیگر اشاره می‌کند که گودرز دستور داد گوش‌های مهرداد را بریدند تا پس از آن نتواند ادعای شاهی کند. این گزارش همچنین درستی انتساب نقش برجسته بیستون را به گودرز دوم به چالش می‌کشد؛ به هر حال گودرز پس از این پیروزی زمان درازی نزیست؛ بلکه بنا بر قول تاسیتوس در اثر بیماری و بنا بر گفته ژوزف به سبب قتل در سال ۵۱ م از میان رفت (شیپمن ۱۳۸۶: ۹۹).



تصویر ۱۴- سکه وردان اول ضرب اکباتان

سکه‌های وردان اول، به‌ویژه آنها که در شرق ضرب شده‌اند، ادامه همان سنت ضرب سکه‌های پدرش رانشان می‌دهند. سکه‌های نقره ضرب شده در بخش غربی شاهنشاهی بهتر باقی مانده‌اند. درهم‌های وردان اول، تنها سه گردنبند بر تاج شاه دارد؛ در حالی که بر تاج وردان دوم پنج گردنبند دیده می‌شود.



تصویر ۱۵- سکه گودرز دوم

وثن دوم (۵۱-۵۲م)

پس از گودرز جانشینی برای حکومت در میان نبود. گودرز تمامی بستگان نزدیک خود را از میان برداشته بود تا رقیبی برای او در میان نباشد. بنابراین، مجلس نجبا

یکی از بستگان دور او را به نام وُنن دوم که زمام فرمانروایی ماد را بر عهده داشت به حکومت نشانند. وُنن دوم سال‌های ۵۱ و ۵۲ م را به آرامی پادشاهی کرد. سپس فرزند او، بلاش یکم زمام امور را به دست گرفت (زرین کوب ۱۳۷۷: ۳۸۰؛ ولسکی ۱۳۸۳: ۱۸۲). شیپمن درباره حکومت دوساله وُنن دوم تردید دارد و بر آن است که به پادشاهی رسیدن چنین شخصی روشن نیست و این موضوع از ابهامات دوران اشکانی به شمار می‌رود (شیپمن ۱۳۸۶: ۱۰۰).



تصویر ۱۶- وُنن دوم

بلاش یکم (۵۱-۷۸/۹ م)

بلاش یکم فرزند وُنن دوم یکی از چهره‌های ماندگار و ارزشمند سلسله اشکانی به شمار می‌رود. بنا بر شواهد موجود، وی فرهنگ ایرانی را احیا کرد. حتی بسیاری از پژوهشگران گردآوری اوستا، کتاب مقدس ایرانیان باستان را به او نسبت می‌دهند. وی از همان آغاز پادشاهی، فرمانروایی ماد آذربایجان را به برادر خود پاکور و ارمنستان را به برادر دیگر خود تیرداد بخشید؛ هرچند که در این باره با روم درگیری‌های متعدد برپا شد. به نظر می‌رسد که یکی از اصلی‌ترین اهداف سیاسی شاهان اشکانی در اختیار گرفتن ارمنستان بوده است. بلاش یکم نیز به پیروی از شاهان پیشین همین رویه را در پیش گرفت. همان‌گونه که اشاره شد، بلاش برادر کوچکتر خود را به حکومت ارمنستان منصوب کرد. در قفقاز رادامیست^۱، شاهزاده ایبری مدعی تاج و تخت

ارمنستان شد. وی درصدد بود با حمایت روم مهرداد را بر تخت ارمنستان بنشانند. اما مهرداد به قتل رسید و بلاش وارد ارمنستان شد و پس از اشغال چند شهر، تیرداد را بر تخت نشاند (۵۴م). اگرچه دشواری‌های تهیه آذوقه و فرا رسیدن زمستان کار را تا حدی برای بلاش دشوار کرد و آنان را ناچار به عقب‌نشینی کرد؛ سرانجام اشکانیان به هدف خود رسیدند (ولسکی ۱۳۸۳: ۱۸۵). در این حال رومیان نیز در این جریان مداخله کردند و امپراتور نرون سردار خود دومیسیوس کوربولون^۱ را به منطقه اعزام کرد. در این حال، هر دو دولت ایران و روم به تقویت نیروهای خویش در ارمنستان پرداختند. تیرداد به واسطه مشکلاتی که در گرگان داشت، کوشید تا با سردار رومی مذاکره کند و به این وسیله از پیشروی او جلوگیری کند. اما کوربولون در اواخر سال ۵۸م موفق به تسخیر بسیاری از قلاع ارمنستان، به ویژه منطقه سوق الجیشی آرتاکسات شد. این منطقه بسیار مورد توجه تیرداد بود. سال بعد نیز شهر دیگر ارمنستان، یعنی تیگران^۲ به سردار رومی واگذار شد (دیاکونف ۱۳۷۸: ۱۳۴). شاید دلیل این واگذاری آن بود که بلاش در مرزهای شرقی درگیر بود. به نظر ولسکی در این زمان مشکلات عدیده‌ای برای بلاش ایجاد شده بود. پسر او به نام وردان شورش کرد و شورش او به زودی سرکوب شد. در اوایل قرن یکم میلادی شورشی دیگری به نام سنبار در مرگیان قیام کرد و به نام خود سکه زد. از همه نگران‌کننده‌تر تهدید مرزهای شرقی از سوی کوشانیان بود. به این دلیل بلاش راه آستی را با روم درپیش گرفت و ارمنستان را به آنها واگذار کرد (ولسکی ۱۳۸۳: ۱۸۶). بدین ترتیب، رومی‌ها که اینک خود را مالک قطعی ارمنستان می‌دانستند، تیگران پنجم، شاهزاده کاپادوکیه را به پادشاهی ارمنستان منصوب کردند. همچنین، سایر امیران آسیای صغیر که تابع دولت روم بودند، نظارت بر دیگر نواحی ارمنستان را برعهده گرفتند. در این راستا، کار به جایی رسید که تیگران، پادشاه تازه ارمنستان در سال ۶۱م به یکی از نواحی ایران به نام آدیابن^۳ که در همسایگی ارمنستان قرار داشت، حمله کرد. اما با واکنش شدید نیروهای بلاش یکم روبه‌رو شد و به نتیجه‌ای نرسید. پس از چندی بلاش نمایندگان را به روم

1. Radamist 2. Domiatius Korbulon 3. Adiabena

فرستاد تا دربارهٔ قضیهٔ ارمنستان به مذاکره بپردازند؛ اما نرون پیشنهادهای فرستادگان بلاش را نپذیرفت و آنها را بازپس فرستاد (دیاکونف ۱۳۷۸: ۱۳۵).

در سال ۶۲م بار دیگر عملیات نظامی از سوی روم آغاز شد. اما تلاش‌های آنها به نتیجه‌ای نرسید. سرانجام دو کشور به توافق رسیدند که تیرداد، خود به روم رود و تاج شاهی را از دست امپراتور روم بگیرد. این کار انجام شد و مراسم تاجگذاری در سال ۶۶م با تشریفات کامل برگزار شد. بدین ترتیب، پس از جدال‌های پیاپی، فردی از خاندان اشکانی به تخت شاهی نشست و درعمل، پارتیان نظارت بر ارمنستان را برعهده گرفتند (دیاکونف ۱۳۷۸: ۱۳۴؛ ولسکی ۱۳۸۳: ۱۹۰).

اگرچه از این تاریخ صلح میان دو دولت ایران و روم برقرار شد، با این حال این صلح شکننده بود و رومیان همواره در صدد تصرف ارمنستان بودند. آنان هرگاه فرصت می‌یافتند، این هدف خود را عملی می‌کردند. به‌طوری‌که هنگام حملهٔ آلانیان، از طوایف سکایی غربی، به ماد از سوی دربند قفقاز و با همکاری گرجی‌ها که منجر به قتل و غارت بسیار در آذربایجان و ارمنستان شد؛ علی‌رغم درخواست کمک نظامی بلاش از وسپازیانوس، وی به این درخواست پاسخ مثبت نداد. به‌هرحال، رفتار شاهنشاهی اشکانی نیز با رومیان همین‌گونه بود. چنان‌که بلاش در مکاتبه‌ای رسمی با وسپازیانوس، خود را شاه شاهان خوانده بود؛ اما هیچ اشاره‌ای به‌عنوان امپراتور روم نکرده بود (زرین کوب ۱۳۷۷: ۳۸۲).

با نگاهی منصفانه به اوضاع سیاسی و اجتماعی دوران بلاش یکم می‌توان دریافت که وی نیز همانند شاهان پیش از خود در محاصرهٔ دشواری‌هایی بود که سرانجام به ازهم‌گسیختگی این شاهنشاهی عظیم انجامید. خاندان‌ها و طبقهٔ اشراف هیچ‌گاه بر سر مصالح کشور به‌توافق نمی‌رسیدند. گروهی به حفظ هویت ایرانی و اعتلای آن نظر داشتند و عده‌ای چشم به یونان و یونانیان. فشار خاندان‌ها باعث مداخلهٔ رومی‌ها در امور داخلی ایران شد. نزاع‌های خانوادگی، جنگ‌های فرسایشی با روم به‌ویژه بر سر ارمنستان و شورش‌های داخلی از جمله مشکلاتی بود که بلاش با آنها دست‌به‌گریبان بود. با این‌همه بنا بر گواهی پژوهشگران، بلاش یکی از برجسته‌ترین شخصیت‌های تاریخ اشکانی بود. وی در اندیشهٔ ادامهٔ راه پیشینیان در جهت احیای دوران عظمت ایران

هخامنشی بود. زبان پهلوی را به جای زبان یونانی به عنوان زبان رسمی دربار اعلام کرد. نوشته‌های روی سکه‌ها که پیش از این به یونانی بود، به پهلوی درج شد. بنا بر کتاب ارزشمند دینکرد گردآوری اوستا نخستین بار به فرمان او انجام شد. بنای شهر بلاشکرد را به او نسبت داده‌اند. برای شناسایی او و سایر شاهان اشکانی نباید صرفاً به شرح جنگ‌های ایران و روم از زاویه دید نویسندگان رومی پرداخت؛ بلکه در این راستا، باید سایر تحولات فرهنگی را نیز در همان محدوده زمانی در نظر گرفت (ولسکی ۱۳۸۳: ۱۹۵-۱۸۳).



تصویر ۱۷- بلاش یکم



تصویر ۱۸- سکه وردان دوم. وی از ۵۵ تا ۵۸ م مدعی حکومت بود

شاهنشاهی در سرازیری سقوط

بلاش دوم (۷۷ تا ۸۰ م)، پاکور دوم و اردوان سوم

پس از مرگ بلاش یکم، دوران تازه‌ای در تاریخ اشکانیان پدید آمد. آگاهی ما از تاریخ شاهنشاهی اشکانی، به‌ویژه پس از فرمانروایی بلاش یکم بسیار ناچیز بلکه کاملاً مبهم است. شاید علت این امر سکوت طولانی تاریخ‌نگاران رومی درباره این دوران است. این سکوت به‌واسطه آن است که در این ایام میان ایران و روم صلحی پایدار و طولانی برقرار بود؛ اما به‌نظر می‌رسد وجود این صلح مایه آرامش در خاندان اشکانی نبوده، برعکس نزاعی داخلی میان خاندان شاهنشاهی و اعضای مجلس نجبا جریان داشته است. نزاعی که سرانجام مایه سقوط شاهنشاهی عظیم اشکانی شد (زرین کوب ۱۳۷۷: ۳۹۵). پاکور دوم که در همان دوران بلاش مدعی پادشاهی بود؛ اینک با اردوان سوم بر سر تاج و تخت اشکانی در نزاع بود. به‌واسطه همین درگیری‌ها، اندیشه دخالت‌های نابه‌جا و سرانجام نابودی فرمانروایی اشکانی در ذهن رومیان شکل گرفت. به‌طوری که در حدود ده‌سال بعد نقشه نابودی اشکانیان از سوی ترایانوس به اجرا درآمد. شواهد باستان‌شناسی نشان می‌دهند که رومی‌ها در مرزهای شرقی خود لوازم حمله به ایران را فراهم می‌کردند (ولسکی ۱۳۸۳: ۱۹۷-۱۹۸).

تصویر ۱۹- بلاش دوم^۱ (فرمانروایی ۷۷-۸۰ م؟)

پژوهشگران دربارهٔ بلاش دوم آگاهی چندانی به دست نداده‌اند. شاید وی در این مدت سه ساله در بخشی از خاک ایران فرمانروایی می‌کرده است.



تصویر ۲۰- اردوان سوم^۱ (فرمانروایی ۸۰-۹۰م)

فرمانروایی پاکور دوم (۷۷-۱۱۵م)

اگرچه نام پاکور دوم از سال ۷۷م به‌عنوان مدعی پادشاهی مطرح بود؛ اما وی سرانجام در سال ۸۱م بر اردوان سوم فایق آمد و از همان سال ۸۱م زمام امور را به دست گرفت. از حوادث دوران زندگی پاکور آگاهی کافی در دست نیست. سکه‌های پاکور وی را به‌صورت جوانی نمایان می‌سازد که ریش بر صورت ندارد. شاید همین جوان بودن او سبب شده بود تا برخی منابع گمان برند که وی همواره بازیچهٔ سیاستمداران انجمن اشراف و درباریان باشد. گزارش مشکوکی بیان می‌دارد که پس از واقعهٔ اردوان چهارم، نرون دروغین به پاکور پیوست (۸۹م). اگرچه پاکور در آغاز از او حمایت کرد، اما سرانجام و به اصرار امپراتور، او را به روم تحویل داد.

یک تاریخ‌نگار رومی گزارشی مبنی بر واگذاری ولایت اسروئن (= خسروان) از سوی پاکور به آبگار به دست داده است. مرکز این ولایت شهر معروف ادسا بود. این تاریخ‌نگار

1. APTANANOS III

گزارش داده است که پاکور در مقابل این کار، وجوهی دریافت کرده است. شاید این عمل به خاطر آن بود که پاکور برای توسعه و آماده‌سازی تختگاه خود نیاز به پشتوانه مادی داشته است (زرین کوب ۱۳۷۷: ۳۹۶؛ ولسکی ۱۳۸۳: ۱۹۸). پاکور از راه دجله و فرات با خاور دور و چین ارتباط تجاری برقرار کرده بود. احتمال داده‌اند که پاکور از داکه‌بال پادشاه داکیا در برابر ترایانوس حمایت کرده باشد. متأسفانه داده‌های تاریخی درباره این دوره به اندازه‌ای ناچیز هستند که نمی‌توان با توجه به این آگاهی‌های اندک گزارش متقنی به‌دست داد (ولسکی ۱۳۸۳: ۱۹۸).

پاکور خود دارای دو فرزند بود. احتمال داده‌اند که یکی از پسران پاکور به نام اکسیدار (اخشیدر) توسط خسرو و با موافقت روم بر تخت ارمنستان جلوس کرده باشد. به‌هر حال پس از پاکور برادرش خسرو برای حکومت برخاست. وی پیش از این در بخش‌های غربی ایران حکومت می‌کرد و این در حالی بود که پاکور دوم و بلاش دوم، درون خاک ایران فرمان می‌راندند؛ هنگامی که احتمال حمله رومیان به ایران می‌رفت، خسرو پیک‌هایی فرستاد و پیغام داد که در صورت لزوم می‌تواند در برابر نخستین حمله‌های رومیان مقاومت کند (ولسکی ۱۳۸۳: ۱۹۹).

بنابر آگاهی‌های به‌دست آمده از کتیبه‌ای بر روی برنز از هراکلس در سال ۱۹۸۴م، پاکور دوم پدر مهرداد اهل خراسن بود (السلیحی ۱۹۴۸: ۲۱۹). تصویر پاکور بر روی سکه‌هایش بدون ریش است.



تصویر ۲۱- سکه پاکور دوم

فرمانروایی خسرو (۱۰۸-۱۳۰م)

خسرو نیز همانند برادر خود، پاکور نتوانست حکومتی همراه با آرامش ایجاد کند. وی نیز از همان آغاز پادشاهی با گروهی که مدعی تاج و تخت بودند، مواجه بود. دو تن از آنها، یکی بلاش سوم و دیگری مهرداد چهارم، برادران خسرو بودند. این دو در دوران پاکور نیز مدعی تاج و تخت اشکانی بودند. ظاهراً اندیشهٔ احیای شاهنشاهی هخامنشی در ذهن خسرو نیز جای داشت؛ اما عوامل بازدارنده نظیر آنچه گفته شد و نیز درگیری مداوم خاندان‌های اشراف و مزاحمت مداوم امپراتوران روم اجازه اجرای طرح مذکور را نمی‌داد.

نبرد با روم

هرچند انگیزهٔ حملهٔ روم این بار نیز ظاهراً تامین امنیت مرزها، کسب افتخارات و تسلط بر راه‌های بازرگانی بود اما در واقع انگیزهٔ اصلی آنها همانا گرفتن انتقام شکست فاحشان در جنگ کرهه بود. ظاهراً بهانه این جنگ چنین بود که هر دو رهبران ایران و روم توافق کرده بودند، برای تعیین فرمانروای ارمنستان همواره توافق طرفین جلب شود. چنان‌که به‌هنگام اعزام اکسیدار (اخشیدر) از سوی پاکور به‌عنوان فرمانروای ارمنستان، موافقت روم نیز جلب شده بود. اما وقتی خسرو برادر او و پسر دیگر پاکور، پارتامازیریس را به جای او به‌عنوان فرمانروای ارمنستان اعزام کرد، این انتخاب بر ترازان، امپراتور روم گران آمد و این امپراتور خودخواه تصمیم به حمله به ایران گرفت. در واقع اختلافات داخلی دولت اشکانی نیز این تصمیم‌گیری را برای او و سنای روم آسان کرد. اینک نزدیک به سی سال بود که اختلافات داخلی میان شاهزادگان اشکانی و نیز مجلس مهستان روزبه‌روز بر ضعف دولت اشکانی می‌افزود. به‌هرحال، امپراتور روم که اوضاع را به سود خویش مناسب می‌دید، از راه آتن عازم شرق شد (ولسکی ۱۳۸۳: ۱۹۹؛ زرین‌کوب ۱۳۷۷: ۳۹۷).

ترایانوس (ترازان) شصت و چهار ساله در رویاهای خویش خود را فاتحی بزرگ نظیر اسکندر می‌دید. به همین سبب در مقابل فرستادگان خسرو مقاومت کرد و حاضر به پذیرش شرایط صلح، مبنی بر این‌که پادشاه ارمنستان تاج

خود را از امپراتور روم دریافت دارد، نشد. بلکه سیاست قهر و خشم را ترجیح داد. بنابراین، امپراتور تراژان هدایای خسرو را بازگرداند و پیامی تهدیدآمیز نیز برای او فرستاد: «دوستی فرمانروایان از کردار معلوم می‌شود نه از گفتار».

ترایانوس (تراژان) در بهار سال ۱۱۴م از سوریه به ارمنستان یورش برد. پادشاه ارمنستان که یارای مقاومت در مقابل لشکریان بی‌شمار روم را نداشت، و از هیچ طریقی موفق به آرام کردن امپراتور روم نشده بود، تسلیم شد. تراژان نیز ارمنستان را به‌عنوان بخشی از قلمرو شاهنشاهی روم اعلام کرد و فرمان داد تا پنهانی پادشاه ارمنستان را نیز به قتل برسانند. آن‌گاه تراژان در بهار سال ۱۱۵م به میانرودان یورش برد و چند شهر و ولایت اسروئن، کردوئن، و آدیابن را تسخیر کرد. به طوری که از سوی سنا تشویق شد و عنوان پارتیکوس یعنی فاتح پارت را کسب کرد. وی در تیسفون سکه‌هایی ضرب کرد که بر روی آن Parthia capta به معنی «پارت مغلوب» حک شده بود. وی سپس از طریق دجله تا خلیج فارس رفت و خاراسن (دشت میشان) را تصرف کرد.

در این میان، سیاست مقابله خسرو چنین بود که او را به داخل خاک ایران بکشاند و آنگاه ضربه لازم را بر او وارد سازد؛ پس تیسفون را نیز برای او تخلیه کرد و سپاه او را تا ایلام نیز به‌دنبال خویش کشاند. تراژان بر سر راه خود شهرها و روستاها را غارت کرد. در نتیجه خشم عموم را علیه خود برانگیخت. چندی نگذشت که شورشی فراگیر علیه تراژان و سپاه او آغاز شد. از سوی دیگر ارتباط او با سوریه نیز به کلی قطع شد و ناگهان، دریافت که چگونه نقشه‌های خسرو علیه او کارساز بوده است. رومی‌ها با هدر دادن نیروی انسانی بسیار و ثروت فراوان، چیزی جز شکست از این جنگ به‌دست نیاوردند. تراژان با عجله یکی از شاهزادگان اشکانی را به نام پارتاماسپات^۱ (۱۱۶م) که با خسرو دشمنی داشت، در تیسفون بر تخت نشاند و خود سراسیمه راه بازگشت را درپیش گرفت. پارتاماسپات به‌عنوان

۱. Parthamaspatēs: ΠΑΡΘΑΜΑΣΠΑΤΗΣ

شریک رومی مدتی تخت شاهی اشکانی را به چنگ آورد. پسر خسرو اول بخش عمده‌ای از زندگی را به تبعید در روم گذراند. وی تراژان امپراتور روم را در تصرف پارت همراهی کرد. تراژان برای ضمیمه کردن پارت، تصمیم گرفت پارتاماسپات را به‌عنوان مدعی تاج و تخت اشکانی منصوب کند. اما پس از شکست روم، وی نیز به‌آسانی به‌وسیله خسرو اول شکست خورد و به روم گریخت. سپس روم به وی حکومت اسروئن را اعطا کرد. هرچند سکه‌های او نشان اکباتان را دارند؛ ممکن است در تیسفون از سوی رومی‌ها ضرب شده باشند. تصویر او نشان از پاره‌ای تأثیرات رومی دارد.



تصویر ۲۲- سکه پارتاماسپات

در این حال، شهر هترا (= الحضر) در برابر تراژان شورید و او جز عقب‌نشینی از مقابل آن راه دیگری نداشت. در این عملیات چنان تلفاتی بر او وارد شد که برای همیشه غرور جهانگیری را از سر او بیرون برد. همین امر موجب آن‌چنان اندوهی در وجود او شد که در راه بازگشت دچار سکت و بیماری استسقا شد. ظاهراً یکی از عوامل مهم پیروزی خسرو دستگاه قدرتمند جاسوسی او بود که گزارش لحظه به لحظه حرکات سپاه روم را به او خبر می‌داد. عامل دیگر، پیروزی خسرو شورشی بود که از سوی یهودیان در یهودیه و علیه سپاه روم برپا شد. در واقع قیام یهودیان در پشت جبهه تراژان او را دچار تزلزل کرد. رومیان که با واقعیت شکست خود روبه‌رو شدند،

روی به هزیمت نهادند و در راه بازگشت شهرهای نصیبین، اورفه و سلوکیه را به آتش کشیدند. آنها همچنین خیل عظیمی از یهودیان معترض را قتل عام کردند. در اینجا دشمنی شاهزادگان اشکانی با یکدیگر به روشنی موجب پیروزی تازه‌ای برای تراژان شد. برادر خسرو فرمانده سپاهی بود که در فرات مقابل رومیان می‌جنگید. وی ناگهان درگذشت و پسرش سنتروک فرماندهی سپاه را برعهده گرفت. در این حال خسرو سپاه دیگری را نیز به فرماندهی پسر خود پارتامازیریس به شمال میانرودان فرستاد تا با سپاه روم نبرد کند. دو سپاه همزمان علیه روم وارد عمل شدند؛ اما میان دو شاهزاده اختلاف ایجاد شد، به طوری که تراژان از این فرصت استفاده کرد و به پارتامازیریس وعده پادشاهی ایران را داد. در این میان سنتروک به قتل رسید و تراژان در تیسفون پارتامازیریس را شاه اعلام کرد و در آنجا سکه به نام او زدند؛ اما مردم پادشاهی او را نپذیرفتند. در این حال، خسرو پس از عزیمت تراژان، بلافاصله به تیسفون آمد و شاه غاصب را از تخت بیرون کشید. مقاومت در مقابل سپاه روم در جای جای ایران دیده می‌شد. در بیرون از ایران نیز ارمنستان، هترا در جنوب موصل و شهر دوراروپوس پایگاه مقاومت ایرانیان به شمار می‌رفت. تراژان از این لشکرکشی سودی نبرد و این عملیات سه‌ساله جز تلفات سنگین انسانی و هزینه‌های گزاف که بر مردم روم تحمیل شده بود برای او عایدی نداشت. تراژان در سال ۱۱۷م به علت بیماری درگذشت (ولسکی ۱۳۸۳: ۲۰۰-۲۰۴). در این میان دختر خسرو و تخت پادشاهی او به دست رومی‌ها افتاد. اگرچه وی توانست دختر خود را به زودی از دست امپراتور جدید، هادریان بیرون آورد؛ تخت شاهی برای چند سال نزد آنان باقی ماند تا موضوع مذاکرات صلحی دیگر معین شود. به هر حال، روابط ایران و روم پس از چندی، دوباره به حال عادی بازگشت و رود فرات به‌عنوان مرز مشترک معین شد. هرچند خسرو توانست بر برخی مناطق غربی میانرودان تسلط یابد؛ اما اوضاع داخلی حکومت اشکانی بسیار ناپایدار و نگران‌کننده بود. از جمله نزاعی که از سال‌ها پیش میان خسرو و بلاش سوم (پیش از این بلاش دوم گفته می‌شد) مطرح بود؛ سرانجام به سود بلاش به پایان رسید (ولسکی ۱۳۸۳: ۲۰۵؛ زرین کوب ۱۳۷۷: ۳۹۸).



تصویر ۲۳- سکه خسرو اول

جانشینان خسرو بلاش سوم^۱ (۱۰۵-۱۴۷م)

بلاش سوم در اواخر فرمانروایی پاکور دوم در حدود ۱۰۵م ادعای پادشاهی کرد. وی در طول فرمانروایی ارد اول (۱۰۹ تا ۱۲۹م) نیز به ادعای خود ادامه داد. بلاش پس از مرگ ارد توانست تا پایان حیات به فرمانروایی خود بپردازد. وی ناچار به برخورد با مهاجمان شمالی و منازعان داخلی حکومت، از جمله مهرداد چهارم (۱۲۹ تا ۱۴۰م) و یکی از شاهان گمنام (۱۴۰م) بود. سکه‌های باقیمانده از او فراوان و بیش از همه فرمانروایان اشکانی است. نوشته‌های سکه‌های وی به زبان و خط پهلوی نگاشته شده‌اند.

از جمله حوادث دوران بلاش سوم حمله طوایف آلان از دربند قفقاز به آذربایجان و سپس به داخل خاک ایران و ارمنستان بود. ظاهراً بلاش این تهاجم را با پرداختن رشوه و هدایای بسیار دفع کرده است. برخی گزارش‌ها حاکی از آن است که بلاش پادشاه گرجستان را مسبب این یورش می‌دانست و به همین سبب از او نزد هادریان شکایت کرد، امپراتور روم نیز او را به دربار روم فراخواند. اما وی از این فرمان پیروی نکرد و پس از مرگ امپراتور به دربار روم شتافت. در این حال، جانشین او، آنتونیوس

۱. ΟΛΑΓΑΣΙΗΣ ΙΙΙ

پارسا از مجازات او صرف نظر کرد. آنتونیوس بدون رضایت شاه اشکانی نامزد مورد نظر خود را در ارمنستان بر تخت نشاند (ولسکی ۱۳۸۳: ۲۰۵-۲۰۶؛ برای پاره‌ای تفاوت‌ها که تا پایان دوران اشکانی ادامه دارد نک: زرین کوب ۱۳۷۷: ۳۹۸ بی).



تصویر ۲۴- سکه بلاش سوم

مهرداد چهارم^۱ (فرمانروایی ۱۲۹-۱۴۰م)

کتیبه برنزی هراکلس مکشوفه در ۱۹۸۴ نشان می‌دهد که مهرداد چهارم — مدعی شاهنشاهی اشکانی — پدر بلاش چهارم بود (السلیحی ۱۹۸۴: ۲۱۹).



تصویر ۲۵- سکه مهرداد چهارم ضرب اکباتان

1. Mithradates IV

یک شاه ناشناس (۱۴۰م)

در سال ۱۴۰م شخصی به‌عنوان مدعی شاهنشاهی برخاست. وی در دوران بلاش سوم (۱۰۵ تا ۱۴۷م) سر به شورش برداشته بود. سکه‌های او بسیار شبیه بلاش است؛ اما تاج او چهار رشته دارد که شاید نشان قدرت یا ولایات بیشتری است که در اختیار داشته است. نام مرسوم ارشاک به‌طور عمده یا سهو بر روی سکه او درج نشده است. برخلاف مهرداد چهارم (۱۲۹ تا ۱۴۰م) که در همان مدت شورش کرده بود و با تصویری مشابه، این شاه نامش را بر روی سکه‌اش ننهاده است.



تصویر ۲۶- سکه یکی از شاهان ناشناس

بلاش چهارم (۱۴۷-۱۹۱م)

وی نیز از اعضای خاندان اشکانی بود. کتیبه برنزی هراکلس که در سال ۱۹۸۴م کشف شد، نشان می‌دهد بلاش چهارم، پسر مهرداد چهارم بوده است. به‌نظر می‌رسد بلاش چهارم به گونه‌ای صلح‌آمیز به پادشاهی رسیده است (السلیجی ۱۹۸۴: ۲۱۹). در دوران این پادشاه، صلح و آرامش میان دو شاهنشاهی ایران و روم، دوباره برهم خورد. این دوره از تاریخ روم با فرمانروایی مارکوس اورلیوس، امپراتور فیلسوف ماب روم مصادف بود. این بار نیز به بهانه ارمنستان و تخت زرین تیسفون، جنگی دیگر میان دو شاهنشاهی ایران و روم و البته از سوی بلاش سوم آغاز شد. در واقع بلاش با عمل آنتونیوس پارسا مبنی بر تعیین نامزدی خود برای حکومت ارمنستان موافق نبود. اما احتمال داده‌اند که همان اندیشه دیرباز گسترش شاهنشاهی و احیای دوران

پرافتخار گذشته، انگیزه واقعی بلاش در طرح این حمله بوده است. به هر حال بلاش حمله را از دو سو آغاز کرد و در ارمنستان یکی از شاهزادگان اشکانی را به نام پاکور بر تخت نشاند و پس از فتح ادسا وارد سوریه شد (ولسکی ۱۳۸۳: ۲۰۶).

در این میان، انگیزه رومی‌ها برای این جنگ همانا حمله بلاش چهارم به ارمنستان و به تخت نشاندن نامزد خود در ارمنستان بدون رضایت امپراتور روم بود. بدین ترتیب، حاکم رومی کاپادوکیه به نام سهداتیوس به ارمنستان حمله کرد اما در نزدیکی فرات به محاصره سپاه پارت درآمد و با تمام لشکر خود به هلاکت رسید. بنابراین رومی‌ها بر آن شدند تا حمله گسترده‌ای به شرق آغاز کنند. سه لشکر بزرگ از سه جانب به پارت یورش بردند: یکی از این سه لشکر تحت فرماندهی پرسیکوس، ارمنستان را تسخیر کرد. لشکر دیگری به فرماندهی کاسیوس به میانرودان تاخت و در امتداد فرات تا نزدیکی دورا اوروبوس پیش راند. لوسیوس و روس نیز در حدود رودهای رن و دانوب به انطاکیه سرازیر شد (۱۶۲م). در اثر این جنگ سلوکیه بابل که یکی از زیباترین شهرهای یونانی نشین به شمار می‌رفت، دستخوش حریق و غارت شد (زرین‌کوب ۱۳۷۷: ۴۰۲). پس از فتح سلوکیه، کاسیوس به تیسفون تاخت و کاخ بلاش را ویران ساخت. ظاهراً رومی‌ها به آرزوی دیرین خود رسیده بودند. اما آنچه همواره برای اشکانیان حایز اهمیت بود؛ عدم دسترسی روم به مناطق داخلی ایران بود. در واقع رومی‌ها هیچگاه موفق به تصرف ایران نشدند و سقوط اشکانیان نه به وسیله امپراتوران روم، بلکه از سوی خود ایرانیان صورت گرفت (ولسکی ۱۳۸۳: ۲۰۷). در این گیرودار، ناگهان در میانرودان بیماری آبله و طاعون لشکریان روم را به سان برگ‌هایی که در اثر باد پاییزی فرو می‌ریزند، بر زمین ریخت. این برگ‌ریزان به اندازه‌ای غافلگیرانه بود که حتی به فاتحین فرصت گردآوری غنایم را نیز نداد. بیماری به دنبال مهاجمین تا شمال ایتالیا و تا حوالی رودخانه رن و منطقه گالیا نیز کشیده شد. بنابراین، لشکرکشی پرهزینه و پرهیاهوی رومی‌ها به نتیجه‌ای نرسید و در واقع هیاهوی بسیار برای هیچ به شمار رفت. جز این که حاصل این جنگ‌های مهیب و پر تلفات، آن بود که در شمال میانرودان چند شهر در زمره متعلقات روم درآمد. اما این چند شهر در مقابل آن همه احساسات ضد رومی و آن چنان کشتار بزرگ چیزی به حساب نمی‌آمد. با این همه،

بلاش چهارم فرصتی برای تجدید جنگ و استرداد آن چند شهر را نیافت. وی پس از وفات جای خود را به بلاش پنجم داد (ولسکی ۱۳۸۳: ۲۰۷-۲۰۸؛ زرین کوب ۱۳۷۷: ۴۰۲ ب).^۱



تصویر ۲۷- سکه بلاش چهارم

درهم‌های بدون تاریخ نیز نام او را به پارتی درج کرده‌اند. بزخی سکه‌های برنزی نیز چهره او را به صورت تمام رخ نشان می‌دهند. خسرو دوم نیز در سال ۱۹۰ م مدعی پادشاهی بوده است.

بلاش پنجم (۱۹۱-۲۰۸ م)

دوران بلاش پنجم شاهنشاهی روم با کشمکش‌های داخلی مواجه شده بود. در این زمان سه تن در روم مدعی شاهنشاهی بودند و از جمله میان امپراتور روم سپتموس سوروس از یکسو و امپراتور سوریه پسه‌نیوس‌نیگر^۱ از سوی دیگر اختلاف ایجاد شده بود. اهالی شمال میانرودان نیز از حکومت رومی‌ها ناراضی بودند و بدین سبب دست به شورش زدند و نصیبین را محاصره کردند. سپتموس سوروس، امپراتور روم نیز به بهانه رفع محاصره نصیبین، لشکرکشی دیگری به شرق کرد (۱۹۵ م).

1. Pescennius Niger

وی بدین ترتیب به میانرودان آمد و اسروئن و ادیابن را نیز اشغال کرد و به نام خود سکه زد. اما به زودی به خاطر شورش داخلی در روم، ناچار ادامه جنگ را رها کرد. بلاش از این فرصت سود جست و سرزمین‌هایی را که پیش از این در شمال میانرودان از دست داده بود، بازپس گرفت. ارمنستان نیز به فرمان او درآمد. در این میان بلاش پنجم نیز دچار شورشی در نواحی شرقی کشور شد. این شورش ظاهراً از سوی مادی‌ها و پارسیان بود. به هر حال بلاش به زودی این شورش را فرونشاند و به ادامه جنگ در شمال میانرودان پرداخت. حاصل این جنگ‌ها سقوط دوباره ارمنستان بود و این کشور تسلیم شد. آبگار، فرمانروای اسروئن (= خسروان) نیز از در صلح درآمد. پارتیان بدون ادامه جنگ از محاصره نصیبین دست کشیدند. در این حال، رومی‌ها در سال ۱۹۷م لشکرکشی تازه‌ای را آغاز کردند. امپراتور روم، سپتموس سوروس، همانند ماجراجویی غارتگر از راه فرات به سلوکیه و بابل وارد شد. بلاش یارای مقاومت در خویش ندید، بنابراین راه پایتخت در برابر سربازان مزدور روم که به طمع غارتگری به همراه امپراتور آمده بودند، بازماند. کشتار و غارت تیسفون که اینک یکی از شهرهای زیبا و ثروتمند جهان به شمار می‌رفت، در تاریخ سابقه نداشت. رومی‌ها شهر را به آتش کشیدند. تمامی مردان را هلاک کردند و در حدود صد هزار تن از زنان و کودکان را به اسارت بردند. پس از فجایع، بیماری و قحطی به درون شهر سرازیر شد. سربازان ناچار از ریشه گیاهان تغذیه می‌کردند. بلاش پس از این فاجعه تا ده سال دیگر نیز حکومت کرد. ظاهراً این مدت نیز به جنگ و نزاع با نجبا و مدعیان شاهنشاهی سپری شد. پس از او هر دو پسرش، بلاش و اردوان نیز مدعی حکومت شدند (ولسکی ۱۳۸۳: ۲۰۸-۲۱۲؛ زرین کوب ۱۳۷۷: ۴۰۴). از ویژگی‌های این دوره که سرعت سقوط شاهنشاهی اشکانی را بیشتر می‌کرد، تلاش همه‌جانبه نیروهای داخلی در جهت تضعیف شاه اشکانی بود. اشراف و خاندان‌های اشکانی هریک برای خود سپاه مستقلی داشتند. برای نمونه سورنا از سپاه مجهز و آماده صد هزار نفری برخوردار بود. این سپاه مرکب از مردم روستایی و کسانی بود که ضمن اشتغال به امور خود هرگاه لازم بود، آماده رزم می‌شدند و در صورت لزوم در خدمت شاه اشکانی بودند؛ اما شاه به منظور استفاده از این امکانات ناچار به تأمین نظرات و خواسته‌های اشراف و

بزرگان بود تا در صورت نیاز بتواند از امکانات آنها بهره‌مند شود. همین رویه به تدریج موجب تضعیف قدرت شاه و تقویت نیروهای محلی شده بود. دشمنی شاهزادگان اشکانی بر سر کسب قدرت و شاهنشاهی و درنهایت بی‌تدبیری برخی شاهان اشکانی از عوامل دیگر در جهت نابودی آنها بود. ظاهراً همین عوامل سبب شد که ساسانیان بتوانند به آسانی پیکره این شاهنشاهی را در هم بشکنند (ولسکی ۱۳۸۳: ۲۰۹).



تصویر ۲۸- سکه بلاش پنجم



تصویر ۲۹- سکه بلاش پنجم ضرب اکباتان
پشت سکه: نیکه مقام شاهی را به بلاش اهدا می‌کند.

بلاش ششم (۲۰۸-۲۲۸م)

پس از مرگ بلاش پنجم، دو فرزند او، بلاش ششم و اردوان چهارم هر دو مدعی شاهنشاهی شدند و به نزاع برخاستند. سرانجام اردوان موفق به تسخیر ماد و پارس شد. ظاهراً سران و خاندان‌های این دو ایالت از بلاش حمایت نکردند. این جنگ و ستیز داخلی، سرانجام درخت شاهنشاهی اشکانی را که زمانی به‌مثابه درختی کهنسال و عظیم بود، از ریشه بیرون آورد. به‌طوری‌که گفته‌اند امپراتور جدید روم، آنتونیوس اورلیوس، مشهور به کاراکالا سقوط شاهنشاهی اشکانی را به سنای روم شادباش گفت. گزارش‌هایی که از این دوره باقی است، نشان می‌دهد بلاش ششم به دو تن از مخالفان دولت روم پناهندگی سیاسی داد. این رفتار بهانه‌ای به دست کاراکالا داد تا به تهدید ایران بپردازد. هرچند که بلاش سرانجام در اثر فشار برادرش و گروهی از نجبا ناچار شد آن دو تن مخالف دولت روم را به کشورشان مسترد دارد و از درگیری با روم بپرهیزد (ولسکی ۱۳۸۳: ۲۱۳؛ زرین کوب ۱۳۷۷: ۴۰۳).



تصویر ۳۰- سکه بلاش ششم ضرب اکباتان

اردوان چهارم (۲۱۶-۲۲۴م)

آخرین شاهنشاه اشکانی

اردوان چهارم که معمولاً آخرین پادشاه اشکانی به‌شمار می‌رود، در اوایل حکومت خویش، همواره از سوی رومی‌ها تهدید شده است. از جمله این تهدیدها و مهم‌تر از

همه کاراکالا بود که به شدت چشم طمع به ثروت‌های شرق دوخته بود. وی که رویای جانشینی اسکندر مقدونی را در سر می‌پرورانید، به‌منظور یورش به شرق، فرمانروایان اسروئن و ارمنستان را دستگیر کرد تا راه خود را برای حمله به پارت هموار سازد. گویند او برای رسیدن به اهداف خود دست به طرح نقشه‌هایی زد از جمله آن که دختر اردوان را خواستگاری کرد و طی مجلسی همه سران پارت را به هلاکت رساند. اما موفق به قتل اردوان نشد. باری کاراکالا میانرودان را تصرف کرد و تا آدیابن پیش رفت اما پارتیان در بهار ۲۱۷م به ضد حمله دست زدند و در این اثنا کاراکالا به دست نگهبانان خویش به قتل رسید. ماکرینوس که جنگ با ایران را ادامه داد سرانجام شکست خورد و ناچار به مصالحه و پرداخت غرامت سنگینی شد.

آخرین برخوردهای ایران و روم نشان می‌دهد که اردوان از قدرتی قابل توجه برخوردار بوده است هرچند که جنگ‌های داخلی موجب نابودی پارتیان شد. شواهد نشان می‌دهد که حتی مجلس نجبا و اشراف پارت نیز از این همه جنگ و ستیز داخلی خسته و بیزار بودند، زیرا هنگامی که با شورش تازه‌ای که توسط اردشیر و پدرش بابک علیه شاهان محلی در پارس ایجاد شده بود، مواجه شدند؛ هیچ‌گونه واکنشی به سود اردوان نشان ندادند و حتی پنهانی به دشمن نیز یاری رسانیدند (ولسکی ۱۳۸۳: ۲۰۸ تا ۲۱۵؛ زرین کوب ۱۳۷۷: ۴۰۵).



تصویر ۳۱- سکه اردوان چهارم ضرب اکباتان

تیرداد سوم^۱ (فرمانروایی ۲۲۴-۲۲۸م؟)

سلوود سکه‌های تیرداد سوم را به‌خاطر متن نامشخص روی سکه به اردوان چهارم نسبت داده بود (۱۹۸۰: ۸۹، ۴)

اما چندی بعد با پیدا شدن سکه دیگری، وی در مقاله دیگر خود این اشتباه را اصلاح کرد (۱۹۹۰: ۱۵۷). اکنون مشخص شده که متن سکه عبارت از $\text{trdat} = \text{tir}$ (تیرداد) است؛ هرچند که نام اردوان چهارم هنوز بر روی تمامی سکه‌های تیرداد سوم آمده است. یکی دیگر از پارتیان با همین نام در سال ۲۱۶م به‌عنوان شاه ارمنستان برگزیده شده بود؛ اما نمی‌توان مطمئن بود که این همان تیرداد باشد که این سکه را ضرب کرده است. شاه ارمنستان ظاهراً پیش از نبرد نهایی با ساسانیان در گذشته بود. افزون بر این، ممکن است تیرداد سوم آخرین پادشاه پارت بوده باشد؛ این نیز ممکن است که این سکه‌ها در شرایطی بحرانی ضرب شده‌اند؛ زیرا سطر دوم حروف آرامی بر پشت سکه به‌صورت دو سطر فشرده بر بالای کماندار آمده است.

درباره تاریخ فرمانروایی تیرداد سوم می‌توان با احتیاط گفت که پس از درگذشت اردوان چهارم (۲۱۶ تا ۲۲۴م) بوده است؛ زیرا تیرداد نام خود را بر سکه‌های خداوندگار خود افزوده است، بدون این که نامی از خود بیاورد. به‌نظر محتمل می‌نماید که او اندکی پیش از اتمام کار خویش، علیه اردشیر مبارزه کرده است. ممکن است وی شکست خورده و به قتل رسیده و یا به ارمنستان گریخته باشد. گروهی از شاهان و فرماندهان بودند که در ارمنستان پس از غلبه ساسانیان بر پارتیان به نام تیرداد خوانده می‌شدند. این واقعیت که تیرداد خود را شاه خوانده است، نشان می‌دهد که وی یکی از شاهزادگان اشکانی نبوده است. ممکن است وی یکی از فرماندهان عالی رتبه بوده که در دستگاه اشکانیان خدمت می‌کرده و جانشین اردوان چهارم نبوده است.

بدون شک پس از شکست و مرگ اردوان چهارم کارکنان ضرابخانه پارتی ناچار بودند به‌سرعت روی به سوی اربابان تازه بیاورند. حاکمان تازه نیز ناچار به ضرب سکه‌های تازه بودند و کارکنان جدید در برش سکه‌ها مهارت کافی نداشتند. هدف

اصلی از ضرب سکه در شرایط تازه پرداخت دستمزد سربازان بود؛ بدون این که توجه چندانی به تصویر روی سکه شود. هیچ سکه چهار درهمی از اردوان چهارم یا تیرداد سوم در دست نیست؛ اما بلاش ششم (۲۰۸ تا ۲۲۸ م) ضرب سکه‌های چهار درهمی را تا سال ۲۲۸ م ادامه داد.



PDC 10933

تصویر ۳۲- سکه تیرداد سوم ضرب اکباتان

چگونگی سقوط شاهنشاهی پارتی

فقر منابع حتی چگونگی سقوط شاهنشاهی اشکانی را به روشنی نشان نمی‌دهد. تاریخ‌نگاران یونانی - رومی جز به ثبت وقایع جنگ‌های ایران و روم، آن هم به شیوه‌ای تبلیغی که خوشایند رومیان باشد، به ضبط واقعیات نپرداخته‌اند. اما آنچه از رویدادهای دوره‌های بعد و بررسی داده‌های تاریخی، باستان‌شناختی و زبان‌شناختی به دست می‌آید؛ می‌توان به خوبی دریافت که شاهان و سرداران و اندیشمندان عصر اشکانی خط‌مشی روشنی را دنبال می‌کردند. آنان می‌دانستند آنچه پیکره این سرزمین را برپا می‌دارد و استحکام می‌بخشد، حفظ سنت‌های راستین و ارزشمند دوران هخامنشی است که در قالب کردار کوروش و داریوش متجلی شده است و آثار آن را می‌توان در سنت‌ها و نشانه‌های هویت ایرانیان باز یافت. اما آنچه در درازنای نیم‌هزاره مانع از رسیدن به چنین آرمانی شد، عواملی بود که به بیشتر آنها پیش‌تر اشاره شد. برخی از این عوامل عبارت بودند از اختلافات داخلی شاهان و شاهزادگان

اشکانی بر سر کسب قدرت. امری که در تمام مدت فرمانروایی اشکانی ادامه یافت و هرچه به پایان عمر این سلسله نزدیکتر می‌شد، سرعت بیشتری می‌گرفت. انسجام و هماهنگی لازم میان خاندان‌های بزرگ که نقش چشمگیری در سیاست‌های کلان مملکت داشتند، وجود نداشت. گروهی از این بزرگان به هواداری از روم به آرمان ایرانیان خیانت می‌کردند. سرانجام استمرار جنگ‌های داخلی و نزاع‌های طولانی بر سر قدرت که موجب خستگی و بی‌زاری نجبا و اهرم‌های قدرت در درون فرمانروایی اشکانی شده بود؛ به‌طوری‌که حتی به هنگام شورش اردشیر در پارس، نجبای مذکور به سود شورشیان وارد معرکه شدند. اردشیر بابکان از سوی پدر به ساسان، متولی معبد ناهید در استخر، و از سوی مادر به خاندان شاهان بازرنگی استخر پارس منسوب بود. اردشیر به تدریج شاهان محلی پارس را از سر راه خود برداشت و سرانجام به شاهی پارس رسید. پس از سرنگونی بلاش به دست اردوان (۲۲۴م) اختلاف میان اردشیر و اردوان وسعت یافت و اردشیر نواحی کرمان، لصفهان و میشان را نیز تسخیر کرد. سرانجام در نبردی که میان اردشیر و اردوان در دشت هرمزدجان در گرفت، اردوان به قتل رسید و با این ترتیب یکی از شاهنشاهی‌های شگفت‌انگیز مشرق زمین از صحنه روزگار ناپدید شد. اما باید به یاد داشت که برچیده شدن بساط حکومت اشکانی به معنی نابودی ایران و تمدن عظیم و گران‌سنگ آن نبود. ایران و هویت آن درخت کهنسالی است که هیچ باد ناموافقی قادر به شکستن آن نبوده و نخواهد بود.

فهرست شاهان اشکانی بر اساس سال پادشاهی (برگرفته از Parthia.com)

نام	فرمانروایی	ملاحظات
ارشک اول	۲۴۷ تا ۲۱۱ ق م	
ارشک دوم	۲۱۱ تا ۱۹۱ ق م	
فریابت	۱۹۱ تا ۱۷۶ ق م	
فرهاد اول	۱۷۶ تا ۱۷۱ ق م	
مهرداد اول	۱۷۱ تا ۱۳۸ ق م	
فرهاد دوم	۱۳۸ تا ۱۲۲ ق م	

	۱۲۷ تا ۱۲۵ ق م	دوران فترت
	۱۲۷ تا ۱۲۴ ق م	اردوان اول
گودرز یکم از ۹۵ تا ۹۰ ق م مدعی پادشاهی بود.	۱۲۳ تا ۸۸ ق م	مهرداد دوم
	۹۰ تا ۸۰ ق م	ارد اول
در سال ۸۰ ق م شاه ناشناس دیگری نیز مدعی پادشاهی بود. از ۷۷ تا ۷۰ ق م سنتروک نیز مدعی پادشاهی بود.	۸۰ تا ۷۰ ق م	شاه ناشناس
در سال ۷۰ ق م داریوش از ماد آتروپاتن نیز مدعی پادشاهی بود.	۷۰ تا ۵۷ ق م	فرهاد سوم
	۵۷ تا ۵۴ ق م	مهرداد سوم
همزمان در سال ۳۹ ق م پاکور یکم نیز پادشاهی کرد.	۵۷ تا ۳۸ ق م	ارد دوم
از سال ۲۹ تا ۲۶ ق م تیرداد یکم مدعی پادشاهی بود.	۳۸ تا ۲ ق م	فرهاد چهارم و ملکه موزا
	۲ ق م تا ۴ م	فرهاد؟
	۶ م	ارد سوم
	۸ تا ۱۲ م	وَن اول
از سال ۲۵ تا ۲۶ ق م تیرداد دوم نیز مدعی پادشاهی بود.	۱۰ تا ۲۸ م	اردوان دوم
	۴۰ تا ۴۷ م	وردان اول
از سال ۵۰ تا ۶۵ م سنابر مدعی پادشاهی بود.	۴۰ تا ۵۱ م	گودرز دوم
	۵۱ م	وَن دوم
از سال ۵۵ تا ۵۸ م وردان دوم مدعی پادشاهی بود.	۵۱ تا ۷۸ م	بلاش اول
	۷۷ تا ۸۰ م	بلاش دوم
از سال ۸۰ تا ۹۰ اردوان سوم نیز مدعی پادشاهی بود.	۷۸ تا ۱۰۵ م	پاکور دوم
همزمان از سال ۱۰۹ تا ۱۲۹ م اوسروئس نیز پادشاهی کرد همچنین در سال ۱۱۶ م پارتاماسپات نیز مدعی پادشاهی بود. نیز مهرداد چهارم از سال ۱۲۹ تا ۱۴۰ م مدعی بود.	۱۰۵ تا ۱۴۷ م	بلاش سوم

بلاش چهارم	۱۴۷ تا ۱۹۱ م	در سال ۱۹۰ م اوسروئس دوم نیز مدعی پادشاهی بود.
بلاش پنجم	۱۹۱ تا ۲۰۸ م	
بلاش ششم	۲۰۸ تا ۲۲۸ م	همزمان از ۲۱۶ تا ۲۲۴ م حکومت اردوان چهارم. تیرداد سوم نیز از ۲۲۴ تا ۲۲۸ م (؟) مدعی پادشاهی بود.

فرهنگ پارتی (فرهنگ تسامح)

پژوهشگران دیرینه‌ترین سازمان جامعه ایرانی را بر اساس اوستا، شیوه دودمانی یا vīs (ویس) معرفی کرده‌اند. براین اساس، ویس خود مجموعه‌ای از nāmāna (خانه) هاست و سرپرستی mān (خانه) با mānbed (مانبد) بوده است. به همین ترتیب، مجموعه‌ای از vīs ها را zand (قبیله) می‌دانند که به سرپرستی zandbed (زندبد) یا رئیس قبیله اداره می‌شد و گروهی از zand ها را dahyu (دهیو) یا قوم و سرزمین می‌نامند که زیر نظر dahyubed (دهیوبد) یا رئیس قوم و سرزمین اداره می‌شده است. ترتیب این سازمان اجتماعی را به بیان ساده‌تر می‌توان خانواده، طایفه، قبیله و قوم نامید (کریستن سن ۱۳۷۸: ۱). از آنجا که سازمان اجتماعی مندرج در اوستا مربوط به نظام دودمانی پدرسالاری در میان اقوام آریایی است، می‌توان تصور کرد که هم‌زمان با ورود آنها به فلات ایران، شیوه اجتماعی پیشرفته‌تری در میان اقوام بومی ساکن این فلات رواج داشته است. ظاهراً می‌توان چنین پنداشت که از ترکیب شیوه اجتماعی اقوام چادر نشین و گله‌دار آریایی از یک سو، و از سوی دیگر تمدن‌های ساکن در فلات ایران، شیوه شاهنشاهی ماد و هخامنشی به‌وجود آمد.

ایجاد خاندان‌های بزرگ زمین‌دار

برای آگاهی از چگونگی پیدایش خاندان‌های بزرگ و نفوذ آنها در شاهنشاهی‌های هخامنشی، اشکانی و ساسانی باید نخست نگاهی به اوضاع و احوال سیاسی و اجتماعی آن زمان افکند. هخامنشیان در اوج قدرت سیاسی خود، بر منطقه بسیار وسیعی از آسیا و آفریقا فرمان می‌راندند. به همین سبب خود را xšāyaōiyānām «شاه شاهان» و

xšāyaōiyānām dahyūnām wispazānām «شاه کشورهای شامل همه‌گونه مردم» و شاه در این سرزمین بزرگ دورودراز می‌نامیدند. بدیهی است که این مناطق هر یک زبان، دین، آداب و سنت‌های ویژه خود را داشتند. ایجاد هماهنگی میان این فرهنگ‌های متفاوت نیاز به تدبیر و نیروی مدیریت هوشمندانه داشت و هخامنشیان از این نیرو و تدبیر هوشمندانه بهره‌مند بودند (ویسهوفر ۱۹۹۶: ۲۹).

از سویی دیگر، ویژگی ساختار درونی فرمانروایی هخامنشی، همان‌گونه که در بالا یادآور شدیم، عبارت از اتحاد اقوام گوناگون بود. هم‌کتیبه‌های هخامنشی و هم‌گزارش‌های تاریخ‌نگاران باستان، نظیر هرودوت مؤید آن است که شاهنشاهی هخامنشی و وابستگان (bandakā = بندگان) آنها بر اساس تقسیم‌بندی اوستایی (قبیله، طایفه و خانواده)، و از ترکیب اقوام پارس، پاسارگادی‌ها، مارافی‌ها و ماسپی‌ها و غیره ایجاد شده بود. در این میان، مقام‌های کلیدی در اختیار گروه کوچکی از اشراف ایرانی بود. سرزمین‌های تابعه شاهنشاهی به شهر (ساتراپ)‌های متعددی تقسیم می‌شد که هر یک سالیانه مبالغی را به‌عنوان مالیات (خراج) به خزانه شاهی واقع در مرکز فرمانروایی می‌فرستادند. هرچند، گاه خیزش‌ها و شورش‌هایی در سرزمین‌های تابعه روی می‌داد، شهرها نسبت به شاهنشاهی وفادار بودند و معمولاً رفاه و امنیت سرزمین خود را در گرو این وفاداری می‌دانستند. نظام حکومتی هخامنشی از ویژگی آزادمنشی برخوردار بود و به‌طور کلی آزادی مذهب و استفاده از زبان‌های محلی در میان ملت‌های تابعه وجود داشت (آملی‌کورت ۱۳۷۸: ۱۳۰).

افزون بر این، شاه مقدار بسیاری زمین‌های کشاورزی داشت که افرادی بر روی آنها کار می‌کردند. به‌جز شاه، آنها که در زمره بستگان و یاران او به‌شمار می‌رفتند، نیز از حق مالکیت اراضی کشاورزی برخوردار بودند. به‌طوری که خاندان شاهی، نجیب‌زادگان ایرانی و درباریان، زمین‌ها و املاک گسترده‌ای داشتند. از جمله می‌توان به گوبریاس که از یاران نزدیک داریوش یکم و از همراهان او در لشکرکشی علیه اسکیت‌ها بود، و از آرتیستون، دختر کوروش و همسر داریوش، و از آرتافرن برادر داریوش نام برد. بدین ترتیب، می‌توان تصور کرد که اشراف و بزرگان دربار هخامنشی نیز هر یک از امتیازهای ویژه‌ای برخوردار بودند و ضمن خدمت به امپراتور، خود

فرمانروایی کوچکی در درون شاهنشاهی داشتند و باغ‌ها و اراضی کشاورزی خود را برای اداره به کشاورزان خود می‌سپردند. همه این‌ها در اداره شاهنشاهی و تأمین اقتصاد آن، نقش تعیین‌کننده‌ای داشتند. بدین ترتیب، ساختار داخلی نظام فرمانروایی هخامنشی بدان حد منسجم و پایدار بود که سلوکیان (۳۱۱-۱۴۶ ق م) نیز حکومت خود را بر همین اساس بنیان نهادند (املی کورت ۱۳۷۱: ۱۳۵؛ ویسهوفر ۱۹۹۶: ۲۹).

پاره‌ای منابع، شمار خاندان‌های اشرافی را هفت خاندان دانسته‌اند. چنان‌که مشهور است، داریوش هخامنشی به اتفاق شش تن از یاران خود که هر یک نماینده یکی از طوایف ساکن پارس بودند، علیه گئوماته برخاستند. ظاهراً اصل این خاندان‌ها از زمان زردشت وجود داشتند و به قول طبری، گشتاسپ شاه به هفت تن از این بزرگان بالاترین مقام موروثی را بخشید. حتی ارشک، مؤسس سلسله اشکانی نیز به وسیله هفت تن از نمایندگان اشراف بر تخت نشست. در دوران ساسانی نیز وجود هفت خاندان تأیید شده است. طبری سه تن از آنها، یعنی کارن، سورن و سپندیار را با لقب پهلوی یا پهلوی (= پارتی) یاد می‌کند. بنابراین، رسم بر آن بود که همواره هفت خاندان را از همه معتبرتر بدانند (نلدکه ۱۳۷۸: ۴۶۴؛ کریستین سن ۱۳۷۸: ۲-۳؛ زرین کوب ۱۳۷۷: ۳۴۷). اما به نظر می‌رسد این عدد هفت تنها جنبه نمادین داشته باشد؛ زیرا بدیهی است که نمی‌توان افراد معینی را طی چندین سده بر یک منوال و دارای قدرتی پایدار تصور کرد. بلکه اعتبار و قدرت این خاندان‌ها بستگی به اوضاع و احوال سیاسی و تحولات آن داشته است و مسلماً اعتبار طبقات گوناگون بستگی به مالکیت آنها بر اراضی داشته است. گروهی از این طبقات، دهقانانی بودند که هر یک صاحب املاک متفاوتی بودند و از معتمدان محلی و گردانندگان واقعی حکومت‌ها به‌شمار می‌رفتند (نلدکه ۱۳۷۸: ۴۶۸). به همین جهت همواره دغدغه و نگرانی شاه اشکانی به‌واسطه افزایش تعداد و نفوذ خاندان‌های مذکور افزایش می‌یافت. با این‌همه، گاه رقابت میان خاندان‌های یاد شده از این نگرانی می‌کاست (زرین کوب ۱۳۷۷: ۳۵۰).

تاریخ‌نگاران معاصر درباره چگونگی اوضاع سیاسی پارتیان برآنند که دوران آنها دوره تحولی تازه در ساختار شاهنشاهی ایران بوده است که دوره گذار از پادشاهی موروثی به پادشاهی انتخابی به‌شمار می‌رود. گزارش‌های تاریخ‌نگاران باستان این تحول

را تأیید کرده است. در میان منابع بسیار محدودی که از اوضاع و احوال اجتماعی پارتیان باقی است، گزارش یوستی بیش از همه قابل تأمل است. وی گفته است: «ایرانیان پس از جدایی از شاهنشاهی مقدونی توسط شاه اداره می‌شدند. شاه اشکانی از میان شورایی از بزرگان تعیین می‌شد. تاریخ‌نگاران دیگری نیز دربارهٔ اوضاع اجتماعی پارتیان گزارش داده‌اند. وجود خاندان‌های اشراف به‌وسیلهٔ همهٔ تاریخ‌نگاران تأیید شده است. این خاندان‌ها به‌سبب اصل و نسب و ثروت فراوان، از امتیازهای خاصی برخوردار بودند. تاسیتوس گزارش داده که «... مهرداد دوم، شاه پارت، به‌سبب خشونت و بی‌رحمی خود، پس از جنگ ارمنستان، توسط مجلس مهستان از پادشاهی خلع شد و برادرش ارد جای او را گرفت». نکتهٔ قابل تأمل آن است که در دوران اشکانی اشرافی‌گری پارتی (آزادان) بدان پایه از قدرت و نفوذ رسیده بودند که به عزل و نصب شاه می‌پرداختند. اشراف، زمین‌های کشاورزی بسیاری در اختیار داشتند و گروهی از کشاورزان بومی پارتی را به خدمت گرفته بودند. این گروه به‌عنوان مستخدم ناچار بودند یا خراج بپردازند و یا برای اشراف زمین‌دار خدمت کنند (ویسهوفر ۱۹۹۶: ۱۳۷-۱۳۸).

اگرچه آگاهی‌ها دربارهٔ اشراف زمین‌دار در دورهٔ پارتیان اندک است، در دوران ساسانی، به‌واسطهٔ وجود کتیبه‌های موجود، آگاهی‌های بیشتری در این زمینه در اختیار داریم. بر این اساس، خاندان‌های اشرافی در این دوران به چهار طبقه شهرداران (شاهان و مالکان بزرگ)، واسپهران (شاهزادگان)، وزرگان (بزرگان یا اعیان و اشراف)، و آزادان (نجبا) تقسیم می‌شدند.

اقتصاد اشکانیان

نظام اقتصادی اشکانی

اقتصاد جامعهٔ اشکانی بیشتر بر کشاورزی و دامداری استوار بود. یکی از نشانه‌های رونق کشاورزی در این دوره توجه بیشتر به آب و آبیاری و حفر کاریزها، به‌ویژه در مرغیان، در شرق فلات ایران است. به‌نظر می‌رسد که اشراف پارتی در سرزمین‌های تحت حاکمیت خود به امور کشاورزی توجه خاص داشته‌اند و از وجود بردگانی که

غالباً از اسرای جنگی بودند، سود می‌بردند. افزون بر این، در املاک متعلق به شاه و نیز موقوفات معابد از وجود بردگان استفاده می‌شد. اما در این میان گاه به واسطه تبدیل زمین‌های خرده مالکین به املاک وسیع متعلق به زمین‌داران بزرگ و نیز به جهت درگیری در جنگ‌ها، کشاورزی دچار رکود می‌شد. در این گونه مواقع دولت با توجه به تجارت و اخذ عوارض گمرکی، می‌کوشید کمبودها را جبران کند (زرین کوب ۱۳۷۷: ۳۵۲).

مالکیت

علی‌رغم نبود منابع کافی درباره قوانین مربوط به مالکیت و دیگر مسایل اقتصادی در دوران اشکانی، اندک اسناد باقیمانده ارزش فراوانی برای آگاهی از این نکات به دست می‌دهند. از جمله این گونه اسناد می‌توان به سه سند مالکیت مربوط به سده یکم پیش از میلاد اشاره کرد که در اورامان کشف شده و دو سند آن به یونانی و سومی به زبان فارسی میانه نوشته شده است. همچنین چندین قطعه پوست‌نوشته در دورا اوروپوس پیدا شده که پرتویی ارزنده بر مسایل مربوط به مالکیت می‌افکند. این سرزمین برای چندی در اختیار فرمانروایان اشکانی بوده است. افزون بر این، سفالینه‌هایی از دژ مهردادکرت، واقع در شهر نسا در ترکمنستان به دست آمده است. گزارش‌هایی از اواخر سده دوم پیش از میلاد تا سده یکم میلادی وجود دارند که شیوه اخذ مالیات‌ها را به صورت دریافت جنس نشان می‌دهد. در نهایت می‌توان به گزارش‌های پراکنده‌ای اشاره کرد که به وسیله تاریخ‌نگاران یونانی و رومی آرایه شده است و نیز باید از متون سریانی و ارمنی یاد کرد که گاه به رویدادهای دوران اشکانی اشاره کرده‌اند.

نظام مالیاتی در دوران اشکانی

گزارش‌های غیرمستقیم حاکی از آنست که نظام مالیاتی در دوران اشکانی تحت تأثیر شیوه فرمانروایی آنان بوده است. ملوک الطوائف موظف به گردآوری مالیات‌های سرزمین‌های تحت حکومت خود بودند و بخشی از مالیات‌های اخذ شده به عنوان سهم

مالیات دولت به خزانه شاهی انتقال می‌یافت. افزون بر این، عواید گمرک نیز به خزانه شاهی تعلق داشت. فیلوستراتس به گمرک‌خانه‌ها و پاسگاه‌های مرزی اشاره کرده است که افزون بر ورود و خروج افراد، تردد کالاها را نیز ثبت می‌کردند. تجارت که از دوران سلوکی رونق یافته بود در این زمان توسعه بیشتری یافت، به طوری که بخش مهمی از اقتصاد اشکانی افزون بر کشاورزی بر تجارت متکی بود. پارتیان از سویی با غرب و از سوی دیگر با شرق ارتباط بازرگانی داشتند.

زبان پارتی

زبان پارتی از شاخه زبان‌های ایرانی میانه (شاخه شمال غربی) است. زبان‌های ایرانی میانه که گونه تحول‌یافته‌ای از زبان‌های ایرانی باستان به‌شمار می‌رود، اصطلاحاً به زبان‌هایی گفته می‌شود که پس از سقوط هخامنشیان (۳۳۰ ق.م) در ایران بزرگ رایج بود. از صورت باستانی زبان پارتی اثری به دست نیامده است. کهن‌ترین آثار موجود به زبان پارتی متعلق به سده نخست پیش از میلاد است. زبان پارتی تا حدود سده‌های چهارم و ششم میلادی زنده بود اما از این زمان به تدریج روی به خاموشی نهاد. اگرچه پس از این تاریخ نیز تا سده نهم میلادی (سوم هجری) از زبان پارتی برای نگارش آثار مانوی استفاده شد (نک: رضایی‌باغبیدی ۱۳۸۱: ۱۴).

خط پارتی

خط پارتی که اشکانیان برای نگارش زبان خود از آن سود جستند، برگرفته از خط آرامی بود. این خط از راست به چپ نوشته می‌شد. حروف به یکدیگر متصل نمی‌شدند. افزون بر این، در این خط از هزوارش نیز استفاده شده است.

آثار برجای مانده از دوران اشکانی به خط و زبان پارتی

کتیبه‌های پارتی بسیار اندک هستند. آنچه برجای مانده، شامل سنگ‌نوشته‌ها، سفال‌نوشته‌ها، چرم‌نوشته‌ها، فلزنوشته‌ها و غیره، همگی به خط کتیبه‌ای پارتی است. مهم‌ترین این کتیبه‌ها عبارتند از:

کتیبه اردوان سوم: این کتیبه متن نامه‌ای به یونانی است که اردوان سوم در سال ۲۶۸ اشکانی مطابق ۲۱/۲۰ میلادی به مردم شوش نگاشته و سند بسیار مهمی درباره ارتباط مردم ایلات و شهرها با پادشاه اشکانی است. این کتیبه در سال‌های ۱۹۳۱-۱۹۳۲ توسط دومکونم در شوش کشف شد. درازای آن ۶۵، ارتفاعش ۲۲ و ضخامتش ۱۶ سانتی‌متر است و اکنون در موزه لوور پاریس نگهداری می‌شود. این سنگ مرمر به احتمال در پای تندیس قرار داشته و موضوع آن پاسخ به پرسشی است که مردم شوش درباره انتخاب دوباره خزانه‌دار شهر مطرح کرده‌اند. در این متن اردوان انتخاب دوباره خزانه‌دار مذکور را تأیید کرده و به شایستگی وی اشاره کرده است. متن کتیبه مزبور که توسط ولس (۱۹۷۹: ۲۲۹-۳۰۶) از یونانی به انگلیسی ترجمه شده به قرار زیر است:

«از شاهنشاه اشکانی به آنتیوخوس و فراتس (فرهاد؟) دو آر خون در شوش، و به اهالی شهر درود. از آنجا که هیستائوس، پسر آسیوس، یکی از شهروندان و عضو گروه دوستان بس شایسته و نزدیک و از محافظین، در سال ۳۲۹ با نهایت صداقت، لیاقت و درستی، سمت خزانه‌داری را به‌انجام رسانده است و هنگامی که صرف هزینه به نفع شهر بود، از اهدای [اموال] خویش دریغ نداشت، در مدت اداره خزانه، زمانی که شهر نیازمند فرستاده‌ای بود، دو بار [خود سفر کرد]، و مراقبت از اموال خود را کم‌اهمیت، اما توجه به مسائل شهر را بسیار ضروری می‌دانست، و بدون دریغ از پول و زحمت، خود را وقف دو منطقه کرد، و با صرف آن (وجه) برای مزایای شهر، وی به درجات عالی نایل شد، و این را رای‌گیری سال پیش اثبات می‌کند. از آنجا که نیاز به (شخص) مناسبی برای اداره همان خزانه در سال آشکار شد، [وی دوباره نامزد شد]، و پس از بررسی دقیق (هنگامی که) او پیش آمد و سوگند خورد که برابر قانون اساسی از اشغال همان سمت، پیش از گذشت سه سال، محروم است. چون شهروندان [با توجه به تجربیات خود] به شخصیت والای او آشنایی داشتند و مدیریت مناسب پیشین وی را به یاد داشتند، بر آن شدند که وی را به‌عنوان خزانه‌دار انتخاب کنند و بنابراین او برای سال ۳۳۲ در زمان فرمانداری پتاسوس، پسر آنتیوخوس، و آریستومنز، پسر فیلیپ، انتخاب شد. پس از آن، هیستائوس درباره مسائل بالا] که به ما گزارش

کردید]، و ما تصمیم گرفتیم که آرای او قانونی است و نباید به علت این که خزانه را برای دو بار متوالی بدون گذشت سه سال اداره کرده است، مجازات شود. این مسئله مربوط به کلیه امور پادشاهی نیز می‌شود، ما روی هم‌رفته تصمیم گرفتیم که این عمل غیرقانونی بخشوده شود و هیچ تحقیق و تجسسی، چه کلی و چه جزئی، در این باره صورت نگیرد. آودنائوس، سال ۲۶۸ء

کتیبه خُنگ نوروزی: دو کتیبه به خط و زبان پهلوی اشکانی در خُنگ نوروزی خوزستان کشف شده است که در آن دو نقش برجسته، یکی متعلق به مهرداد اشکانی و دیگری پکبشکیرپ فرماندار شوش تصویر شده است. این کتیبه‌ها مربوط به سال ۱۴۰م است (نک: ولسکی ۱۳۸۳: ۹۷، یادداشت ۱).

کتیبه شوش: کتیبه‌ای شش سطری بر روی سنگ مزار ایستاده‌ای در شوش به دست آمده که به فرمان اردوان چهارم آخرین شاه اشکانی برای خواسگ، شهربان شوش کنده شده است. این کتیبه متعلق به سال ۴۶۲ اشکانی (معادل ۲۱۵م) است و در آن، اردوان چهارم حلقه شاهی را به زیردست خود اعطا می‌کند.

کتیبه‌های کال جنگال: در نزدیکی‌های بیرجند در جنوب خراسان منطقه‌ای به نام کال جنگال وجود دارد که در آن چند کتیبه کوچک بر روی سنگ، نوشته شده و متعلق به شاهزادگان اشکانی است.

بنچاق اورامان: در سال ۱۹۱۳م (۱۲۹۲ش)، سه سند معامله بر روی پوست آهو درباره فروش دو تاکستان درغاری در کوه‌سالان در اورامان کردستان به دست آمده است که اکنون در موزه بریتانیا نگهداری می‌شود. یکی از این اسناد به زبان و خط پارتی و دارای تاریخ اشکانی، معادل سال ۵۳م است. دو سند دیگر به زبان و خط یونانی و دارای تاریخ سلوکی، معادل ۸۸/۸۷ و ۲۲/۲۱م است. خلاصه‌ای از متن این دو سند در پشت آنها به زبان و خط پارتی نوشته شده است. متن این اسناد به سبب احتمال آن به نام‌های خاص و تعداد گواهان معامله حایز اهمیت فراوان است.

آثار نسا: شهر نسا در حوالی عشق‌آباد ترکمنستان واقع شده و پایتخت قدیم اشکانیان بوده است. طی کاوش‌هایی که در این شهر باستانی به عمل آمده، حدود دوهزار قطعه سفال نوشته متعلق به سده اول پیش از میلاد کشف شده است. نوشته‌ها

بر روی کوزه‌های مخصوص حمل شراب و شامل نام اشخاص، مکان‌ها، وزن و تاریخ است. از این سفالینه‌ها همچنین می‌توان آگاهی‌هایی را دربارهٔ اجاره‌داری زمین، القاب و عناوین رسمی و گاهی تاریخ جلوس پادشاهان به دست آورد.

آثار جنوب ترکمنستان: نوشته‌هایی بر روی ظروف کاشی و سفال‌های شکسته در مرو قدیم و اطراف عشق‌آباد به دست آمده که اسناد معاملات، دعا و نوشته‌های گوناگون‌اند و به سده‌های اول پیش از میلاد تا سده سوم و چهارم میلادی تعلق دارند. کتیبهٔ پارتی - یونانی مجسمهٔ هرکول: بر روی ران چپ مجسمه‌ای از هرکول که در سلوکیهٔ دجله) جنوب میانرودان کشف شده است، کتیبه‌ای به دو زبان پارتی و یونانی نگاشته شده که بر اساس آن، مجسمهٔ مذکور را بلاش چهارم ۱۴۷ تا ۱۹۱- ۱۹۲م، پس از پیروزی بر مهرداد و اخراج او از میشان در سال ۱۵۱م، به معبد آپولو هدیه کرده است. متن یونانی این کتیبه چنین است:

در سال ۴۶۲ (۱۵۱م) بنا بر یونانیان، شاهنشاه بلاش اشکانی. پسر مهرداد شاه، علیه) شهر (مه‌سن) دشت میشان، علیه شاه مهرداد، پسر پاکور، که پیش‌تر شاه بود، لشکر کشید و شاه مهرداد را از مه‌سن بیرون راند. او ارباب تمام مه‌سن شد. او این مجسمهٔ برنزی ایزد هرکول (پارتی: ورثرغنه = بهرام) را که از مه‌سن آورده بود در معبد ایزد آپولو (پارتی: تیر) که در جلوی دروازهٔ برنزی قرار دارد، بر پا کرد.

آثار دورااوروپوس: شهر دورااوروپوس در ساحل رود فرات و در سوریه نزدیک مرز عراق قرار دارد. این شهر به وسیلهٔ سلوکوس یکم بنا شد و در سال ۱۶۵م به دست رومیان افتاد و در سال ۲۵۶م به تصرف ساسانیان درآمد. در این منطقه افزون بر مدارکی به یونانی، لاتین، بابلی، پالمیری / آرامی، نبطی و عربی، آثاری به فارسی میانه اشکانی و ساسانی به دست آمده که چند کتیبه بر روی دیوار و نوشته‌هایی بر روی سفال‌اند. تاریخ این نوشته‌ها معادل ۲۱۲/۲۱۱م است.

کتیبه‌های لاخ‌مزار: این کتیبه‌ها در منطقهٔ لاخ‌مزار واقع در ۲۹ کیلومتری جنوب شرقی بیرجند به دست آمده است که از نظر شکل خطوط شباهت‌هایی به کتیبهٔ کال‌جنگال دارد.

کتیبهٔ مهرداد دوم: در بیستون واقع در ۳۰ کیلومتری شرق کرمانشاه، بر دیوارهٔ

صاف کوه، پایین کتیبه و نقشی از داریوش اول، دو نقش اشکانی وجود دارد که موضوع آن تجلیل چهار ساتراپ شاهنشاهی اشکانی از مهرداد دوم است و قدیمی‌ترین نقش برجسته اشکانی است که تاکنون به دست آمده است. نقش دیگری نیز در اینجا قرار دارد که نشان‌دهنده پیروزی گودرز دوم بر رقیبش مهرداد است. هر دو نقش دارای کتیبه‌ای به خط یونانی است.

سفالینه‌های شهر قومن: دو سفال شکسته به خط پارتی از شهر قومن (هکاتوم‌پلیس یا شهر صد دروازه؟) پیدا شده که موضوع آنها نظیر آنهایی است که در دورا اوروپوس و نسا به دست آمده است.

کتیبه‌های سرپل ذهاب: دو سنگ‌نوشته پارتی از سرپل ذهاب در جنوب کردستان در جاده کرمانشاه به بابل به دست آمده است. در این کتیبه نقش مردی مشاهده می‌شود که از شاهی به نام گوتارزس که هویت او مورد بحث است، هدیه دریافت کرده است. تاریخ این کتیبه معلوم نیست.

سکه‌ها و مهرهای اشکانی

شاید بتوان به جرات گفت که یکی از مهم‌ترین و موثق‌ترین منابع تاریخی درباره اشکانیان، سکه‌های باقی مانده از این دوران است. این امر یکی به علت مطالب و تاریخ نوشته شده بر سکه‌ها و دیگری تصاویری است که بر آنها نقش بسته است. تاریخ‌نگاران معاصر از طریق همین تاریخ‌های مکتوب بر روی سکه‌ها توانسته‌اند، به تاریخ فرمانروایی هر یک از شاهان اشکانی پی ببرند. افزون بر این، سکه‌های اشکانی از جهت هنری نیز حایز اهمیت بسیار اند. هرچند طرح روی سکه‌ها پیروی از الگوی یونانی است؛ اما از ویژگی خاص ایرانی برخوردارند. روی سکه‌ها سر شاه نقش شده است که اغلب به سوی چپ نگاه می‌کند. بر پشت برخی از سکه‌ها القاب و عناوین شاهان به صورت عادل، نیکوکار، دوست‌دار پدر، دوست‌دار برادر، و دوست‌دار یونان نوشته شده است. متن نوشته‌های سکه‌ها به یونانی است اما از دوران بلاش یکم (سده اول میلادی) نوشته‌ها به پهلوی اشکانی است. جنس سکه‌ها از نقره یا مس و برنز است و ضرب آنها احتمالاً کمی پس از نیمه سده سوم پیش از میلاد آغاز شده و در شهرهای اکباتان، سلوکیه

دجله و شهرهای یونانی میانرودان انجام گرفته است. یک نمونه استثنایی از سکه طلای اشکانی درارمنستان کشف شده که متعلق به وُن است. نام پول نقره اشکانیان دراخما به وزن ۴ گرم و پول برنز کالکو بوده است. اشکانیان سکه‌های چهار دراخمایی نیز داشتند که برخلاف سکه‌های یک دراخمایی به‌مروراز میزان نقره آن کاسته شد. بر روی سکه‌های چهار دراخمایی حروفی رمزی ضرب شده و حاوی تاریخ و ماه‌های سلوکی است.

از شهر نسا مهرهایی بر روی درهای بناهای این منطقه به دست آمده که متعلق به سده اول میلادی است. نقوش این مهرها آگاهی‌های مهمی درباره هنر حکاکی پارتیان به نمایش گذاشته‌اند.

ادبیات اشکانی

در آغاز دوران اشکانی، زبان آرامی که زبان دیوانی عصر هخامنشی بود، برای نگارش اسناد و نامه‌ها به کار می‌رفت. پس از آن از حدود نیمه دوم سده اول پیش از میلاد زبان پارتی و خطی که از آرامی اقتباس شده بود، جایگزین آن شد. افزون بر این، زبان یونانی زبان رسمی امپراتوری اشکانی بود. اردوان دوم یا سوم (۲) اشکانی نامه‌ای به مردم شوش نوشته که به رسم سلوکیان، به زبان یونانی است. دو سند به دست آمده از اورامان و یک سند مکشوفه در دورا اوروپوس بر روی چرم همگی به زبان یونانی هستند. اشکانیان در اوایل فرمانروایی بسیار تحت تأثیر فرهنگ و زبان یونانی بودند به طوری که حتی نام خود را به زبان و خط یونانی بر روی سکه‌های خود درج می‌کردند. ظاهراً تا زمان بلاش یکم (۵۰/۱-۷۶/۷ یا ۷۹ م) گاهی بر روی سکه‌های آنها واژه ΦΙΛΕΛΛΗΝΟΣ به معنی «دوست‌دار یونان» حک شده است. اما بلاش یکم نخستین بار در کنار خط و زبان یونانی، خط و زبان پارتی را نیز به کار گرفت (نک: رضایی باغبیدی ۱۳۸۱: ۱۳).

به نظر می‌رسد ادبیات دوران اشکانی مانند دوره‌های پیش از آن به گونه شفاهی بوده و گوستان‌ها که شاعران و موسیقی‌دان‌های دوره گرد آن دوران بودند، قصه‌ها و روایات را به صورت منظوم از حفظ داشتند و برای مردم می‌خواندند. امروزه داستان‌هایی

در ادبیات فارسی وجود دارند که احتمالاً اصل آنها پارسی بوده است؛ مانند منظومه عاشقانه ویس و رامین و داستان بیژن و منیژه و برخی حماسه‌های دیگر که از طریق زبان پهلوی ساسانی به دوره فارسی نو رسیده‌اند. همچنین برخی متون حماسی که از طریق خنیاگران و (گوسان)‌های پارسی و پس از آن از راه زبان پهلوی ساسانی به دست ما رسیده، مانند روایت رستم و گودرز و یادگار زریران و مناظره درخت آسوریک ریشه و اساس اشکانی دارد. بنابراین با مطالعه دقیق حماسه ملی ایران می‌توان به عناصر پارسی موجود در آنها پی برد.

گاه‌شماری رویدادها

- ۳۲۳-۳۳۴ ق.م: اسکندر مقدونی ایران را تصرف می‌کند، سقوط شاهنشاهی هخامنشی، آغاز یونانی کردن مشرق.
- ۳۲۹-۳۲۷ ق.م: شمال خاوری ایران در برابر تهاجم اسکندر با کمک قبایل مرزی ایستادگی می‌کند. اسپیتامن قهرمان پایداری است.
- ۳۱۲-۳۰۸ ق.م: سلوکوس یکم سراسر ایران را می‌گیرد.
- ۳۰۳/۴ ق.م: چاندراگوپتا پادشاه هند از سلسله مائوری مورد تهدید نظام سرمایه‌داری مقدونی قرار می‌گیرد؛ ولی بر سلوکوس یکم غلبه می‌کند و بخش شرقی ایران را جدا می‌کند. آغاز عقب‌نشینی مقدونیان از شرق.
- پیش از ۲۸۱ ق.م: تهاجم اقوام معروف به بربر به ایران. فعالیت آنتیوخوس یکم (سوتر) برای جلوگیری از این خطر.
- ۲۵۰ ق.م: نخستین نشانه‌های تجزیه‌طلبی در شمال خاوری ایران. ظهور دو فرمانروای مستقل: آندراگوراس در پارت، و دیودوت در باکتریا [بلخ].
- حدود ۲۳۸ ق.م: اعلام پادشاهی دیودوت، تأسیس قلمرو یونانی - باختری با کمک اهالی بومی.
- حدود ۲۳۸ ق.م: تهاجم اشک رییس قبیله پرنی به پارت و تأسیس قلمرو پارت اشکانی. آغاز فروپاشی سلطه سلوکیان بر ایران. توقف یونانی کردن ایران.
- حدود ۲۲۸ ق.م: اشک یکم (۲۲۳۸ تا ۲۲۱۷؟) حمله سلوکوس دوم (کالینیکوس) را

پس می‌رانند. پارتیان لقب افتخاری اشک را رایج می‌کنند.

حدود ۲۰۸ ق م: اشک دوم (۲۱۷-۲۱۹) حمله آنتیوخوس سوم را دفع می‌کند. پادشاهی از شاخه برادر بزرگ‌تر اشکانیان خارج می‌شود.

۱۷۱ تا حدود ۱۳۸ ق م: مهرداد یکم خالق قدرت بزرگ دولت پارت. آغاز استبداد. نخستین نشانه‌های ایران‌گرایی. تهدید از دو جبهه، از سوی سلوکیان در غرب و از سوی اقوام آسیای میانه در شمال شرقی.

۱۲۳-۸۸/۸۷ ق م: مهرداد دوم قدرت دولت پارت را احیا می‌کند. ارمنستان زیر نفوذ پارتیان قرار می‌گیرد. سنت‌های پارس باستان احیا می‌شود. مجموعه بناهای شهر نسا ساخته می‌شود.

نیمه اول قرن یکم ق م: پیدایش مدعیان و غاصبان در دولت پارت. خاورمیانه در برابر توسعه‌طلبی روم. ایران اشکانی یگانه قدرت توانا برای پایداری در برابر روم.

۵۸/۵۷-۳۹ ق م: ارد دوم، شاهنشاهی پارت با روم وارد جنگ می‌شود. نبرد کرهه [حران] در سال ۵۳ ق م و شکست و مرگ لیسینیوس کراسوس از سه امپراتور (حکومت سه‌نفره) روم. شاهنشاهی اشکانی قدرتی برابر با روم در جهان آن زمان. فرات مرز میان دو شاهنشاهی.

۴۱-۳۹ ق م: پارتیان اربابان خاورمیانه. شکست و مرگ پاکور شاهزاده پارت در گینداروس در ۳۹ ق م

حدود ۱۱-۳۷ م: اردوان دوم. برنامه معروف به هخامنشی سازی تأیید شده در منابع کهن. پیشرفت ایران‌گرایی. حماسه ایرانی و نقش خاندان‌های بزرگ پارتی در ایجاد این حماسه. هنر پارت ادامه‌دهنده هنر هخامنشی.

۴۲ م: شهر سلوکیه پس از شش سال محاصره توسط پارتیان تسخیر می‌شود.

حدود ۵۱ تا ۷۶/۸۰ م: بلاش یکم. پیکار قطعی بر سر ارمنستان. شکست رومیان در آندیا در سال ۶۳ م، شکل‌گیری میراث اشکانیان: دولت پارت، ماد، آتروپاتن، ارمنستان. ادامه پیشرفت ایران‌گرایی. زبان ایرانی (پهلوی) جای زبان یونانی را بر روی سکه‌ها می‌گیرد. گردآوری و نشر (احتمالی) اوستا. تأیید تیرداد از سوی نرون به‌عنوان شاه ارمنستان.

قرن دوم میلادی، ۱۰۹/۱۰۸م: حالت دفاعی شاهنشاهی پارت خسرو. حمله امپراتور
ترایانوس از سال ۱۱۴ تا ۱۱۷م به شاهنشاهی پارت.

۱۲۸/۱۲۷م: رومیان پس از موفقیت‌های اولیه ناچار می‌شوند در برابر ضدحمله‌های
شدید پارتیان عقب‌نشینی کنند. فرات دوباره مرز میان دو شاهنشاهی می‌شود.
۱۴۸/۱۴۷-۱۹۰م: بلاش چهارم. حمله ناکام پارت به ارمنستان و سوریه. ضدحمله
رومیان و تسخیر تیسفون. شیوع بیماری طاعون و عقب‌نشینی رومیان. تسلط روم بر
بخشی از میانرودان.

۲۰۶-۱۹۱م: بلاش پنجم. تهاجم جدید رومیان به پارتیان. امپراتور سپتموس سوروس
تیسفون را می‌گیرد. شکست رومیان در هترا. بخشی از میانرودان ضمیمه شاهنشاهی
روم می‌شود. ضعف تدریجی دولت پارت.

۲۲۱-۲۰۷م: بلاش ششم. پارتیان در برابر تهاجم شاهنشاهی کاراکالا. پیروزی
پارتیان بر امپراتور ماکرینوس. روم تحقیر شده مجبور می‌شود خراج سنگینی به ایران
بپردازد. شورش‌های داخلی علیه اشکانیان.

حدود ۲۱۲م: اردوان چهارم برادر بلاش علیه او قیام می‌کند.

حدود ۲۲۰ تا حدود ۲۲۶/۲۲۸م: اردشیر، نوه ساسان، شروع به تصرف پارس
می‌کند. مبارزه بر سر قدرت در ایران. شکست اردوان چهارم، و احتمالاً در سال ۲۲۸
شکست بلاش ششم از اردشیر. سقوط دودمان اشکانی و پایان شاهنشاهی پارت. آغاز
فرمانروایی ساسانیان (نک: ولسکی ۱۳۸۳: ۲۲۳).

کتابشناسی:

- اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان، ۱۳۷۱، *تاریخ اشکانیان (درراالتیجان فی تاریخ بنی الاشکان)*، به کوشش نعمت احمدی، انتشارات اطلس، تهران.
- ایسیدور خاراکسی، ۱۳۹۲، *منزلگاه‌های اشکانی*، ترجمه علی اصغر میرزایی، نشر ماهی، تهران.
- بهار، مهرداد، ۱۳۹۰، *بندهش فرنیغ دادگی*، توس، تهران.
- بیرونی، ابوریحان، *آثار الباقیه*، ترجمه اکبر داناسرشت، ۱۳۸۶ش، تهران.
- بیوار، ا. د. ه، ۱۳۷۳، «تاریخ سیاسی ایران در دوره اشکانیان»، *تاریخ ایران از سلوکیان تا فروپاشی دولت ساسانیان (جلد سوم - قسمت اول)*، پژوهش دانشگاه کمبریج، گردآوری احسان یارشاطر، ترجمه حسن انوشه، چاپ دوم، انتشارات امیرکبیر، تهران.
- ثعالبی، *مجم‌التواریخ*، به کوشش محمدتقی بهار، ۱۳۱۸ش، تهران.
- جعفری دهقی، محمود، ۱۳۹۱، *بازشناسی منابع و مآخذ تاریخ ایران باستان (از ورود آریایی‌ها تا سقوط شاهنشاهی ساسانی)*، سمت، تهران.
- دبواز، نیلسون، ۱۳۴۲، *تاریخ سیاسی پارت*، ترجمه علی اصغر حکمت، انتشارات ابن سینا، تهران.
- دیاکونوف و لیفشیتس، ۱۳۸۳، *کتیبه‌های اشکانی نسا*، ترجمه شهرام حیدرآبادیان، تهران.
- دیاکونوف، میخائیل میخائیلوویچ، ۱۳۷۸، *اشکانیان*، ترجمه کریم کشاورز، انتشارات پیام، تهران.
- دیاکونوف، میخائیل میخائیلوویچ، ۱۳۸۲، *تاریخ ایران باستان*، ترجمه روحی ارباب، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ سوم، تهران.
- رضایی باغبیدی، حسن، ۱۳۸۱، *زبان پارتی، ققنوس*، تهران.
- زرین کوب، عبدالحسین، ۱۳۷۷، *تاریخ مردم ایران، قبل از اسلام*، چاپ پنجم، انتشارات امیرکبیر، تهران.
- شیپمن، کلاوس، ۱۳۸۶، *مبانی تاریخ پارت*، ترجمه شاهرخ راعی، نشر کتاب سیامک، تهران.

- طبری، تاریخ تاریخ الامم و الملوک، دار الکتب العلمیه، ۱۴۰۷ق، بیروت.
- فرای، ریچارد نلسون، ۱۳۷۳، میراث باستانی ایران، ترجمه مسعود رجب‌نیا، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران.
- فرای، ریچارد نلسون، ۱۳۸۰، تاریخ باستانی ایران، ترجمه مسعود رجب‌نیا، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران.
- کریستن سن ۱۳۷۸، ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، صدای معاصر، تهران.
- کورت، آملی، ۱۳۷۸، هخامنشیان، ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، ققنوس، تهران.
- لوکونین، ولادیمیر گریگوریچ، ۱۳۷۲، تمدن ایران ساسانی، ترجمه عنایت الله رضا، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران.
- نلدکه، تنودور، ۱۳۷۸، تاریخ ایرانیان و عرب‌ها در زمان ساسانیان، ترجمه عباس زریاب خویی، انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی، تهران.
- ولسکی، یوزف، ۱۳۸۳، شاهنشاهی اشکانی، ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، انتشارات ققنوس، تهران.
- یارشاطر، احسان، ۱۳۶۸، «تاریخ ملی ایران»، تاریخ ایران از سلوکیان تا فروپاشی دولت ساسانیان (جلد سوم - قسمت اول)، پژوهش دانشگاه کمبریج، گردآوری احسان یارشاطر، ترجمه حسن انوشه، چاپ اول، انتشارات امیرکبیر، تهران.

Al-Salihi, W. I., 1984, «Mesenes Bronze Statue of Weary Hercules», Sumer 43.

Bailey, Harold, 1970, A note on the name Kornis in: «Excavations at Shahr-i Qūmis», by Hansman, John & Stronach, D., *Journal of the Royal Asiatic Society*, vol. 1, p. 29-62.

Chaumont, M. L., 1971, «Études d'histoire parthe I. Documents royaux à Nisa», *Syria* 48, pp. 143-164.

Debevoise, Neilson C 1968, *A political history of Parthia*, New York.

Frye, Richard Nelson, 1984) *The history of ancient Iran*, Munchen.

Gignoux, Philippe, 1986, *Iranisches Personennamenbuch*, Band II, Faszikel 3, Publication: Berlin Österreichischen Akademie der Wissenschaften.

Hansman, J., 1968 , «The Problems of Qūmis», *Journal of Royal Asiatic Society*, pp.110-139.

- Harmatta, J., 1984, «Mithridates and the Rise of the Parthian Writing System», *Acta Antiqua Academiae Scientiarum Hungaricae*, pp. 159-166.
- Herzfeld, Ernst, 1924, *Paikuli*, Berlin.
- Justi, Ferdinand, 1963, *Iranisches Namenbuch*, Hildesheim, Marburg.
- Justin, *A Roman description of the Parthians or later Persians from Justin's History of the World, extracted from Trogus Pompeius, in Justin, Cornelius Nepos and Eutropius*, tr. John Selby Watson, London: George Bell and Sons, 1876.
- Markwart, J., A., *Eranshahr*, 1901, Berlin.
- Markwart, J. A 1931, Catalogue of the Provincial Capitals of Eranshahr, Rome.
- Nikitin, 1998, «Early Parthian Coins of Margiana» in: V. S. Curtis, et al., eds., *The Art and Archaeology of Ancient Persia*, London & New York.
- Schippmann, K., 1980, *Grundzüge der parthischen Geschichte*, Darmstadt.
- Schippmann, K.; 1987, «The Arsacid Dynasty», *Encyclopaedia Iranica II*, London & New York.
- Sellwood, D., 1971, «A Horad of Early Parthian Drachmas», *NC*.
- Sellwood, D., 1980, *An Introduction to the Coinage of Parthia*, London.
- Sellwood, D., 1990, «The End of Parthian Dynasty», *Spink Numismatic Circular* 98.
- Tarn, W., W., 1930 *Seleucid-Parthian Studies*, University of Michigan.
- Volsky, J. 1957, «the Iranian Ministerial Tradition», *Journal of the Royal Asiatic Society*.
- Weiskopf, M., 1981, «The Kuh Dasht Horad and the Parthian Dark Age», *ANSMN* 26.
- Welles, C., B., 1979, «Letter of Artaban III, King of Parthian to Seleucia on the Eulaeus (Susa), Validating the Election of the City Treasurer. Audnaeus 17, AD 21», *Royal Correspondence in the Hellenistic Period*, Chicago, pp. 299-306.
- Wiesehofer, Josef, 1996, *Ancient Persia, from 550 BC to 650 AD*, tr. Azizeh Azodi, London.